

آموزش زبان فارسی

کتاب سوم

دوره متوسطه

تألیف

دکتر یدالله ثمره

ناشر

اداره کل روابط و همکاریهای بین الملل

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
بیش گفتار	بازده
راهنمای تدریس و استفاده از کتاب	سیزده

فصل اوّل

درس اوّل

۱	فصل پائیر (متن نوشتاری)
۲	مترادف
۳	متضاد
۶	۱. مفرد و جمع (پسوند «ان»)
۶	جمع بستن صفت
۶	همخوان میابحی — گ —
۷	۲. صفت نسبی (پسوند «ین»)
۸	۳. عدد ترتیبی (پسوند «ین» [— ی])

درس دوّم

۱۱	همه ما هم (متن نوشتاری)
۱۹	۴ فعل آینده

نام کتاب	آموزش زبان فارسی (آرغا)، کتاب سوم دوره متوسطه، شماره ردیف ۳
مؤلف	دکتر یدالله نمره
ناشر	اداره کل روابط و همکارهای بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
طرح سعی و بصری از	حسن عسکری راد
مدیر طرح	محمد معصومی
نوبت چاپ	چاپ اول
تعداد	سه هزار نسخه
تاریخ انتشار	۱۳۶۷ هجری شمسی
چاپ	نشرکت امست (سهامی عام)
	حق چاپ برای ناشر محفوظ است

- ۵۷ ۱۰. قید چگونگی
- ۵۷ گروه قیدی
- ۵۸ ۱۱. ایکاش / کاش / کاشکی (آرو)
- ۶۰ ۱۲. گذشته التزامی
- ۶۰ گذشته التزامی فعل «بودن»، «داشتن»
- ۶۰ گذشته التزامی معی
- ۶۲ ۱۳. «باید» و فعل بعد از آن
- ۶۲ «نایب» و فعل بعد از آن

درس ششم

- ۶۴ کتاب خوب (نمر)
- ۶۶ «م» پیشوند نفی
- ۶۶ موصوف نکره
- ۶۷ ۱۴. پسوند «م»
- ۷۰ متگوی روباه و حروس (متن محاوره‌ای)
- ۷۲ ۱۵. «که» عاطفی

فصل سوم

درس هفتم

- ۷۴ اسان پرنده (متن نوشتاری)
- ۷۵ دهها، صدها، هزارها ..
- ۸۱ «اگرچه / هر چند که»، «با وجودیکه / با وجود آنکه / مانکه»
- ۸۲ «با وجود این / با این وجود»، «با وجود»

۱۹	معی کردن فعل آینده
۲۱	۵. واژه مرتک
۲۲	«هم»
۲۳	تا / که
۲۴	همبکه / نه محمی اینکه
۲۵	۶. صادا

درس سوم

۲۷	صدا و حرف (مبوست)
۳۳	ماحرای کموتران (مبوست)

فصل دوم

درس چهارم

۳۶	دهقان فداکار (مبوست)
۳۸	پیشوند «فرو»
۴۲	جناحه (شرط)
۴۲	شرط ممکن و شرط ناممکن
۴۵	۷. پسوند «آه»
۴۶	۸. پسوند «ناک»

درس پنجم

۴۸	روناه و حروس (مبوست)
۵۶	۹. مفرد و جمع (پسوند «ات / یات»)
۵۶	همخوان میانی — ح —

- ۱۱۴ فعل گذشته ساده به معنی آینده
- ۱۱۶ پرواز لاک پشت (متن معاوده ای)

فصل چهارم

درس دهم

- ۱۱۹ محمد بن رگریای رازی، کاشف الکلی (متن نوشتاری)
- ۱۱۹ «بعد» به صورت جمع
- ۱۲۳ ۲۲. پسوند «-ستان»
- ۱۲۴ ۲۳. پسوند «گاه»
- ۱۲۰ «گذشته از / علاوه بر»
- ۱۲۷ ۲۴. قید زمان، قید مکان
- ۱۲۹ ۲۵. فعل معلوم، فعل مجهول (مجهول غیر مستقیم)

درس یازدهم

- ۱۳۳ راه پیروزی (متن نوشتاری)
- ۱۳۹ ۲۶. پسوند «-ن» (توین)
- ۱۴۲ ۲۷. فعل لازم، فعل متعدی
- ۱۴۳ «درست است که... ولی...»
- ۱۴۴ «تا دیگر»
- ۱۴۴ «هرچه، هر جا، هر وقت»

درس دوازدهم

- ۱۴۷ دوست بررگ بچه ها (متن نوشتاری)
- ۱۵۹ ۲۸. پسوندهای تصریر «چه، ک»

به نام خدا

پیش گفتار

اکنون سومین کتاب از مجموعه «آمورش زبان فارسی» (آزفا) را در دست دارید. استقبال شبان توجه از آزفا، به طوریکه نسخ کتاب اول آن در مدتی کمتر از ۶ ماه پس از انتشار به پایان رسید، از آن حکایت دارد که استقبال از زبان فارسی در خارج از ایران و توجه و علاقه به فراگیری آن روز به روز گسترده تر می شود. این موضوع ما را بر آن می دارد که به تلاش بی وقفه خود در جهت تأمین خواسته های علاقمندان ادامه دهیم و بکوشیم تا هر کتاب پیش از کتاب قبلی، چه از نظر محتوی و چه از لحاظ چاپ و توزیع، نظر مدرّسین و زبان آموزان را برآورده سازد.

این کتاب به دوره متوسطه اختصاص دارد. زبان آموز ما اکنون خواندن و نوشتن فارسی را فرا گرفته، دستور زبان را در حدّ مقدماتی آن می داند، و نیز قادر است با فارسی زبانان در حدّ نیازهای ابتدائی روزمره ارتباط زبانی برقرار سازد.

در دوره متوسطه، توجه اساسی بر گسترش دامنه واژگان و مفاهیم، خواندن متن، جمله سازی و نگارش منمرکز است. واژه های مترادف و متضاد و کاربرد آنها از طریق بازنویسی جمله ها در جهت معین اهداف طرح ریزی گردیده است. متنهای پیچیده تر که دارای ربانی غنی تر می باشند زبان آموز را با خصوصیات زبان نوشتاری و آئین نگارش آشنا می سازند. شعرهای انتخاب شده یک دید ابتدائی و کلی در زمینه زبان شعر و اصطلاحات شعری از قبیل بیت، مصراع و سطر باره ای از ویژگیهای عروضی همچون وزن و قافیه برای خواننده فراهم می سازد.

دستور زبان که مکمل دوره مقدماتی است شامل نکات و مسائل جزئی تر، مانند انواع قید، انواع صفت، واژه های مرکب، پسوندها و پیشوندها، و جر آن و نیر کاربرد آنها می باشد. نکات

۱۶۱	۲۹ حمله‌های شرطی
۱۶۳	«تنها.»
۱۶۴	«نه تنها بلکه.»
۱۶۵	«مگر به این است که . پس چرا...»
۱۶۵	«مگر؟»
۱۶۷	۳۰ فعل سسی
۱۶۸	«خواه خواه»
	«هم .. هم»
۱۶۹	«نه . نه.»
۱۷۰	۳۱ صفت فاعلی
۱۷۰	۱ - ۳۱. پسوند «ان»
۱۷۱	۲ - ۳۱. پسوند «گر»

درس سیزدهم

۱۷۳	دوره
۱۷۳	فعلهای فارسی
۱۸۰	کلید تمرینها
۲۵۵	واژه‌نامه
۲۸۳	مصدرها
۲۹۳	اصوات، واژه‌ها، عبارتها و حمله‌های اصطلاحی

راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

- ۱ کتاب حاضر دارای چهار فصل و هر فصل حاوی سه درس است. زمان لازم برای تدریس هر درس ۴ جلسه دو ساعته یا ۶ جلسه ۱/۵ ساعته در نظر گرفته شده. بنابراین برای تدریس تمام کتاب، بسته به تعداد جلسات کلاس در هفته، بین ۲۰ تا ۲۴ هفته وقت ضروری است.
- ۲ در آغاز هر درس یک متن برای قرائت داده شده. این متن ابتدا باید از بوار بخش گردد. سپس معلم خود یکبار متن را آهسته و با صدای بلند برای شاگردان می‌خواند پس از آن از یک‌یک آنها می‌خواهد تا متن را با صدای بلند بخواند تلفظ شاگردان باید، هم از لحاظ درستی صداها و هم از نظر حای تکیه در کلمات و هم از لحاظ آهنگ صدا، توسط معلم کنترل شود. تنها یک بار خواندن متن توسط زبان‌آموز کافی نیست بلکه معلم باید با حوصله و حوشرونی تمام بواقص لفظی زبان‌آموز را تصحیح نماید، و برای این کار هر چند بار تکرار و هر مقدار وقت که لازم بداند صرف نماید زیرا در کار زبان‌آموزی تکرار بیشتر موجب نتیجه بهتر و پیشرفت عمیق‌تر است از هیچ‌واره یا نکته‌ای باید به آسانی گذشت.
- ۳ واژه‌های مترادف و متضاد که بلافاصله پس از متن دیده می‌شود برای تقویت قدرت وارگانی و گسترش دامنه مفاهیم است. یک یک واژه‌ها باید از بوار بخش گردد. زبان‌موران باید آن را با صدای بلند به طور انفرادی و نیز یکبار به طور دسته‌جمعی تکرار نمایند معنی هر کدام از این واژه‌ها در صورتی که مورد سؤال باشند، که معمولاً هم خواهد بود، به وسیله معلم به زبان فارسی و از طریق کاربرد آنها در جمله‌های ساده و کوتاه تشریح می‌گردد.

دستوری ر طریق تمرینهای فراوان و گوناگون ارائه گردیده تا رباں آموړ در بیچ و خم ماحث حنک دستوری گرفتار نشود. البته توضیحی مختصر در هر مورد به صورت بانویس داده شده اس.

هر حند که در این کتاب رباں نوشتاری و به گفتاری مطمح نظر بوده، ولی در عین حال، به‌مطور تقویت رباں گفتاری رباں‌آموړ، یک متن محاوره‌ای به صورت گفت‌و‌شنود که حاوی واژه‌ها و اصطلاحات محاوره‌ایست داده شده است

استفاده از رباں انگلیسی در این دوره بسیار اندک و تنها محدود به معنی فعلها و نسیر معادلهای اصطلاحات دستوری است زیرا رباں‌آموړ ما اکنون نیاری به رباں واسط ندارد، و خود می‌تواند فارسی را بخواند و بفهمد بنابراین همه نکات و مطالب دستوری به رباں فارسی ساده و قابل فهم تشریح شده‌اند این کتاب بیر، ماند کتابهای قلبی، بر روی بوار «کاست» صسط گردیده تا هم تلفظ صحیح واژه‌ها و جمله‌ها در دسترس رباں‌آموړ ساند و هم کتاب ستواند به صورت خود‌آموړ مورد استفاده قرار گیرد

کلید تمرینها، واژه‌نامه، مصدرها، واژه‌ها و جمله‌های محاوره‌ای، قسمتهای پایایی کتاب را تشکیل می‌دهد تا امید به آن که این کتاب بیشتر از کتابهای قلبی سرای مدرسان و رباں‌آموړان شوق‌انگیر ساند و علاقه به فراگیری رباں فارسی را در خواننده تداوم بحشد

در اینجا طیفه خود می‌دام که از استاد گرامی سرکار حامد دکتّر زاله آموزگار به خاطر همکاری صمیمانه‌شان در حواصد سحه دست‌نویس کتاب و ارائه پیشنهادهای مفید در جهت بهبود آن سپاسگزاری نمایم

همچیس از سروران ار حمدم در اداره کلّ روابط و همکاریهای بین‌الملل و رارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به باسعه صدر و تلاش حستگی، بابدیر موحات چاپ و انتشار کتاب را فراهم ساحتند صمیمانه سپاسگزارم

دکتّر یدالله نمره

عنوان «کلید تمرینها» آن گونه که در پایان کتاب آمده بر روی نوار وجود ندارد.

۸. معلم باید توجه داشته باشد که هیچ زبانی بحر فارسی در کلاس به کار گرفته نشود.

مسامحه در این باره پیشرفت زبان‌آموزان را دچار اختلال جدی می‌سازد.

۹. منتهای محاوره‌ای را شاگردان باید به صورت گفت و شنود انحام دهند. هر کدام در نقش

یکی از شخصیت‌های داستان قرار گرفته با یکدیگر به محاوره می‌پردازند. البته ابتدا باید متن از نوار بخش شود و نکات مشکل آن توضیح داده شود.

۱۰. زبان‌آموز را ترعیب کنید تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به نوار گوش

فرا دهد و خود آن را تکرار کند. زیرا «شیدن و تکرار» اساس کار زبان‌آموزی است.

۱۱. به تکالیف منزل باید مره داده شود تا رمان‌آموز میزان پیشرفت خود را به طور ملموس

احساس نماید ولی این امر باید به گونه‌ای صورت پذیرد که تشویق کننده باشد نه بازدارنده.

۱۲ در پایان هر دو درس یک آزمون کلاسی، کتبی یا شفاهی، باید برگزار شود تا میزان

پیشرفت رمان‌آموز به درستی ارزیابی گردد

۱۳. مره تکالیف مرل و آزمونهای کلاسی و نیز جلسات حضور و غیبت رمان‌آموز باید

به طور مرتب در پرونده تحصیلی او ثبت گردد

۱۴ در پایان کتاب، یک آزمون نهائی شامل دیکنته، جمله‌سازی (اشاء)، قرائت، و مکالمه

باید به عمل آید و مره آن در پرونده تحصیلی ثبت گردد. سنوالات این امتحان باید در حد دوره متوسطه باشد.

۱۵ مطالعاتی در حریان است تا به منظور تشویق رمان‌آموزان امتیاراتی برای قول‌شدگان

امتحان نهائی در نظر گرفته شود. از این رو لازم می‌نماید که این امتحان با کمال دقت و با حدیث هرچه تمامتر برگزار گردد

۱۶. هر چند که این کتاب، با پشتوانه تجربه کتابهای پیشین آزا تألیف یافته، با این حال

نمی‌توان ادعا کرد که عاری از هرگونه عیب و نقص باشد بی‌شک همکاری مدرّسان ارحم‌در

بازنده

۴. جلسه دوم یا سوم هر درس باید به دیکته اختصاص داده شود، و معلم باید تمام متن درس یا بخشی از آن را، در مورد درسهای طولانی، برای شاگردان با صدای بلند دیکته کند. دیکته باید در حضور خود زبان‌آموز تصحیح گردد و به آن نمره داده شود. همچنین توجّه معلم باید به پیشرفت و بهبود خوشنویسی زبان‌آموزان معطوف باشد. این کار را می‌توان با دادن تکالیف مشق از روی متنها، و بررسی مستمر شیوه خط شاگردان، و گوشزد کردن و اصلاح بواقص خطی آنان از طریق نوشتن بر روی تخته سیاه عملی نمود.

۵. نکات دستوری به صورت پابویس داده شده است. از آنجا که خط پابویس به مراتب ریزتر از متن است، این امکان وجود دارد که زبان‌آموز رحمت خواندن آن را به خود ندهد. از این رو معلم باید خود یکبار با صدای بلند آنها را بخواند و بزرگواران را وادار سازد که پابویسها را با صدای بلند بخواند. اگرچه برای هر نکته دستوری حمله‌ها و تریبهای لازم داده شده، ولی این موضوع معلم را از توضیح و تشریح آنها و آوردن مثالهای بیشتر برای آنها بی‌بهره می‌سازد.

۶. تقریباً همه تریبها باید به صورت تکلیف مرل احاط شوند. تکالیف باید توسط خود زبان‌آموز در کلاس خوانده شود و اشتباهات او از طرف معلم برای همه زبان‌آموزان توضیح داده شود. کلید هر تمرین در بخش «کلید تریبها» داده شده است ولی معلم باید به این اکتفا کند که زبان‌آموز می‌تواند تکلیف خود را از روی آن تصحیح نماید. درک بسیاری از نکات برای زبان‌آموز مشکل است و بارها به توضیح دارد. از سوی دیگر، بسیار اتفاق می‌افتد که پاره‌ای مسائل روایی از قبیل کمرونی، ترس از تمسخر دیگران، ملاحظات ناشی از مراحمات و گرفتن وقت دیگران باعث می‌شود که زبان‌آموز از طرح مشکل خود صرف‌نظر نماید. از این رو معلم حتی الامکان باید حمله معروف «اشکالی نیست؟» را بر زبان آورد، بلکه باید از زبان‌آموز بخواهد تا تکالیف خود را در حضور جمع بخواند و مشکلات خود را بپرسد، و معلم با مهربانی به توضیح مشکلات بپردازد.

۷. کلید هر تمرین به حای خود آن تمرین بر روی بوار صط شده. سایر این بخشی زیر

فصل اول

درسِ اوّل

فصلی بانیز

ماهِ مهر است اکنون حورسید رود تر غروب می کند^۱ و رورها کم کم کوتاهتر می شوند گاهی در آسمانِ آبی، لَکّه های آبی سیاه دیده می شود بادِ بانیز سرها را به ایس طَرَف و آن طرف می تَرَد گاهی هم چند قطره باران تر زمین می ریزد
برگِ درختان کم کم رنگِ تازه ای به خود می گیرد بعضی ریزد، بعضی سارنجی و بعضی دیگر قرمز می شوند تغییرِ رنگِ برگها رسیدنِ بانیز را خَتر می دهد^۲
میوه های بانیزی رسیده و خوشمزه شده اند و قَبِ آن رسیده است که ساغانان، میوه ها را بِچینند^۳ و ساحه های سنگین و بُریارِ درختها را سَک کُشد^۴ ساغانها پس از چیدن میوه ها آنها را در حَعه می ریزند و به بازار می برند
بانیز، فصلی سببِ سُرخ خُراسان، خَرُره شیرینِ اصفهان، انگورِ رَزی شیراز و انارِ ساوه است در بانیز، گُل های ریایی مانند گُلِ داوودی و گُلِ مَرَمِ قَراوان است
ماهِ مهر، اوّلین ماهِ خَراَن، هنگامِ سار شدنِ مدرسه ها و شُروعِ کار و کوششِ دانش آموزان و مُعلّمان است.

۱ غروب کردن (sun) to lighten

۲ خردادن (to) to pick off

۳ خردادن (to) to in form

۴ سَک کردن (to) to set (sun)

معکس ساختن مسائل و مشکلات عملی که در ارتباط با تدریس کتاب معکس است وجود داشته باشد، و بر ارائه طریق برای رفع آنها موجب عنای کتاب و سیاس مؤلف خواهد بود
توفیق همه خدمتگزاران به فرهنگ ایران و ریان و ادب فارسی را ار خداوند متعال مسئلت دارد

مؤلف

زودتر	*	دیرتر
غُرُوب کردن	*	طُلُوع کردن
کوناھتر	*	بُلَدتر، درارتر
رور	*	شب
رَسیدہ	*	مارَس، کال
خُوشمَرہ	*	نَدَمَرہ
سَنگین	*	سَبک
بُر بار	*	کَم بار
پس ار	*	پیش از، قَل ار
ریا	*	رِشت
فَراوان	*	کَمیاب
أَوَّلین	*	أَخَرین
مار	*	نَسْتہ
شُرُوع	*	پایان
فعلی مَنّت	*	فعلی مَمی

* مترادف:

بائز	*	خزان
اکنون	*	حالا
کم کم	*	خُرده خُرده
طَرَف	*	سو، سمت
نازه	*	جَدید، نُو
بعضی	*	بِرخی
قرمز	*	سُرخ
وَقْتِ آن، رسیده است که...	*	هنگامِ / مَوْقِعِ آنست که
پُر بار	*	پُرمیوه
پس از	*	بَعْد از
زَر	*	طَلا
زَرین	*	طَلائی
أَوَّلین	*	نَخْستین
مَآئِنِد	*	مِثْل
فراوان	*	زیاد، بسیار
هَنگام	*	مَوْقِع، وَقْت
شُرُوع	*	أَغاز
کوشش	*	تَلّاش
دانش آموز	*	شاگردِ مدرسه

اسم + یَن^۲ ← صِفَتِ نَسَبی
 آه + یَن ← آهَنین = آهنی
 چو + یَن ← چوین = چوبی
 خو + یَن ← خونین = خوی

حَنگِ خوین

دَرِ آهین

نَخْتِ چوین

شاخه‌های سَنگین

حَرُورَةُ شَیرین

انگورِ زَرّین

۱ یک به ارفا ۲، ص ۱۳ ۲ غلاره، سود-ی، سود-ین (س) بر یا بعضی از اسمها صفت بسی می‌نارد گس = ماند
 سگ «heavy» حوس = جبری که از حوس ساخته شده سوس = سلی سر «sweet»، روس = جبری که از روس (طلا) ساخته شده یا جبری که
 ماند رز ررد است این سود یا خدونی ماند سودهای «en» یا «y» در انگلی است، ملا «wooden» یا «woolly» صفت بسی، ماند
 صمهای دیگر، همه بعد از اسم می‌اند بیسم این صمها محصور می‌دان بوساز است، اما بعضی از آنها ماند سگین و سیرین، در زبان گمار
 هم به کار می‌روند

۱. مفرد و جمع^۱ (۲)

مفرد	+	ان	←	جمع ^۲
پدر	+	ان	←	پدران = پدرها
مُعَلِّم	+	ان	←	مُعَلِّمان = معلمها
دانش‌آموز	+	ان	←	دانش‌آموزان = دانش‌آموزها
بزرگ	+	ان	←	بررگان = بررگها
باغبان	+	ان	←	باغبانان = باغبانها
درخت	+	ان	←	درختان = درختها
گوسفند	+	ان	←	گوسفندان = گوسفندها
مورچه	+	ان	←	مورچگان ^۳ = مورچه‌ها
بزرگ	+	ان	←	بزرگان

۱ تک (= نگاه کند) به ارفا ۱، ص (= صفحه) ۵ واره‌های زیر را می‌توان، علاوه بر سوبه «ه»، با سوبه «ان» سر جمع نست

۲ صفت هنگامی که به حای اسم به کار رود، مانند بزرگان «great men» (۱) اسم حاندار مانند گوسفندان «sheep»، درختان «trees» (۲)

۳ این را، هنگامی که به حای اسم به کار رود، مانند به ایل گفتم «I said to them» اما اس سوع جمع

مخصوصی زبان بوسار است، به گُمار ۳ اگر در مایار اسم واکه «e» (= «a» باشد همچنان «g» - (گ) بی «e» می‌آید، مانند

مورچگان «murche + an → murchegân / ants» تک به ارفا ۱، ص ۱ و ارفا ۲، ص ۱۲۹

تمرین چهارم

واژه‌های زیر را با «ان» جمع کنید.

مرد، زن، پسر، دختر، شوهر، همسر، برادر، خواهر، پدر، مادر، زنده، مُرده، مرغ، نویسنده، خواننده، جوان، پیر، سرباز، افسر، پُرزنده، تشنه، گرسنه، این، آن، چشم، دست، کس، فرزند، دلیر، مردُم، آسیر، شهید، گبوتر، پیغمبر، قهرمان، دانشجو، همسایه، اسب، آقا

تمرین پنجم

از اسمهای زیر صفتِ سببی بسازید

۱. ظریف . (مس)
۲. گوشواره (زَر)
۳. لباسی ... (پشم)
۴. پیراهنی .. (چرک)
۵. سحرایی .. (آتش)
۶. شیشه (رنگ)

تمرین ششم

جاهای خالی را پر کنید

- ۱ سالگردِ ان‌سیا (هرارم)
- ۲ بهمن . ماهِ زمستان است (دوم)
- ۳ حُمعه رُوزِ هفته است (آخر)

عدد ترتیبی	+	-	ین	-	[ی]	۲
اَوَّل	+	-	ین	←	اَوَّلین	[اَوَّلی]
نَخْست	+	-	بی	←	نَخْستین	
بَنجُم	+	-	ین	←	بَنجُمین	[بَنجُمی]
هفتاد و چهارم	+	-	ین	←	هفتاد و چهارمین	[هفتاد و چارمی]
آخِر	+	-	ین	←	آخِرین	[آخری]
جَنْدُم؟	+	-	ین	←	چندمین	[چندمی؟]

اَوَّلین ماهِ خِراَن = ماهِ اَوَّلِ خِراَن

نخستین درس = درسی نخست

بَنجُمین شاگرد = شاگردِ بَنجُم

آخِرین نَفَر = نَفَرِ آخِر

کدامیک از این کتابها را می‌خواهید؟

[اَوَّلی و بَنجُمی و آخِری رو می‌خوانم]

۱ یک به ارفا ۲ ص ۱ ۲ سود - پی (in) با عدد بررسی صورت گایی با نوشتاری عدد بررسی را می‌سازد مانند نخستین
اولین / یکمین *first* سومین *third* و خِراَن این صورت از عدد همه مل از اسم می‌اند سود - ی (a) صورت گفتاری را می‌سازد و
همه عد از اسم می‌اند صورت گفتاری هم با اسم و هم بدون اسم به کار می‌رود مانند [کتاب دومی سهر از اَوَّلی است] نخستین و یکمین
صورت گفتاری ندارد. همچنین، معمولاً برای سوال درباره جای یک هم در یک مجموعه است

درس دوم

همه باهم

کبوترها آراد و شاد، در آسمان پرواز می کردند^۱ و از آزادی و بازی در آسمان نیلگون لذت می بُردند^۲. پس از مدتی، برای رَفْعِ حسنگی روی درختی نشستند. پایین درخت دانه فراوان بود یکی از کبوتران دانه ها را دید. آرام بال گشود^۳ و به پایین درخت پرواز کرد چمدنا از دانه ها را خورد دانه ها تازه و خوشمزه بودند. دوستان خود را هم صدا کرد^۴ تا از این دانه های خوشمزه بخورند. کبوترها پایین آمدند. کنار دانه ها نشستند و مشغول برچیدن^۵ دانه شدند وقتی که حوب سیر شدند، یکی از کبوتران آماده پرواز شد بال گشود تا پرواز کند ولی نتوانست احساس کرد^۶ که تندی به پایش گره حورده است^۷ کبوتران دیگر بیر بال گشودند تا پرواز کنند، ولی نَحوای دام پایی آنها را هم گرفته بود.

صیاد که در کَمین نشسته بود، صدای بالِ کبوتران را شنید و حوشحال به سوی

آمان شتافت^۸

کبوتران با عَجَله بال می زدند^۹ هریک برای رهایی خود می کوشید^{۱۰} گاهی یک

۱ پرواز کردن to fly

۲ لذت بردن (از) to enjoy

۳ بال گشودن to open wings

۴ صدا کردن to call

۵ سر حمن to pick up

۶ احساس کردن to feel

۷ گره حوردهن to knot

۸ بیامش to hurry

۹ بال زدن to flap (wings)

۱۰ کوشدن to try

۴. اُردی بهشت ... ماهِ بهار است؟ (چندُم)
۵. شما ... فرزندِ خانواده هستید؟ (چندُم)
۶. آمریکا ... کشورِ دنیا را لحاظِ جمعیت است (چهارُم)
۷. شوروی ... کشور از لحاظِ جمعیت و ... کشور از لحاظِ مساحت است. (دوم، اوّل)
۸. دُورِ مسابقه‌هایِ تنیس روزِ سوّم دِی است. (سوّم)
۹. ... روزِ سالِ ایرانی روزِ .. فروردین است. (اوّل، اوّل)
۱۰. ... روزِ سالِ مسیحی روزِ .. دسامبر است. (آخر، آخر)

تمرین هفتم

۱۱. مصدرهای زیر حالِ احاری و گذشته ساده سارید و آنها را صرف کنید^۱

مصدر	ستاگ حال
ریختن	زیر
چیدن	چسب

۲. حالِ احاری و حالِ التزامی مصدرهایِ مرکب^۲ زیر را صرف کنید.

حَرّ دادن، سَنَک کردن

۳. فعلِ مَجهولِ^۳ «دیده می‌شود» را به صورتِ معلوم^۴ صرف کنید

1 لحاظ = in respect of with regard to

2 صرف کردن = to conjugate

3 compound infinitive

4 passive

5 active

* مترادف:

شاد	* حُوشحال
آرادی	* رَهایی
بیلگون	* آبی رنگ
رَفع	* بَرطرف کردن
گُشودن	* باز کردن
دوست	* یار
وقتی که	* هَنگامی که / موقعی که
آماده	* حاضِر
احساس کردن	* حِسّ کردن
دام	* تَله
صیّاد	* شِکارچی
شِنافتن	* با عَجَله رفتن
رَهایی	* آرادی، نِجات
بِلافاصله	* فُوراً
دانا	* خِرَدَمَند، عاقل
هوشیار	* آگاه، مُواظِب
حقّ	* دُرُست
کمی	* اَندَکی
مُتَّحِد	* مُتَّفِق
هماهنگ	* مُوافِق

گوشهٔ دام از زمین کنده می‌شد، ولی بلافاصله به زمین می‌افتاد و گوشهٔ دیگر آن بالا می‌رفت. کبوتر دانا و هوشیاری که نامش «طوقی» بود گفت: ای دوستان، حق این بود که وقتی دانه‌ها را دیدیم، به فکر می‌افتادیم که این دانه‌ها را چه کسی آورده است. چرا این همه دانه تازه و خوشمزه در پای درخت ریخته است. اگر فکر می‌کردیم، در دام نمی‌افتادیم حالا هم اگر کمی فکر کنیم^۱ و متحد و هماهنگ شویم، نجات خواهیم یافت^۲. اکنون لحظه‌ای آرام بگیرید^۳ و آنگاه با فرمان من، همه با هم به پرواز درآید^۴. صیاد شتایان به سوی درخت می‌دوید که طوقی فرمان پرواز داد. کبوترها به فرمان او یکباره بال زدند و دام را از جا کنده و به هوا بردند.

صیاد به خود گفت: این کبوترها سرانجام خسته خواهند شد و روی زمین خواهند افتاد. خوب است آنها را دنبال کنم^۵. ولی کبوتران که با قدرت تمام بال می‌زدند، از چشم صیاد ناپدید شدند^۶. پس از مدتی در کنار جوی آبی نشستند.

در کنار جوی آب، لانهٔ موشی بود. طوقی از قدیم با این موش دوست بود. موش که در لانهٔ خود خوابیده بود از صدای بال کبوتران بیدار شد^۷ و از لانه بیرون آمد. همینکه طوقی و دوستانش را گرفتار دید، برای بریدن بندهای پای طوقی پیش رفت. طوقی گفت: دوست من! ابتدا پند از پای یارام نازکن، لم می‌خواهد دوستانم رودتر از من آزاد شوند. موش به سرعت بندهای دام را جویید^۸. همهٔ بندها پاره شدند. کبوتران آزاد شدند و از موش تشکر کردند^۹. کمی آب خوردند و سپس آزاد و شاد در آسمان به پرواز درآمدند. وقتی که کبوتران دوباره خود را آزاد یافتند، مام قرار گذاشتند^{۱۰} که دیگر اشتباه خود را تکرار نکنند^{۱۱} تا در دام صیادان گرفتار نشوند^{۱۲}.

۱ فکر کردن (to think)	۲ نجات یافتن (to be rescued)	۳ آرام گرفتن (to quiet down)	۴ به
بروز در آمدن (to begin to fly)	۵ دنبال کردن (to follow)	۶ ناپدید شدن (to disappear)	۷ پند دادن
۸ خوسین (to gnaw)	۹ شکر کردن (to thank)	۱۰ قرار گذاشتن (to make an arrangement)	۱۱ تکرار کردن (to repeat)
	۱۲ گرفتار شدن (to get captured)		

ردن	*	بستن
ا	*	نا آرام، شُلوغ
ست	*	دُشمن
.	*	گُرُسَنه
نحال	*	غمگین
بی	*	گِرِفَتاری، اِسارت
	*	بایس
	*	نادان، اَحَمَق
میار	*	نا آگاه، غافل
	*	ناحق، مادرست
د	*	مُتَفَرِّق، بِرَاکَنده
هنگ	*	ناهماهنگ
ت	*	گِرِفَتاری
بان	*	آهسته، یواش
اره	*	نه تدریج، کم کم
بد	*	بَدیدار
ار	*	خواب
تار	*	رَها، آراد
ا	*	عَقَب
	*	دُشمن
سُرْعَه	*	آهسته، یواش

نجات	* رهایی
آنگاه	* آنوقت
شتابان	* با عَجَله
سَرانجام	* عاقبت، بِالْآخِرِه
دُنال کردن	* تَعْقِیب کردن
لانه	* آشیانه
هَمبیکه	* هـ مَحْضِي ایکه
گِرِفْتار	* دَرْتَنْد، اَسیر
پیش	* جِلُو
اِبتدا	* اوّل، نَحْست
یار	* دوست
آراد شدن	* رَها شدن
سَبَس	* نَعْداً، بعد
گرفتار شدن	* اَسیر شدن
قُدر	* بَرو
تمام	* کَامِل

* مُتَضَاد:

آراد	* گِرِفْتار، دَرَسْد، اَسیر
شاد	* عَمْگِی
آرادی	* گِرِفْتاری، اِسَارَت
بایس	* بالا

- ۵ موش که کبوتران را گرفتار دید غمگین به لانه خود برگشت
- ۶ کبوتری که شتابان بال می‌زد به سرعت خود را به پایین درخت رسانید
- ۷ طوقی که از قدیم با موش دوست بود دلش می‌خواست او را آزاد و شاد ببیند
- ۸ کبوترهای گرسنه دانه‌ها را خوردند
- ۹ «آزادی» و «اسارت» متضاد یکدیگرند
- ۱۰ «رهایی» مترادف با «آزادی» و متضاد با «گرفتاری» است

تمرین دهم

حمله سازید

- ۱ (مدتی، کنار، حوی، در، ار، ننستند، کبوتران، پس، آبی)
- ۲ (می‌توانیم، اگر، نجات، متحد، بیدا، تویم، کنیم)
- ۳ (آزادی، آسمان، کبوترها، لذت، ار، و، می‌برد، ناری، در)
- ۴ (ار، کبوتران، یکی، خود، را، ناز کرد، ناله‌ای، تا، ولی، پرواز کند، توانست)
- ۵ (خود، به، رسانیدند، کبوتران، درخت، پایین، را)
- ۶ (کمین، در، که، صیاد، به، آنان، ستاه، بسته، سوی، بود)
- ۷ (کبوتران، اشتباه، نا، قرار، هم، گذاشتند، که، تکرار، دیگر، خود، نکند، را)
- ۸ (موش، همیشه، دید، کبوتران، گرفتار، را، برای، آنها، محاب، رف، پس)
- ۹ (دوستانم، آزاد، رودتر، من، ار، می‌خواهد، دلم، شود، می‌خواهد)
- ۱۰ (یکساره، به پرواز، کبوتران، درآمد، و، ار، کند، حا، دام، را)

تمرین هشتم

به حای هر یک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار برید

- ۱ کونتران اراد و شاد در آسمان نیلگون پروار می‌کردند
- ۲ کوتری ابتدا برای رفع گرسنگی مقداری دانه تَرچید و سپس برای برطرف آ
حسنگی روی درختی نشست.
- ۳ کونتران با قدرتِ تمام پروار می‌کردند
- ۴ صیّاد با خود گفت این کوترها سرانجام حسته می‌سوند خوب است آنها را تع
کنم
- ۵ کوترها شتابان مال می‌زدند و برای نجات خود کوشش می‌کردند
- ۶ یکی از کوترها سدی را برپای خود احساس کرد و بلافاصله دوستان دانا و هوش
خود را صدا کرد
- ۷ همه کونتران با هم متحد و هماهنگ بودند
- ۸ حقّ این است که همیشه هوشیار باشیم تا در دام اسیر نسویم
- ۹ موش همیشه طوفی و یارانش را در بید دید به طرف آنها حلو رفت
- ۱۰ اگر کونتران اندکی فکر می‌کردند گرفتار نمی‌شدند

تمرین نهم

به حای هر یک از واژه‌های زیر، متضاد آن را به کار برید

- ۱ کونترایی که متحد و هماهنگ پروار می‌کردند یکباره در آسمان ناپدید شد
- ۲ امروز شهر آرام بود و همه مردم به سرکار خود رفتند.
- ۳ آدم دانا و هوشیار هرگز در دام نمی‌افتد
۴. مَرْدُم از حرف حقّ بدشان نمی‌آید

ستاکی حال «خواستن» + سنانۀ صرفی + مصدر کوتاه فعل اصلی — فعل آینده

حواه + م + رف — حواهم رف

حواه + ی + رف — حواهی رف

حواه + د + رف — حواهد رف

حواه + یم + رف — حواهم رف

حواه + ید + رف — حواهد رف

حواه + ید + رف — حواهد رف

او فردا مقاله مرا خواهد خواند

این کموترها سرانجام حسته خواهند شد^۲

اگر متحد شویم نجات حواهم یافت^۲

تا چند لحظه دیگر در فرودگاه تهران به زمین حواهم سست

به زودی پرستوها به پرواز در خواهند آمد^۲

این اشتباه را دیگر تکرار نخواهم کرد^۲

۱ فعل آینده (Future tense) دو بخش دارد

الف — «حواه» که صرف می‌شود، یعنی حواهم، حواهی، حواهد، حواهم، حواهد

ب — مصدر کوتاه (یک به ارفا ۲، ص ۱۵۵) از فعل اصلی که صرف می‌شود یعنی شکل آن ثابت است ۲ — سخن اول فعلی مرکب

(یک به ارفا ۲، ص ۱۶) همه فعل از «حواه» می‌آید ۳ — برای آینده معنی بسویده «ه» به «حواه» اضافه می‌شود مانند حواهم رف

«I will not go»

حوادث سؤالهای زیر را به صورتِ جملهٔ کاملِ بنویسید

۱. طوفی به موس چه گفت؟
۲. کوتران چگونه^۱ فهمیدند که در دام گرفتار هستند؟
۳. آیا صیاد کوتران را تعقیب کرد؟
۴. کوترها ابتدا از چه چیزی لذت می‌بردند؟
۵. چرا کوتران روی درخت سستند، و چرا به پایین درخت آمدند؟
۶. صیاد کجا بود؟ و چگونه فهمید که کوتران در دام هستند؟
۷. موس چه کمکی به کوتران کرد؟
۸. کوتران، پس از آزادی، چه فراری گذاشتند؟
۹. کوتران چگونه توانستند دام را به هوا برند؟
۱۰. صیاد پس از شنیدن صدای ناله کوتران حکار کرد؟

۱. چگونه = چگونه

۵.

واژه مُرَکَّب^۱

هررور او را در کتابخانه دانشگاه می‌بینم
دانه‌ها تاره و خوشمزه^۲ بودند.
بلیتِ رفت و برگشت تا لندن چقدر است؟
کوتران متحد و هماهنگ شدند
هریک برای رهایی خود می‌کوشید
هیچکس اسم او را نشنیده بود.

۱- واژه مرکب (compound word) از دو حصی یا سبب ساخته می‌شود. از این قرار

الف - اسم + اسم، مانند آب برقیال، کارخانه، بجم‌مرع

ب - صفت + اسم، مانند خوشحال، بیرون، استقدر، استطور، استور، استحا، استا

ب - هم + اسم، مانند همکار، همسایه، همین، همان، هم‌قدر، همان‌قدر، هم‌طور، همان‌طور، هم‌حس، همچنان، همدگر

ت - هم + اسم، مانند حقدر، حطور، حگونه

ب - هج + هر + اسم، مانند هیچکس، حقوقت، همکدام، هیچگونه، همگاه، هیچیک، هرکس، هروقت، هرکدام، هریک، هرگونه

ج - بسوید + اسم، مانند بیکار، بازاده، مانده

ج - اسم + ستاک، مانند دست بویس، مانوش

ج - ستاک + ستاک، مانند گمگو (گفت و گو)، گف و سود

۲ حصی از واژه‌های مرکب اسم هستند مانند بیرمرد، و برحی صفت، مانند نغمه و حصی دیگر قید هستند مانند اینجا، آنقدر

تمرین دوازدهم

معلما را در قطعه «فصل پائیر»، درس اول، به صورت آینده سوبسید:

مثال: ماهِ مهر خواهد آمد. خورشید زودتر غروب خواهد کرد و

تمرین سیزدهم

از مصدرهای زیر، حالِ احاری و آینده سازید و صرف کنید

مصدر	ستاکِ حال
۱ شِناقتس	شِتاب
۲ کوشیدن	کوش
۳ یافتس	یاب
۴ حویدن	حو
۵ برچیدن	برچیں
۶ درآمدن	درآ

تمرین پانزدهم

حمله سارید، و وارهٔ اوّل را به صورتِ قید^۱ به کار برید

مسال: (خوشحال^۲، دویدن، طَرَف، من، او، به)

او خوشحال به طَرَفِ من دوید

۱ (شتابان، استاد، کلاس، آمدن، به)

۲ (یکباره، شاگردان، بُکند شدن، حا، ار)

۳ (یکباره، سربازان، حمله کردن، دشمن، به)

۴ (خوب، حرف زدن، فارسی، معلم، ما، فارسی، را)

۵ (به زودی، میوه، پاییزی، آمدن، باران، به)

۶ (شاد و خندان، بچه‌ها، ناری کردن، پارک، در)

۷ (به تدریج، ابرها، باپدید شدن، سیاه)

۸ (به سُرعت، پوشیدن، لباس، خود، باعَجَله، بیرون رفتن، خانه، او، را، ار)

۹ (دوباره، داش‌آمران، شروع کردن، کار، خود، را)

۱۰ (به رایگان، انوعلی سسا، مُعالجه کردن، بیماران، را)

تمرین شانزدهم

۱ به حمله بویسید که در «...» «تا / که»^۳ «(in order that)» باشد

مسال کوتران نال گشودند تا / که پرواز کنند

۱ قید (adverb) صفت فعل است، یعنی قید، «اوصف می‌کند مانند» «او خوشحال به سوی من دوید» (He ran towards me happily)

۲ ساری از صفها را می‌توان به صورت قید به کار برد مانند «وقتی که خوب سر شدند» «(when they got well full up)»

۳ «که» گاهی به معنی «تا» است یعنی دلیلی کاری را بیان می‌کند مثلاً می‌روم که او را بیم می‌دلیل رهمی من ددن اوسب فعل بعد از «تا» و

«که» نال الرامی باشد

با واژه «هم»^۱ اسم مرکب سازید و آن را در یک جمله به کار برید
مثال: علی و بیژن هر دو ۱۸ سال دارند.

علی و بیژن همسین هستند / علی همسین بیژن است

۱. پروین و فریدون هر دو معلّم هستند
۲. خانه من در کنار خانه برادر شماست.
۳. نسرین و خواهرش در یک خانه زندگی می‌کند.
۴. رهرا ماسد مینو فکر می‌کند.
۵. عقیده من با عقیده شما یکی نیست.
۶. زبان مردم ایران فارسی است.
۷. احمد و محمود هر دو در یک کلاس درس می‌خوانند
۸. گلی یاس و گلی مریم هر دو سفید هستند
۹. سعدی و حافظ در یک زمان زندگی نمی‌کردند
۱۰. اسم برادر او رضا و اسم پدر شما هم رضا است
۱۱. مرز پاکستان و هند یکی است
۱۲. معنی واژه‌های «متحد» و «هماهنگ» تقریباً یکی است.
۱۳. شما معمولاً با چه کسی صحبت می‌کنید؟
۱۴. افسانه مُحسن را دوست دارد و مُحسن هم افسانه را دوست دارد.
۱۵. سگ گربه را دوست ندارد. گربه از سگ بدش می‌آید

۱ «هم» معمولاً به معنی اشتراک (partnership) در حری است مثلاً: «هم‌خانه» می‌حسبی که با کسی دیگر در یک خانه زندگی می‌کند

ای دوستان! حق این بود که .

خدایا! کُتَم کن

«یارا! بِهِنْت صُحْبَتِ یارانِ هَمَدَم است

دیدارِ یارِ ناهم‌تناسِب جَهَم است»^۱

«مارا چو^۲ روزگار فراموش کرده‌ای

جانا! شِکایت از تو کم یار^۳ روزگار^۴»

۱ مُادا (vocative) برای خطاب (addressing) است، و دو شاه دارد

الف - ای (ey) که همیشه قبل از اسم می‌آید، مانند ای پدر (O father!)، ای خدا (O God!)

ب - پسوند «اه» (ـ اه) که همیشه بعد از اسم می‌آید، مانند یاراه (O friend!)، جاناه (O darling!) / خداونداه (O God!) شاه‌های مُادا

معمولاً محصور می‌ریان نوشتار هستند شاهانه دوم می‌سویند «اه» بیشتر محصور می‌سراست در میان گفتار فقط خداها / خداونداه ای خدا به

کار می‌رود

2 "O friend! heaven is the companionship of congenial friends. Meeting of uncongenial friends is hell "

۳ حُو = چُون، به معنی مانند / مثل، فقط در شعر به کار می‌رود ۴ پ = از، فقط در شعر به کار می‌رود

5 "You have forgotten me, as the world has O darling! should I complain of you or of the world "

۲. سه جمله سویسید که در آنها عبارتِ «همینکه / نه محضِ اینکه» (as soon as) باشد
مثال: همینکه مرا دید به طرفم دوید.
به محضِ اینکه حقوق بگیرم^۱ برایت اسباب بازی می خرم.

۳. سه جمله سویسید که در آنها واژه «آماده..» (ready to) باشد
مثال: هواپیما آماده پرواز است
من آماده شام خوردن هستم.

۴. سه جمله سویسید که در آنها عبارتِ «با قدرتِ تمام / با تمام قدرت» باشد
مثال: من با قدرتِ تمام از کشورم دفاعِ حوالم کرد.
من با تمام قدرت از کشورم دفاع می کنم.

۱. عدد از «به محضِ اینکه» می تواند حالتِ افعالی بیاید

صدا و حرف

همهٔ ربانهای دنیا از صدا ساخته می‌شوند. صدا بوسیلهٔ حرکتِ آدم‌های گفتار از قبیلِ لها، ران، و خُز آن به وجود می‌آید^۱ مثلاً برای ساختنِ صدای اوّلِ واژهٔ «سرف» لها بسته می‌شوند و سپس یکباره بار می‌شوند و برای ساختنِ صدای دومِ آن، دهان کاملاً باز می‌شود.

هر زبانی صداهای مخصوصی به خود دارد که ممکن است در زبان دیگر نباشد. مثلاً صدای اولِ واژهٔ «قَد» در زبان انگلیسی وجود ندارد، و یا صدایِ اولِ واژهٔ «with» در زبان فارسی دیده نمی‌شوند.

صداهای هر زبان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد^۱ (واکه‌ها، ۲) همچو آنها در زبان فارسی ۸ واکه و ۲۳ همخوان وجود دارد^۲ — ۲ — واکه هستند ولی ب ن م همخوانند. واکه‌های زبان فارسی از لحاظ طول دو دسته‌اند (۱) کوتاه، (۲) کشیده — ۳ — واکه‌های کوتاه ولی آ، او، ای، اُو، ای واکه‌های کشیده هستند. طول واکه‌های کشیده بیشتر از واکه‌های کوتاه است مثلاً برای گفتی «کار» وقت بیشتری لازم داریم^۳ گفتی «کَر»، زیرا در اولی یک واکه کشیده است اما در دومی یک واکه

حمله‌ای سارید که در آن مُادا باشد

مثال: (چرا، پسر، نشسته‌ای، بیکار)

ای پسر! چرا بیکار نشسته‌ای؟

۱. (بیماران، شفا پده^۱، همه، به، خداوند)
۲. (همه، باهم، مردم، مُتّحد، شوید)
۳. (من، می‌دانی، تو، خدا، که، بی‌گناه، مَ)
۴. (اکنون، آنست، وقت، دوستان، که، کمک کنیم، نه یکدیگر)
۵. (مِلّت، کمین، دشمن، است، در، بیدار، ار، خواب، شوید)
۶. (تو، هر، ار، بهتر، کس، خدا، می‌دانی)
۷. (جوانان، ار، سربازان، کشور، مردم، خود، دفاع کنید)
۸. (اُمید، این، داش‌آمران، شما، مَمْلِکَت، هستید)
۹. (نویسندگان، قَلَم، برای، خود، را، خِدْمَت، نه، اِحْتِمَاع، نه کار ببرید)
۱۰. (مردم، بَندها، دست، و، پا، را، از، پاره کید^۲، خود)

حوال سنوالهای ریر را به صورت حمله نویسد

- ۱ آیا صداهاى همهٔ زبانها مابذ هم هستند؟
- ۲ صدا چگونه بوجود مى آید؟
- ۳ آیا صدا و حرف یکی هستند؟
- ۴ کدام واكه‌ها در حظّ فارسی دیده مى‌شوند؟
- ۵ در حظّ فارسی برای صدای "s" چند حرف وجود دارد؟ آنها را بنویسید
- ۶ واژه مترادف «دُنگان» چیست؟ آرا بنویسید
- ۷ در فارسی چند واكه كسیده وجود دارد آنها را بنویسید
- ۸ آیا درست است اگر بگوئیم «زبان از حرف ساخته مى‌شود»؟ چرا؟
- ۹ در زبان شما چند همخوان وجود دارد؟
- ۱۰ برای این كه واژه‌های فارسی را درست بنویسیم، چكار باید كنیم؟

واژه‌های ریر را بدون واكه‌های کوتاه بنویسد

مُتَرادِف، اُسْتُخْوان، مُتَّحِد، حَرَكَة، گُذَشْتَن، مُتَناسِّفانه، دَواردَهَم، مُوافِقَت، سَرائِ دُرُست
بُوشْتَن، دَرسِ هِجْدَهَم

حرف، نشانه نوشتاری صداست به سُحِبِ دیگر، صدا را به وسیلهٔ حرف سر روی
 کاعد می‌نویسیم. سایر این حرف، شکلی نوشتاری صداست. صدا را می‌نویسیم اما حرف
 را می‌بینیم

هر رباعی، شکل‌های مخصوص برای صداهای خود دارد مثلاً صدای اوّل کلمهٔ
 مادر را در انگلیسی به صورت m می‌نویسد در حَظِّ فارسی برای بعضی از صداها چند
 شاه یا حرف وجود دارد مثلاً برای صدای x، شاه‌های ر، د، ط، ص به کار می‌رود
 البته هر یک از این حرف‌ها برای واژهٔ مخصوصی به کار می‌رود.^۵ مثلاً کلمهٔ زَرَد را حتماً
 باید با ر نوشت، و کلمهٔ ظَهر را با ط، و واژهٔ ذُرّت را با د، و واژهٔ مُتضاد را با ص
 در حَظِّ فارسی ے ے نوشته می‌شود مثلاً واژهٔ زَرَد که سه همخوان و یک
 واکه دارد (ر، ے، ر، د) به صورت زَرَد نوشته می‌شود، یعنی فقط سه همخوان آن را
 می‌نویسد و با واژهٔ مُتضاد را که ۴ همخوان و ۳ واکه دارد (م، ے، ت، ے، ص، ا، د)
 بصورت متضاد می‌نویسد، یعنی از سه واکه فقط واکهٔ کشیده نوشته می‌شود.
 سایر این، برای درست نوشتن فارسی باید منتهای فراوان حواص و املاء واژه‌ها را
 به خاطر سپرد^۶

۱. وجود آمدن to come into existence ۲. قسم کردن to divide ۳. یک به آرما ۱، ص ۲۹ - ۲۶

۴. لازم دانستن to require ۵. کار رفتن to be used ۶. خاطر سپردن to memorize

کَـمَـتَر	*	بیشتر
کوتاه	*	کشیده
زیر	*	روی
هیچیک، هیچکدام	*	هر یک
نادرست، عَـلَـط، اشتباه	*	دُرُـسـت
کَم	*	فراوان

تمرین بیستم

به حای هر یک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار برید

- ۱ همهٔ رانهای دنیا از صدا ساخته می‌شوند.
- ۲ هر یک از رانها شکلهای مخصوص برای صداهاى خود دارد.
- ۳ طول واكه‌هاى كشيده رياتر از واكه‌هاى كوتاه است
- ۴ واكه‌هاى فارسى به دو گروه كوتاه و بلند تقسيم مى‌شوند.
- ۵ چون حرف نشانهٔ نوشتارى صداست، بنا بر اين صداها، واژه‌ها و جزآن را مى‌توان نوشت

تمرین بیست و یکم

به حای هر یک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار برید:

۱. طول واكه‌هاى كوتاه كمتَر از واكه‌هاى كشيده است.
- ۲ همهٔ واكه‌هاى كوتاه در خطِّ فارسى دیده نمی‌شوند
- ۳ روي واژه‌هاى درست خط بکشید^۱

^۱ خط کندن (a) line to draw

* مترادف *

همه	*	تمام
دبیا	*	حَها، گیتی
ساحتی	*	دُرست کردن
و حر آن	*	و عیره
واژه	*	کلمه
گروه	*	دسته
طون	*	درارا، دراری، بلندی
کشیده	*	بلند، دراز، طولانی
به سُحنِ دیگر *		به عمارتِ دیگر
نشانه	*	عَلامت
ناراین	*	لِدا
مخصوص	*	ویژه
شکل	*	صورت
به صورتِ *		به شکلی
به خاطر سپردن *		ار حِفظ کردن، ار تر کردن
هر یک	*	هر کدام

* متضاد *

همه	*	هیچیک از، هیچکدام از
اوّل	*	آحر

ماجرای کبوتران

(کوترها در آسمان مشغول پرواز و بازی هستند)

کاکلی: نَهَبَه چه هوایِ خوبی! چه آسمانِ قشنگی! هر جا دلمون بخواد می‌تونیم بریم،

آزادی واقعاً چقدر^۱ خوبه! قدرش رو باید بدونیم.^۲ مگه نه؟

چتری: هی^۳، بچه‌ها!^۴ بریم رو اون درخت به کمی شبنم، خستگی در کنیم^۵، موافقین^۶؟

همه کوترها: آره، بریم.

تاحی: هی، اوبهارو نگاه کن، زیر درخت رو می‌گم. می‌رم بینم اوبها چیه؟ (به پایین درخت

می‌برد)

حدایِ مر.^۷ چقدر دونه! چه دونه‌های تاره و خوشمزه‌ای! آهای^۸ بچه‌ها! بیاین

پایین. بیاین بخورین، هرچی دلتون می‌خواد.

(همه کوترها پایین می‌آیند)

چتری: وای... چه دونه‌هایی! چقدر خوشمزه‌آن! دارم ار گُشگی می‌میرم.

۱. جعفر، اسرایِ محبّت دوباره مقدارِ جبری به کار می‌رود. مسأله آزادی واقعاً چقدر خوبه! «How freedom is really nice!»

۲. قدرِ جبری را دانستن To appreciate something ۳. هی، معمولاً برای جلبِ توجه (to call attention) و تمعّب به کار

می‌رود و مُعادلِ Oh! در انگلیسی است ۴. بچه‌ها، برای صدا کردنِ دوستان به کار می‌رود و مُعادلِ «boys» در انگلیسی است

۵. خستگی در کردنِ to take a rest ۶. موافقین؟ Do you agree? ۷. خدایِ می!، هنگامِ ترس و تعجبِ شدید

به کار می‌رود و مُعادلِ «Lord! Lord bless me!» در انگلیسی است ۸. آهای، معمولاً برای صدا کردن و جلبِ توجه به کار می‌رود

و مُعادلِ «hey!» در انگلیسی است

۴ صدای «ر» در زبان فارسی فراوان نیست

۵ هر یک از حرفهای فارسی در زبان فرانسه دیده می‌شود

تمرین بیست و دوم

حمله‌های زیر را به صورت معلوم نویسد

مثال. زبان از صدا ساخته می‌شود (ساختن)

صدا زبان را می‌سازد

۱ - صداها به وسیله حرکت اندامهای گفتار ساخته می‌شوند

۲ صدای آخر واژه «with» در زبان فارسی دیده نمی‌شود (ما، دیدن)

۳ در خط فارسی واژه‌های کوتاه نوشته نمی‌شوند (نوشتن)

۴ کلمه «رزد» به صورت رزد نوشته می‌شود

۵ اما واژه‌های کشیده نوشته می‌شوند

تمرین بیست و سوم

حمله‌های زیر را به صورت مجهول نویسد

مثال صداها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد

صداها به دو گروه تقسیم می‌شوند

۱ صدا را به وسیله حرف بر روی کاعده می‌نویسیم

۲ صدا را می‌نویسیم ولی حرف را نمی‌نویسیم

۳ هر یک از حرفها برای واژه مخصوصی به کار می‌رود. (بکار بردن)

۴ کلمه رزد را حتماً باید با «ر» نوشت

۵ اندامهای گفتار صداها را می‌سازند

کبوتران: چطوری؟^۱ هر کار بگی می‌کنیم. زود باش! هر چه زودتر بهتر.^۲ عَجَله کن.
 طوقی: خُب، حالا به لحظه آروم بگیرین. بعد با قَرَمون من همه با هم پرواز کنیم. باشه؟
 صیاد: آلآن همه تون رو می‌گیرم، می‌بَرَمون خونه. وای... بام درد می‌کنه، نمی‌تونم تند
 بِدَوَم.

طوقی: یک، دو، سه، آماده؟ پرواز!
 صیاد: اِ.... تَلَه رو از جا کندن، لَعَنَتی.^۳ خُب، مُهم نیست. اینا بالآخره خسته می‌شن.
 می‌افتن رو زمین. بهتره برم دنبالشون.
 اِ.... لَعَنَتی‌ها، کجا رفتن؟ به هُو^۴ غِیشون زد.^۵
 (کبوتران در کنار حوی آبی نشستند)

موش: این صدا چیه؟ چی شده؟ برم بیرون، ببینم چه خبره.^۶
 اِ.... این طوقی، دوست قدیمی منه. طِفْلک، تو دام گرفتار شده. آلآن می‌رم
 نجاتش می‌دم. همه بندهاش رو با دندونام می‌جوَم، پاهاش رو واز می‌کنم، آره،
 نجاتش می‌دم.
 طوقی: دوست من! اوّل بندرو از پای دوستام واز کن. دلم می‌خواد دوستام زودتر از من
 آزاد بشن.

کبوتران: متشکرم، ممنونم. هیچوقت شمارو فراموش نمی‌کنم. تو خیلی مهربونی.
 طوقی: خُب بچه‌ها! حالا ما دوباره آزادیم. هرجا بخوایم می‌تونیم بریم. اما بعد از این^۷ باید
 مواظب باشیم که این اشتباه رو دیگه تکرار نکنیم تا گرفتار دام صیاد نشیم. باشه؟
 کبوتران: حتماً، باشه، موافقیم.

۱ [چطوری؟]، صورت گماری چطوری؟ ۲ هر چه زودتر بهتر The sooner the better ۳ لَعَنَتی، سمرلا
 هنگام خشم گفته می‌شود سمرلا! damn! در انگلیسی است ۴ به هُو suddenly ۵ غِیشان [غیشون] رد

۶ انجا چه خبر است [حیره]؟ What is going on over there? ۷ بعد از این They vanished into the thin air

۷ بعد از این from now on

کاکلی: آخی^۱... سیر شدم. سیر بودن چه لذتی داره! کاشکی^۲ همه کبوترای گرسنه اینجا بودن. حای همه شون حالی^۳. خُب، حالا برم بالای درخت، یه خورده استراحت کنم. ا... ا... چرا نمی تویم پرواز کنم؟ چرا پام سسته است؟ وای^۴... خدایا کُمکم کن، آح. آح^۵. این چیه به پام. آی کمک، کمک! (صدای سال ردن کبوتران)

اجی. وای چه بدبختی! همه مون گرفتار شدیم. همه مون تو دام افتادیم، آی کمک، به دادم برسین. پام داره می شکمه آح، خدایا بحاتم بده. (صدای حده صیاد ار دور شنیده می شود) صیاد. حاتمِ حان! یک، دو، سه، هشت، نه. چه همه! غدای یک هفته هم بیشتر بیهودی^۶ وول بخورین،^۷ پریده های خوشگل من، خودم کمکتون می کنم! (حده)، همه تون رو ار تله می آرم بیرون، مهمون خودم هستین (حده)

طوقی دوستان! گوش کنید! حق این بود که ما وقتی دونه ها رو دیدیم به فکر می افتادیم که این دونه ها رو چه کسی آورده چرا این همه دونه تازه و خوشمزه در پای ايس درخت ریخته اگه اول فکر می کردیم، تو دام نمی افتادیم.

کبوتران: راست می گه، دُرسته، تَقصیرِ خودِ مونه،^۸ خُب، حالا چکار کنیم؟ طوقی: حالا هم اگه یه خورده فکر کنیم و متحد و هماهنگ بشیم، می تونیم بحات پیدا کنیم

۱. آخی معمولاً پس از رسد به یک کار محبت و یا خلاص شدن از چیزی (to get rid of something) گفته می شود

۲. کاشکی (if only) برای آرزو کردن (to wish)، چیزی که کاری رود فعل را معمولاً «گفته» است ۳. حای همه شان سون، ایا

حالی، برای نشان دادن کسی که چیزی که می شود غیر متعادل «miss all of them I miss them» در انگلیسی است

۴. وای هگاه محبت سده، سیرس حساسی درد و ساراحی گفته می شود ۵. آح (ouch)، هنگام درد و یا زاری گفته می شود

۶. نه داده برسید برسین هگاه در حی و سیرای طلب کمک گفته می شود معادل «help! help!» در انگلیسی است

۷. حاتمِ حان معمولاً هنگام محبت هم به خوشحالی و شدن خبر خوب، گفته می شود ۸. چه همه! برای محبت در ساره معذرت

۹. بیخود بیهودی، معادل «in vain for nothing» در انگلیسی است

۱۰. وول خوردن to fidget / to fuss ۱۱. تقصیر خود ماست خود مانه it is our own fault / we ourselves are to blame

خطر آگاه کند^۱. در همین حال، صدای سوتِ قطار از بُشتِ کوه شنیده شد که نزدیک شدی آن را خبر می‌داد.

صفرعلی روزهایی را که به تماشای قطار می‌رفت به یاد آورد^۲. صورتِ خندانِ مسافران را به یاد آورد که در درونِ قطار برای او دست تکان می‌دادند^۳. از اندیشهٔ حادثهٔ خطرناکی که در پیش بود قلش سخت لرزید^۴. در جستجوی چاره‌ای بود تا بتواند جان مسافران را نجات بدهد^۵.

ناگهان چاره‌ای به فکرش رسید در آن سرمان شدید به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد^۶ و به سر چویدستی خود ست. نفتِ فانوس را روی لباسهایش ریخت و آن را آتش زد^۷ و مانند مشعلی به دست گرفت. صفرعلی در حالی که مشعل را بالا نگاه داشته بود^۸، به طرفِ قطار دوید.

رانندهٔ قطار با دیدن آتش دانست که خطری در پیش است. ترمز را کشید. قطار پس از تکانهای شدید از حرکت باز ایستاد^۹. راننده و مسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند. بادیدن توده‌های سنگ و صفرعلی که با بدنِ برهنه در آنجا ایستاده بود، دانستند که هداکاری او آنها را از خطر بررگی نجات داده است. همگی او را تشکر کردند. می‌خواستند به او پاداشی بدهند. صفرعلی گفت: من این کار را برای رضای خدا و محبتِ شما هموطنانم انجام داده‌ام^{۱۰}. پاداشی من این است که موفق شدم^{۱۱} شما را نجات دهم.

صفرعلی، دهقانِ فداکار، شادیِ آن شب را هیچگاه فراموش نخواهد کرد^{۱۲}.

۱ آگاه کردن to wave hand دست تکان دادن

۲ به یاد آوردن to remember

۳ آگاه کردن to inform

۴ فرآوردن (ار) to take off

۵ نجات دادن to save

۶ لرزیدن to shake

۷ باز ایستادن (ار) to stop

۸ نگاه داشتن to hold

۹ آتش زدن to set fire to

۱۰ فراموش کردن to forget

۱۱ موفق شدن to succeed

۱۲ انجام دادن to do

فصل دوم

درس چهارم

دهقان فداکار

غروب یکی از روزهای سرد بایر بود. خورشید در بُستِ کوههای پُر برفِ یکی از روستاهای آذربایجان فرو رفته بود.^۱ کار رورانه دهقانان پایان یافته بود.^۲ صَفر علی هم دست از کار کشیده بود^۳ و به ده خود سار می گشت^۴ در آن شب سرد و طوفانی، سوز لِرانِ قابوسِ کوچکی راهِ او را روشن می کرد^۵

دهی که صَفر علی در آن زندگی می کرد نزدیکِ راه آهن بود صفر علی هر شب از کنارِ راه آهن می گذشت تا به خانه اش برسد. آن شب، ساگه صدای غُرغُرِ نرساکی از کوه برخاست.^۶ سیگهای سیاری از کوه فرو ریخت^۷ و راه آهن را مسدود کرد.^۸ صفر علی می داشت که تا چند دقیقه دیگر، قطارِ مسافربری به آنجا خواهد رسید. ما خود اندیشید^۹ اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند^{۱۰} واژگون خواهد شد^{۱۱}. از این اندیشه سحت مضطرب شد. نمی داشت در آن بیابانِ دور افتاده چگونه رانده قطار را از

۱ فرو رفتن (در) to sink	۲ پایان یابی to end	۳ دست کشیدن (از) to leave off	۴ بازگشت (به) to
return	۵ روسی کردن to light up	۶ برخاستن (از) to rise	۷ سرورجش to fall
down	۸ مسدود کردن to block	۹ اندسندن to think	۱۰ برخورد کردن (به) to hit
۱۱ وارگون شدن to overturn			

به یاد آوردن *	به خاطر آوردن
حنندان *	شاد، بَشَنَاش
دَرون *	داخل
حادثه *	واقعۀ، اِتِّفاق
فَلَب *	دِل
خطرناک *	بُرْخطر
چاره *	عَلاح
حار *	زندگی
سَخَت *	به سِدَت، شَدیداً
شدید *	سحت
سراسیمه *	مُضطَرِب، بِریشان، نگران
تَرَهه *	لَحَت
نَدَن *	تَن
هَمِگی *	همه
تَنکُر کردن *	سِباسگزاری کردن
برای *	به خاطرِ
پاداش *	مُزد، حایره، انعام
رِصا *	حشودی، رِسمات
حدا *	خداوند
شادی *	خوشحالی
هیچگاه *	هیچوقت، هرگز
فراموش کردن *	ار یاد بردن

* مترادف:

دھماکا	*	کِشاوَرز
مداکار	*	از خود گُذشته
مداکاری	*	از خود گذشتگی
روستا	*	دِه
مُرو ^۱ رفتن	*	پائین رفتن
مرو ریختن	*	پائین ریختن
پایان یافتن	*	تمام شدن، به پایان رسیدن
مارگشتن	*	نَرگشتن
کمار	*	بہلو، بردیک
گُذشتن	*	عُور کردن
خاہ	*	مَرل
ناگاہ	*	ناگہان
ترسناک	*	وحشتناک، هُولناک
مرحاستن	*	بلند شدن
مسدود کردن	*	ستن
آندینہ	*	فکر
اندیشیدن	*	فکر کردن
مُضطرب	*	پَریشان، بَگران، سَراسیمہ

۱. سوزد «دروہ» (down) معطی یا فعل می‌باشد. دہانند «مرو رفتن» یا فعل «شدن» و «آوردن» به صورت «مروند» می‌باشد.
 مثلا: هراسنا مروند اند (came down) - The plane landed. حلال هراسنا را مروند می‌داند.
 The pilot is landing the plane down.

تمرین بیست و چهارم

به جای هریک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار برید

۱. دهقان فداکار شادی آن شب را هیچگاه فراموش نخواهد کرد.
۲. کارِ روزانهٔ صفرعلی پایان یافته بود و او به ده خود باز می‌گشت.
۳. او هر شب از کنارِ راه‌آهن می‌گذشت تا به خانه‌اش برسد.
۴. ناگاه صدای غُرْغُرِ ترسناکی از کوه برخاست.
۵. از این اندیشه سخت مضطرب شد و قلبش سخت لرزید.
۶. صورت خندان مسافران را به یاد آورد که از درون قطار برای او دست تکان می‌دادند

۷. سراسیمه و نا بدنِ برهنه به طرفِ قطار می‌دوید تا جانِ مسافران را نجات دهد.
۸. سنگهای بسیاری از کوه فرو ریخت و راه‌آهن را مسدود کرد.
۹. همگی از او تشکر کردند و می‌خواستند برای فداکاریش پاداشی به او بدهند.
۱۰. صفرعلی گفت: پاداش من، رضای خدا و نجات شما از این حادثهٔ خطرناک است.

تمرین بیست و پنجم

به جای هریک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار ببرید.

۱. صفرعلی صورتِ خندان و آرام رانندهٔ قطار را به یاد خواهد آورد.
۲. غروبِ یکی از روزهای سرد پائیز بود خورشید تازه غروب کرده بود.
۳. کار روزانهٔ کارگران پایان یافته بود.
۴. منزلِ صفرعلی نزدیکِ راه‌آهن بود و او هر شب از پهلوی راه‌آهن عبور می‌کرد.
۵. سراسیمه لباسهای خود را درآورد و به سرِ چوبدستی خود بست.
۶. او این کارها را همیشه به خاطرِ رضای خدا انجام می‌دهد.

فداکار	*	خودخواه
فداکاری	*	خودخواهی
غروب	*	صُبح
سرد	*	گرم
سَرما	*	گرما
رورانِه	*	نسانه
مرو رفتن	*	بالا آمدن
پایان یافتن	*	شروع شدن، آغاز شدن
روشن	*	تاریک
نزدیک	*	دور ار
مَسدود کردن	*	مازکردن
به یاد آوردن	*	ار یاد بردن، فراموش کردن
خندان	*	عَوس، گِرِفته
درون	*	بیرون، خارج
خطرناک	*	بی خطر
شدید	*	مُلایم
سَر	*	نَه
سَراسیمه	*	آرام
رضا	*	ناخشنودی
هیچگاه	*	همیشه

- اگر قطار با توده‌های سنگ برخورد می‌کرد/ برخورد کرده بود واژگون می‌شد.
۱. خورشید در پشت کوه فرو می‌رود. هوا تاریک شده است.
 ۲. کار روزانه دهقانان به پایان رسیده است. صفرعلی به ده خود بازمی‌گردد.
 ۳. سنگ از کوه فرو ریخت. راه‌آهن را مسدود کرد.
 ۴. خطری در پیش است. راننده قطار ترمز را کشید.
 ۵. صفرعلی در جستجوی چاره‌ای خواهد بود. او توانست جان مسافران را نجات دهد.
 ۶. او به تماشاگر قطار می‌رفت. صورت بَشَنای مسافران را دیده است.
 ۷. راننده قطار ترمز را نکشیده است. قطار از حرکت باز نایستاد.
 ۸. صفرعلی فانوس نداشت. راه او روشن نبود.
 ۹. صفرعلی مشعل را بالا نگاه نداشته است. راننده قطار آتش را نمی‌بیند.
 ۱۰. راننده قطار آتش را می‌بیند. او دانست که خطری در پیش است.

تمرین بیست و هشتم

الف — از مصدرهای زیر، اسم فاعل^۱ و اسم مفعول^۲ بسازید:

فرو رفتن، پایان یافتن، گذشتن، برخاستن، فرو ریختن، داستن، برخورد کردن، شنیدن، رفتن، گرفتن، دیدن، کشیدن، نجات دادن.

ب — حمله‌های زیر را به صورت آینه‌سویسید.

۱. ترمز را می‌کشم.
۲. قطار از حرکت باز ایستاد.
۳. او شما را نجات داده است.
۴. مردم مشعل ماززه را به دست می‌گیرند.

۷. در آن سرمای شدید، قطار پس از تکانهای شدید از حرکت باز ایستاد.

۸. مسافران از خودخواهی راننده خودخواه غمگین شدند

۹. قطار مسافربری به درون ایستگاه که مثل روز روشن بود، رسید

۱۰. عبور از این بیابان دورافتاده در شب تاریک خطرناک است

تمرین بیست و سیم

در درس چهارم

۱. همه فعلها را به صورتِ ماضیِ سببی^۱

مثال: دسب از کار کشیده بود.

دسب از کار نکشده بود

۲. فعلهای گذشته را به صورتِ حال و فعلهای گذشته دور را به صورتِ گذشته سببی

نویسید

مثال: صفرعلی دسب از کار کشیده بود و به ده خود نارمی گسب

صفرعلی دسب از کار کشیده اسب و به ده خود نارمی گردد

تمرین بیست و هفتم

حمله‌های زیر را به صورتِ شرطیِ ممکن (بوع اوّل) و ناممکن (بوع سوّم)^۲ بنویسید

مثال: قطار با توده‌های سنگ برخورد می‌کند / قطار وارگون خواهد شد

چنانچه^۳ قطار با توده‌های سنگ برخورد کند / وارگون می‌شود / خواهد شد.^۴

۱. تک به آرها ۲ ص ۱۵۸ ۲. چنانچه به معنی: اگرچه است که سرود زبان نوسازی به کار می‌رود ۳. در خطه سرطی

شکن (possible) امکان وقوع فعل وجود دارد بر زبان ن آمده است ولی در سرطی ناممکن (impossible) امکان وقوع فعل وجود ندارد
زیرا زمانی فعل مربوط به گذشته است

اسم/ صفت + - آنه ← صفت/ قید^۱

روز + آنه ← روزانه

بچه + آنه ← بچگانه^۲

خوشبخت + آنه ← خوشبختانه

خَصَم + آنه ← خصمانه

کار روزانه دهقانان به پایان رسیده بود.

با آنکه سِنش بیش از بیست سال است ولی هنوز حرفهای بچگانه می‌زند.

خوشبختانه مسافران نجات یافتند.

مُتأسِّفانه رفتار او با همکارانش بسیار خصمانه است.

۱. سوید - آنه (-ane) یا بعضی از اسمها و صفتها صفت یا قید می‌سازد این گونه صفتها محصور ای بی جان (inanimate) هستند

ماید حقوق ماهانه (monthly salary)، کتاب استادانه (masterly book)، اسدینه شاعرانه (poeticality)، حرف گودگاه

(childish talk) این پسوند ماید پسوندهای -al, -ish, -ty در انگلیسی است ۲. یک به س ۶ همچنین به آرفا ۱، ص ۴ و ۱۰

بیر به آرفا ۲، ص ۱۲۹

۵. شما بالاخره نجات می‌یابید

۶. تو سرانجام به خانه‌ات برمی‌گردی

تمرین بیست و نهم

جواب سؤالات زیر را به صورت یک جمله کامل بنویسید

۱. صمرعلی چگونه فهمید که قطار نزدیک می‌شود؟

۲. چرا راه‌آهن بسته شده بود؟

۳. چرا صمرعلی لاسه‌هایش را آتش زد؟

۴. آیا صمرعلی پاداش را قبول کرد؟

۵. آیا دهقان ارحود گذشته، شهری بود یا روستائی؟

۶. راننده قطار چگونه دانست که خطر درپیش است؟

۷. چه چیزی زندگی مسافران را از خطر نجات داد؟

۸. صمرعلی از چه فکری مضطرب شد؟

۹. سنگها چه موقع از کوه فرو ریختند؟

۱۰. آیا صمرعلی قبل از آن شب، قطار دیده بود؟

۱۱. صمرعلی برای نجات قطار چه چاره‌ای به نظرش رسید؟

۱۲. دهقان فداکار برای چه حان مسافران را نجات داد؟

الف — جمله بسازید و واژه‌های داخلی آبرو را به صورتِ «انه» به کار ببرید

۱. مَحَبَّت، ممنونم، از، شما (مادر)
۱. با یکدیگر، رفتار می‌کنند، مردم (برادر)
۳. دوستان من، زندگی، اغلب، دارند (فقر)
۴. ملاقات، موضوع را، دریک، به او، گفتم (دوست)
۵. کار، دوست دارد، او، بیشتر (شب)
۶. درآمد، مردم، بعضی از کشورها، ۴۰۰ دلار، است (سر)
۷. تلاش کردم، هرچه، قانع کنم^۱، نتوانستم، او را (بدبخت)
۸. کشورها، درحدود، بعضی از، ۴۰۰ میلیون، تولید می‌کنند^۲، بُشکه نفت (سال)
۹. کار، به نظر، این، نمی‌رسد (عاقل)
۱. استاد ما، دانشجویانش، با، رفتار، است، بسیار (پدر)

ب — جمله بسازید و اسمهای داخلی آبرو را به صورت صفت با پسوندِ «ناک» به کار

برید.

۱. بیماری، یک، سرطَان، است (وحشت).
۲. جاده، کرمان، دیروز، در، تصادف، یک، روی داد^۳ (هول).
۳. مرگ، ضایعه، او، یک، است (أسف).
۴. صورت، مادرِ پیرش، به یاد آورد، را (آندوه).

اسم + - ناک ← صفت^۱

ترس + ناک ← ترساک

درد + ناک ← دردناک

خطر + ناک ← خطرناک

حادثهٔ خطرناکی در پیش بود.

صدای غرنّی ترساکِی از کوه برخاست

درگشتِ دردناکِ دخترِ جوانان را به شما تسلیّت می‌گویم^۲

بعضی پروانه‌ها رستان را در حای نَمناک می‌گذرانند.

۱. پسوندِ ناک به معنی اسمهای مضاف (abstract) صفت می‌سازد. بیرون صفتها معنی نامنطوق (unpleasant) دارند مثلاً: حادثه

خطرناک (dangerous incident) معنی حادثه‌ای که خطر دارد؛ ظاهر ترساک (fearful appearance) معنی ظاهری که ترس دارد؛ و ایضا

۲. تسلیّت گفتنِ to express condolences

دردناک (painful event) معنی حادثه‌ای که درد دارد

خروس از دَستَرَسِی او دور شده است، جلوتر آمد و با زبانِ نرمی گفت:

آقا خروس، سلام! چرا بالای درخت پریدی؟ مگر از من می ترسی؟ ما که باهم دشمنی نداریم! من وقتی که آوازت را شنیدم خیلی خوشم آمد. بسین هوا چه خوب و صحرا چه سرسبز است! بیا در این هوای خوش کمی باهم قدم بزنیم^۱ و تو باز هم با آن صدای خُوشْت برایم آوار بخوان^۲.

خروس که داستانهای بسیاری در جمعِ دوستانش از حیلۀ روباه شنیده بود و می دانست که در این حرفها هم حیلۀای نهفته است، گفت:

بله، هوا خوب است. صحرا هم سرسبز است. آواز من هم بد نیست، ولی من تو را نمی شناسم. همین قدر می دانم که روباه و خروس باید باهم رفاقت داشته باشند روباه دشمن مرغ و خروس است. من باید عاقل باشم و با دشمن خود دوستی نکنم^۳. روباه گفت:

گفتی دشمن؟ دشمن کدام است؟ مگر خبر نداری^۴ که شیر فرمان داده است^۵ تمام حیوانات باهم دوست باشند و هیچکس به دیگری آزار نرساند^۶ اکسون گرگ و گوسفند باهم دوست هستند. سگ به روباه کاری ندارد^۷ مرغ خانگی بر پُشتِ شغال سوار می شود^۸ و در صحرا گردش می کند. من تَعَب می کنم^۹ که تو از هیچ چیز خبر نداری^{۱۰}

وقتی که روباه این حرفها را می رد، خروس گردن خود را بالا کشیده بود و راهی را که به آبادی می رسید نگاه می کرد^{۱۱}

روباه بر رسید:

۱ قدمه رَدَن (to walk)	۲ وار حَسو دَن (to sing)	۳ دُوسِی کَرَدَن (to make friends)
۴ حَر دَاس (to be informed)	۵ مَرَم دَن (to command)	۶ آزار رَسَانَدَن (to hurt)
۷ کَار کَارِی دَاس (to be concerned with)	۸ سوار دَن (to ride)	۹ مَعَب کَرَدَن (to be tired)
۱۰ نِگاه کَرَدَن (to look at)		۱۱ تَوَسُّع (to feel surprised)

روباه و خُروس

مُرغها و خُروسها در دهی باهم به خوسى و حوسى زندگى مى کردند. در میان آنها، خروس باهوش و فهمیده اى بود که مرغها و خروسهای دیگر به او حیلّی علاقه داشتند^۱ این خروس هر وقت که مرغها و خروسهای ده را مى دید از آنها دَعَوَت مى کرد^۲ که باهم بشینند و گفتگو کُند^۳ مى گفت

بیايد از تَحْرِیّاتِ هم استفاده کنیم^۴ تا گرفتار حيله‌ها و حَقّه‌های شُعّالها و روباهها نشویم.

رورى خروس از لانه خود بیرون آمد و برای گردش به صحرا رفت فصل بهار بود. درختان شکوفه کرده بودند^۵ عطر گل فضا را بُر کرده بود خروس از این همه زیبایی و طراوت به شوق آمد^۶ و آوارِ بلندی سَر داد^۷

روباهی که در آن نزدیکی لایه داشت، همینکه صدای خروس را شنید به طرفش دوید تا او را شکار کند^۸ خروس ناروباه را دید روی درختی پرید روباه مکار چون دید

۱ علامه داسى (ه)	۲ دعوت کردن (ار ه)	۳ گفتگو کردن (با)	۴ اِستاد.
۵ شکوفه کردن	۶ به شوق آمدن	۷ سر دادن	۸ شکار کردن

میان	* بین
فَهْمیده	* ما شعور، عاقل
هروقت	* هر موقع
گفتگو کردن (با)	* صحبت کردن (با)
هم	* همدیگر، یکدیگر
حیلَه	* مَکر، خُدعه، حَقّه
حَقّه	* کَلک، خُدعه، مَکر
عَطر	* بو
فضا	* هوا
طراوت	* تازگی
نزدیکی	* حوَالی
نا	* به محض اینکه، همینکه
مَکّار	* حیلَه گر / حَقّه باز
نرم	* مُلایم
دُشمنی	* خُصومت، عِداوت
باز هم	* دوباره، بارِ دیگر
فرار کردن	* گُریختن
نَهفته	* پَنهان
جِیوان	* حَیوان
رِفاقت	* دوستی

به کجا نگاه می‌کنی؟ چرا نه حرفهای من گوش نمی‌دهی؟^۱ خروس گفت:
 حیوانی را می‌بینم که از آمادی نه این طرف می‌آید. نمی‌دانم چه حیوانی است. اما
 از تو کمی بررگتر است. گوشهای بهنی دارد و خیلی تند به سوی ما می‌آید.
 روباه تا این سخنان را شنید، از گفتگو با خروس و فریب دادن^۲ او دست
 برداشت^۳ و فرار کرد^۴ تا پناهگاهی برای خود پیدا کند^۵.

خروس که روباه را وحشت‌زده دید، گفت:
 کجا می‌روی؟ صبر کن^۶ ببینم چه حیوانی دارد می‌آید. شاید یک روباه باشد.
 روباه گفت:

نه، از نشانیهایی که می‌دهی معلوم می‌شود^۷ که یک سگ است. ما با سگها میانه
 خوبی نداریم.
 خروس گفت:

مگر تو نگفتی که دیگر میان حیوانات دشمنی وجود ندارد^۸ و همه باهم دوست
 هستند؟

روباه در حالی که فرار می‌کرد، گفت
 چرا، اما می‌ترسم که این سگ هم مثلی تو فرمان شیر را نشنیده باشد

۱ گوش دادن (به) to listen

۲ فریب دادن to deceive

۳ دست برداشتن (از) to desist

۴ فرار کردن (از) to run away

۵ پیدا کردن to find

۶ صبر کردن to wait

۷ معلوم شدن to be revealed

۸ وجود داشتن to exist

تُند * آهسته، یواشی
بازهم * دیگر.. نه

تمرین سی و یکم

به جای هریک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار برید

۱. روباهی در آن نزدیکی لانه داشت خروس تا روباهِ مَکَّار را دید فرار کرد
۲. خروس هروقت که دوستان خود را می‌دید از آنها دَعَوَت می‌کرد که باهم گفتگو کنند.
۳. عطرِ گل فضا را پر کرده بود. زیبایی و طراوت گلها خروس را به سُوق آورد.
۴. روباه تا این سخنان را شنید از گفتگو با خروس دست برداشت.
۵. حیوان حيله‌گر با زبان نرمی گفت. وقتی که آوازت را شنیدم لذت بردم. بازهم بخوان.
۶. ما نه تنها باهم دشمنی نداریم بلکه میانه بسیار خوبی هم داریم.
۷. خروس می‌دانست که در این حرفها حيله‌ای نهفته است.
۸. این خروس در میان خروسهای دیگر از همه فهمیده‌تر است.
۹. روباه از نشانیهای خروس دانست که یک سگ از آبادی به طرف او دارد می‌آید.
۱۰. روباه خیلی تند فرار کرد زیرا با سگ هیچگونه رفاقتی نداشت

تمرین سی و دوم

به جای هریک از واژه‌های زیر، متضاد آن را به کار برید

۱. در بین آنها خروس باهوش و فهمیده‌ای بود که ..
۲. خروس با رباان خُشینی گفت. ما نه تنها باهم خُصومت داریم بلکه از هم بَدِمان می‌آید.

عَاقِل	* خِرَدَمَند، هوشیار، دانا
آبادی	* دِه، روستا
تُنَد	* سریع
سُخَن	* حرف
نِشانی	* نِشانه، عَلَامَت
میانه	* رابطه

* متضاد

به حوسی	* به بدی
خوشی	* ناخوشی
باهوش	* کُودَن، اَحْمَق
فهمیده	* نَهْمَم، بی شُعور
نرم	* خَشِن
دشمنی	* دوستی، رفاقت
خوش	* ناحوش، بد
حوش آمدن	* بد آمدن
بِهْمَتَه	* پِدا، آشِکار
رِفاقت	* دشمنی، خصومت، عِداوَت
عاقِل	* نادان، احمق
سوار شدن (بر)	* پیاده شدن (از)
بِهَن	* ناریک

در درسهای چهارم و پنجم، واژه‌های مرکب را یادداشت کنید^۱ و بگوئید از چه سخنهایی
ماحته شده‌اند.

مثال: گفتگو = گفت (ستاک گذشته) + و + گو (ستاک حال)

حمله‌های ریر را به صورتِ عاربِ موصولی^۲ سویسید

مثال: خروس ناهوش بود. خروس تا روباه را دید روی درخت پرید.
خروسی که ناهوش بود تا روباه را دید روی درخت پرید.

۱. روباه در آن حوالی آشیانه داشت. روباه می‌خواست خروس را شکار کند.
۲. خروس گرفتار حیلۀ روباه شده بود. خروس برای قدم ردن به صحرا رفت.
۳. خروس از زیبایی بهار به شوق آمده بود. خروس شروع به آوار خواندن کرد.
۴. مرغهای ده خروس را دوست داشتند. خروس عاقل و باشعور بود.
۵. خروس قلاً دربارهٔ روباه چیرهایی شنیده بود. خروس نمی‌خواست با روباه دوستی کند.
۶. خروس روباه را نمی‌شناخت. روباه با خروس مشغول حرف زدن بود.
۷. حیوان گوشهای پهی داشت. روباه از آن حیوان خیلی می‌ترسید.
۸. سگ به طرف روباه می‌دوید. روباه از سگ سخت می‌ترسید.
۹. خروس بالای درخت بود. روباه از آن خروس اصلاً نمی‌ترسید.
۱۰. روباه فرار کرد. روباه خروس را داشت فریب می‌داد.

^۲ یک به آرم ۲، ص ۱۱۷

^۱ یادداشت کردن to note down

۳. روباره از حروس خواست که بازهم برایش آواز بخواند.
۴. در سخنان خوشی روباه، حيله نهفته بود.
۵. جانوری که گوشهای پهن داشت به سرعت می‌دوید.
۶. مرغ خانگی بر پشتِ شغال سوار می‌شود و در صحرا به خوشی گردش می‌کند.
۷. تو بازهم با آن صدای خوشت آواز بخوان.
۸. حروس تند روی درختی پرید.
۹. مردم از آدم خوب همیشه به خوبی یاد می‌کنند.^۲

تمرین سی و سوم

حواب سؤالهای زیر را به صورتِ جمله بسپید

۱. حروس به مرغها و خروسهای روستا چه می‌گفت؟
۲. چرا خروس به محض اینکه روباه را دید روی درختی پرید؟
۳. روباه از حروس چه خواست؟
۴. حروس از چه چیزی به شوق آمد؟
۵. خروس از کجا می‌دانست که روباه حيله گر است؟
۶. شیر به حیواناتِ جنگل چه گفته بود؟
۷. روباه از کجا فهمید که آن حیوان یک سگ است؟
۸. شانه‌های حاوری که به سوی روباه می‌آمد چه بود؟
۹. چرا روباه به سوی خروس شتافت؟
۱۰. وقتی که روباه مشغولِ حرف زدن بود خروس چه می‌کرد؟

به + اسم معنا — قید چگونگی^۱

به + خوبی — به خوبی

به + تدریج — به تدریج / تدریجاً

به + سرعت — به سرعت

مرغها و حروسها با هم به خوبی و خوشی ریدگی می کردند
اس سببا کتاب را بین از هر چیز دوست داشت و بتدریج برای خود کتابخانه کوچکی
درست کرد.

صمر علی به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد و به سَر چویدستی خود سب.
صیاد شتابان به سوی درخت می دوید.^۲

۱. بحث ۲، ص ۱۲۹ ۲. حرف اضافه «به» با بعضی از اسمهای صفت (abstract nouns) قید چگونگی می سازد. این نوع قید چگونگی (quantity) یا روس (manner) انجام فعل را بیان می کند. مثلاً «س» به اساسی (essily) صدای دایم را خنوبد او به سحنی (hardly) می توانست رد برود «به» را می توان هم به صورت پیوسته نوشت و هم به صورت جدا. مثلاً «س» / «به س» هرگاه دو با چند واژه به وسیله حرف عطف (conjunction) به صورت یک گروه صفتی (adverbial group) به کار رود. «به» معمولاً به آغاز اولین واژه اضافه می شود. مثلاً به خوبی و خوشی ۳. سازی از صفتها نیز به صورت قید چگونگی به کار می رود. مانند او تند به سوی می آمد قید چگونگی معمولاً بعد از ماعل می آید

مفرد + ات / یات ← جمع^۲

حیوان + ات ← حیوانات

تحریه + یات ← تحریات

سری + ات ← سریحات^۳

مطالعه + ات ← مطالعات^۴

بیایند از تحریات هم استفاده کنیم.

میان حیوانات دسمی وجود ندارد.

سریحات را باید از دگانه سری فروسی خرید

ابوعلی سینا نتیجه مطالعات خود را در کتابهای بسیاری نوشته است.

۱ یک به ارفا ۱ ص ۵ ۲ برخی روایتهای عربی را می توان با سوند «ات» (at) و بعضی دیگر را با سوند «ات
جمع با مانه اطلاعات، نظافرات، خربیات، کُتاب، ادبیات گاهی بعضی از اسمهای فارسی را بر می توان با اس سوند جمع -
دهات یاغات، دستورات ۳ اگر در زبان اسم فارسی واکه ۵ - ما اند همچون «ح» (i) پس اس واکه و واکه !
می اند مانند میوه هات، سریحات یک به ارفا ص ۱۴ و ارفا ۲ ص ۱۲۹ ۴ اگر در زبان واژه عربی واکه ۵ -
واکه هنگام جمع می اند مانند سازره ۵ - سازرات اس گونه جمع بر مخصوص زبان بوساز است بهر است واژه های فارسی
اس « جمع با

حمله‌های زیر را به صورت «آررو» بسازید:

مثال: خروس روی درختی پرید.

روباه با خود گفت: ایکاش خروس روی درخت نپریده بود / نمی‌پرید.

۱. مرغها و خروسها گرفتار حیلۀ روباهها می‌شوند. خروس با خود گفت:
۲. خروس از روباه می‌ترسید. روباه با خود اندیشید:
۳. خروس با صدای بلند آواز خواند. خروس با خود فکر کرد:
۴. روباه دشمن مرغ خانگی است. خروس به دوستانش گفت:
۵. خروس باهوش و فهمیده و عاقل بود. روباه با خود گفت:
۶. روباه تا سگ را دید فرار کرد. خروس با خود گفت:
۷. میان حیوانات دشمنی وجود دارد. خروس با خود فکر کرد:
۸. هیچکس به دیگری نباید آزار برساند. احمد به دوستش گفت:
۹. روباه برای خود پناهگاهی پیدا کرد. سگ به خروس گفت:
۱۰. حیوانات از تجربیات یکدیگر استفاده نمی‌کنند. خروس به مرغهای آبادی گفت:
۱۱. بیماریِ سَرَطان به آسانی معالجه نمی‌شود. بیمارِ سرطانی آرزو می‌کرد که:
۱۲. صیّاد در کمین نشسته بود. طوقی به یارانش گفت:
۱۳. دلم می‌خواهد همهٔ اسیران آزاد شوند.

۱۱. ایکاش / کاش / کاشکی^۱

ایکاش در دنیا آدم گرسنه وجود نداشت^۲
 دس فردا هوا آفتابی می‌شد^۳ / بشود^۴ [شه]
 کاشکی همه بریده‌های اسیر آزاد می‌شدید.
 کاش تمام مردم دنیا ناسواد بودند.^۲
 کاش دیروز او را ندیده بودم / نمی‌دیدم.
 ایکاش زلزله این شهر را حراب نکرده بود / نمی‌کرد.

۱ هنگامی که خبری را می‌خواهیم که به در «گذشته» وجود داشته است و نه «در حال حاضر» (at present) وجود دارد و ممکن است در «آینده» وجود داشته باشد یا نداشته باشد، واژه ایکاش یا کاش یا کاشکی را به کار می‌بریم به عبارت دیگر، این واژه‌ها برای بیان کردن آرزو به کار می‌روند. ایکاش معمولاً در زبان بوسنیه به کار می‌رود اگر موضوع آرزو حال یا آینده باشد فعل آن به صورت گذشته استمراری (یک به ارفا ۲ ص ۳) یا حال التزامی (یک به ارفا ۲ ص ۶۹) می‌آید اما اگر موضوع آرزو گذشته باشد فعل آن به صورت گذشته استمراری یا گذشته دور (یک به ارفا ۲ ص ۳۵) می‌آید. ۲ در مورد «داس» و «بودن» یک به ارفا ۲ ص ۴، سائویس ۲ ۳ این امکان وجود ندارد یعنی هوا آفتابی نخواهد شد ۴ این امکان وجود دارد، یعنی ممکن است هوا آفتابی شود.

عبارتهای «ممکن است / احتمال دارد»، «می‌ترسم که»، «شاید»، «اگر» و جز آن را به آغاز جمله‌های زیر اضافه کنید و نیز فعل جمله را به صورت التزامی (حال یا گذشته) درآورید.
مثال: سگ فرمان شیر را نشنیده است.
احتمال دارد که سگ فرمان شیر را نشنیده باشد.

۱. قطار مسافربری تا چند لحظه دیگر به ایستگاه خواهد رسید. (شاید)
۲. سنگهای زیادی از کوه فرو ریخت. (می‌ترسم که)
۳. صفرعلی دست از کار کشیده بود و به روستای خود باز می‌گشت. (اگر)
۴. راننده قطار می‌داند که خطر در پیش است. (ممکن است)
۵. صفرعلی به تماشای قطار رفته بود. (احتمال دارد)
۶. قطار نزدیک بود و صدای سوت آن شنیده می‌شد. (اگر)
۷. باغبانان میوه‌ها را از درخت چیده‌اند و برای فروش به بازار برده‌اند. (ممکن است)
۸. در پائیز امسال، گل‌های زیبا کمیاب نیستند (شاید)
۹. کیوتران نتوانستند از دام صیاد رهائی یابند (می‌ترسم)
۱۰. خروس، از روی درخت پائین آمد. (فکر می‌کنم)

اسم مفعول^۱ فعل اصلی + حال التزامی^۲ فعل «بودن» ← گذشته التزامی^۳

۱. ممکن است او را قلاً دیده باشم.

۲. می‌ترسم که این سنگ هم مثل تو فرمانِ شیر را نشنیده باشد^۴

۳. اگر حروس روی درخت پریده باشد روباه نمی‌تواند او را شکار کند

۴. اگر حروس روی درخت پریده بود روباه نمی‌توانست او را شکار کند.^۵

۱ یک به ارفا ۲ ص ۲۲ ۲ یک به ارفا ۳ ص ۷۳ ۳ هرگاه درباره وقوع فعل گذشته یک دانه باسم ان را به

صورت التزامی به کاری برسم بدن معنی که اسم مفعول فعل اصلی (main verb) را ۱ حال التزامی فعل «بودن» می‌آورم مثلاً: «اگر رفته باشد» (معنی می‌دانم که ایا او رفته است یا رفته است) «می‌ترسم که یک فرمان سر را ندیده باشد» (معنی مطمئن بسم که شده باشد به سخن دیگر: ممکن است شده باشد و بر ممکن است شده باشد)

گذشته التزامی فعل «بودن»، معنی بوده باشم - مخصوص زبان ادبی است

گذشته التزامی فعل «داشتن»، معنی داشته باشم - به معنی حال یا آمده است و به گذشته ولی به جای آن گذر ساده به کاری رود، مثلاً: «اگر بول داشتم به تو می‌دادم»

وجه کند که فقط بخش دوم فعل صرف می‌شود

این فعل معمولاً با عبارتهایی که معنی یک دارند مانند ممکن است - احتمال دارد اگر، باشد - آید و حران به کاری می‌رود، مثلاً: «ندیده باشد»

(He must have gone), «احتمال دارد او را ندیده باشم» (I may have seen him) ۴ برای معنی کردن فعل التزامی، بسوزد «ء»

به آغاز اسم مفعول می‌اند ۵ در جمله ۳ معلوم است که ایا حروس روی درخت پریده است یا خیر ولی در جمله ۴ کاملاً معلوم است

که حروس روی درخت پریده است و درسته روباه او را شکار کرده است

در جمله‌های زیر «باید» به کار ببرید.

۱. برایم آواز بخوان. روباه به خروس گفت:
۲. خروس نمی‌دانست که روباهی در آن نزدیکی لانه دارد.
۳. خروس داستانهای بسیاری دربارهٔ روباه شنیده بود.
۴. خروس به روباه گفت من تو را نمی‌شناسم. روباه به خروس گفت:
۵. اکنون گرگ و گوسفند با هم دوست هستند.
۶. من عاقل هستم و با دشمن خود دوستی نمی‌کنم. خروس با خود گفت:
۷. سگ به روباه کاری ندارد. خروس با خود فکر کرد:
۸. چرا به حرفهای من گوش نمی‌دهی؟ روباه به خروس گفت:
۹. آن حیوان شاید یک روباه باشد خروس به روباه گفت:
۱۰. سگ فرمان شیر را شنیده است. روباه به خروس گفت:

۱. شما باید موضوع را به پدرتان بگوئید. (چون او کمک‌ها می‌کند).
۲. شما باید موضوع را به پدرتان می‌گفتید. (ولی نگفتید چرا نگفتید؟).
۳. شما باید موضوع را به پدرتان گفته باشید. (من حدس می‌رم که گفته‌اید، چون او موضوع را می‌داند).

کبوتران باید به فکر می‌افتادند که دانه‌ها را چه کسی آنجا ریخته است، (ولی به فکر بیفتادند).

راننده قطار باید می‌دانست که ممکن است سنگ از کوه ریخته باشد، (اما ندانست)
 شما باید فوراً به پلیس خبر می‌دادید که پسران به خانه نیامده است، (ولی خبر ندادید)

شما نباید به آدم دروغگو اعتماد می‌کردید^۲، (ولی متأسفانه اعتماد کردید).

۱ در جمله ۱، «باید» به معنی دستور (order, instruction) است و معادل have to در انگلیسی است. در جمله ۲، «باید» به معنی «قرار دادن» (to be due to) است. یعنی قرار بود که کار انجام شود ولی شد (The action was due to occur, but it did not happen) در جمله ۳، «باید» به معنی شک است. یعنی گمان می‌کنم ولی قطعی نیست. به معنی دیگر، شاید موضوع را به پدرتان گفته باشید و شاید هم نگفته باشید ولی به نظر می‌رسد که گفته‌اید. ۲ برای معنی کردن جمله‌های بالا، معمولاً واژه «باید» معنی می‌شود یعنی «باید» ولی معنی کردن فعل هم غلط نیست. مثلاً: شما باید موضوع را به پدرتان بگوئید، شما باید موضوع را به پدرتان می‌گفتید، شما باید موضوع را به پدرتان گفته باشید

* مترادف

حُوشِ رَیان، حُوشِ صُحّت	*	حُوشِ یَیاں
حُرفِ رَدن، صُحّتِ کُردن	*	سُخّشِ گُفتن
با اَیَکِه، اِگرچِه، هَرچَند کِه	*	با اَنکِه
نَصیحت، راهمائی	*	پَند
نَصیحتِ کُردن، راهمائی کُردن	*	پَندِ دادن
هاهُر	*	هُنرمند
نَفع، مَنفَعَت	*	سود
سودمَند، نامنفع	*	ناسود
ضَرَر	*	ریان
بدوِ صَرَر، بی صَرَر	*	بی ریان
بی حَرَر، بدوِ اِطّلاع، ناآگاه	*	عائِل
ناآگاه بودن، بی حَر بودن	*	غافل بودن

* متضاد

نامهربان	*	مهربان
رباندار	*	بی ریان
بی هُنر	*	هُنرمند
بدوِ سود، بدوِ مَنفَعَت	*	نا سود
سود، منفعت، نفع	*	ریان

کتابِ خوب

من یارِ مهربانم دانا و خوش‌بینم

گویم سخنِ فراوان با آنکه بی‌زبانم

پندت دهم فراوان من یارِ پندوانم^۵

من دوستی بُنرمند با سود و بی‌زیانم

از من مباش غافل من یارِ مهربانم

(شعر از: عاصی یحیی شریف)

۱ گویم (می‌گویم)، فقط در شعر به کار می‌رود ۲ سخن گفتن to speak ۳ با آنکه in spite of ۴ به

۵ بدان، صفت یار است یعنی دوستی که پند می‌داند و می‌سزاند صحبت یا راهنمایی که to give advice

۶ غافل بود to be negligent

اسم معنا + مند ← صفت^۱

هُر + مند ← هرمند
 سَعَادَت + مند ← سعادت‌مند
 عَلاقَه + مند ← علاقه‌مند
 ثِرْوَت + مند ← ثروت‌مند
 دَاش + مند ← داش‌مند

انورجانی بیرونی، داش‌مندِ بزرگ ایران، در سال ۳۶۲ هجری به دنیا آمد
 أَنُوَالْحَسَنِي صَنَّا أَهْكَسَارِي هِرْمَنْد بُود
 او به ایران و موسیقی ایرانی سحت علاقه‌مند بود
 اُمیدوارم عروس و داماد زندگی سعادت‌مندی داشته باشند
 داماد مرد ثروت‌مندی است و عروس نقاشی هرمند است

۱. سوند «-مند» - معنی ر. سندی مع. صفت می‌باشد که به معنی درندگی (ownership) است مثلاً برون‌مند به معنی شخصی است که بیرون
 است. برون‌مند هرمندهای کسی که هرگز در داند داند معنی کسی که داند دارد علاقه‌مند می‌گردد که به معنی علاقه‌دارد معنی ر. س
 صفها یا سوند «-مند» به معنی بدو به صورت صفت به معنی کار می‌رود مثلاً «ورندگی سعادت‌مندی است به معنی هرمند به معنی کند» به معنی
 کلی صفت در فارسی می‌باشد به معنی سوند به معنی کار می‌رود معنی فعل معنوی و حرکات جمع به معنی سوند مثلاً «دانشمند به معنی هرمند
 دیده است هرمند که به معنی دانشمند معنوی به معنی علاقه‌مند است

بی‌ریان	*	مَصِر، پَرَصِر، رِیَن در
غافل	*	آگاه، باختر
غافل بودن	*	آگاه بودن، ناحِر بودن

نکته‌های مهم در مورد شعر «کتاب خوب»:

- ۱ این شعر ۵ بیت دارد
- ۲ هر بیت ۲ مصراع دارد
- ۳ در پایان مصراع اول و دوم در پایان هر بیت حرف «آئم» تکرار شده است
- ۴ بخش دوم بعضی از فعلهای مرکب، قبل از بخش اول آمده است، مثلاً، گویم سحر (سخن گویم)، مناش عافل (غافل مناش)
۵. «می‌گویم» به صورت «گویم» آمده است، یعنی بشوند «می» حذف شده است.
- ۶ «مناش» (فعل امر معنی) به صورت «مناش»^۱ آمده است
- ۷ «دوستِ هِر مَدی» به صورت «دوستی هِر مَد»^۱ آمده است

۱ در زبان شعر و سر در فارسی نوشتار فعل امر یا بشوند «آ» یا «آه» می‌می‌شود مثلاً مَصِر (donotgo)

۲ در زبان ادبی هنگامی که آمد و وصف بکند همد (یک به رضا) ص ۲۸) ساده‌تر یعنی «می» معمولاً (do not sit)

با این اسم می‌اند و در این صورت ساده اضافه می‌شود. حذف می‌شود مثلاً هری بزرگ سی تاریک

۳. آیا کتاب می‌تواند سخن بگوید؟

۴. معنی «پند» چیست؟

۵. آیا کتاب خواندن سودمند است یا ریان‌آور؟

۶ چرا نباید از کتاب عاقل بود؟

پ معنی هر یک از بینهای شعر را به زبان ساده نویسید

ب با هر یک از اسمهای زیر به وسیلهٔ پسوند «-مد» صفت سازید و آنرا در یک جمله به

کار برید

۱. نیر ۲. نیاز (need) ۳. درد ۴. کار ۵. هوش (intelligence)

تمرین سی و نهم

الف - به حای هر یک از واژه‌های زیر مترادف آن را به کار برید

- ۱ کتاب، دوستی هنرمند، با سود و بی‌زیان است
- ۲ کتاب، همشویی دانا و خوش‌بیان است
- ۳ با آنکه ریان ندارد ولی سخن می‌گوید و بد می‌دهد.
- ۴ کتاب، دوست پُرمفعت و پُر حوصله‌ای است.
- ۵ در کتاب، بندهای فراوان نهفته است
- ۶ از این یارِ مهربان نباید غافل باشید زیرا به تنهاریان ندارد بلکه سودِ فراوان هم دارد

ب - به حای هر یک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار برید

- ۷ کتاب بد، دوستِ مهربان و بی‌زیانی نیست
- ۸ کتاب بد، دشمنِ بی‌ریان و بی‌هنری است که بد بد می‌دهد و زیان می‌رساند
- ۹ کتاب بد را می‌توان دشمنی نامهربان و بدون سود دانست
- ۱۰ نباید غافل بود که کتاب خوب مانند یاری سودمند و مهربان است

تمرین چهلم

الف - واژه‌های مرکب شعری «کتابِ خوب» را یادداشت کنید و بگویند از چه بخشهائی

ساخته شده‌اند

مثال - قُدرتمند قُدرت (اسم معنا) + مند (پسوندِ صفت ساز)

ب - حوات سؤالهای زیر را به صورت یک جمله کامل بنویسید

- ۱ چرا کتاب دوستِ مهربانی است؟
- ۲ چرا دانا و خوش بیان است؟

بیست. ولی من تو رو نمی شناسم. فقط می دونم که تو یه روباهی. منم یه خروسم. روباه و خروس نمی تونن با هم دوس باشن. برا اینکه روباه دشمن خروسه آدم عاقل با دشمن خودش راه نمی ره. من باید مواظب خودم باشم. من نا دشمن خودم دوستی نمی کنم

روباه: جی گفتی؟ گفتی دشمن؟ دشمن کدومه؟^۱ تو جقد بدیسی^۲! من هیچوقت دشمن تو نبودم. تو اشتباه می کنی^۳ من همیشه دوست تو بودم. وانگهی^۴، تُو مگه خرسداری که شیر، بادشاه جنگل، دستور داده^۵ که همه حیوونا باید با هم دوس باشن و هیچ حیووسی حق نداره^۶ نه حیوون دیگه آزار برسونه. حالا گرگ و گوسفند با هم دوستی سگ نه روباه دیگه کاری نداره مرغِ خوگی سوارِ شغال میشه با هم می رن تو صحرا گردش می کنن. من تعجب می کنم که تُو از هیچ چی خرسداری

روباه: ببینم، کجا رو نگاه میکنی؟ چرا به حرفای من گوش میدی؟

خروس: یه حیووسی داره از طرفِ آبادی میاد اینجا. می دوسم چه حیوویه یه کمی از تو بزرگتره، گوشای پهنی داره. داره خیلی تند به طرفِ ما میاد

روباه: راس میگی^۷؟ ای داد و بیداد^۸! باید هر چه زودتر فرار کنم

خروس: کجا میری؟ چرا اینقدر ترسیدی؟ صبر کن سینم چه حیوونی داره میاد شاید یه روباه باشه.

روباه: نه حام^۹، از نشونیایی که میدی معلومه که یه سگه. ما با سگا میونه خوبی نداریم.

خروس: اِ! مگه تو نگفتی که دیگه میرو حیوونا دشمنی وجود نداره؟ مگه تو نگفتی همه با هم دوست هستن؟ پس چرا از سگ می ترسی؟

روباه: چرا، گفتن. ولی می ترسم که این سگم مثل تو دستورِ شیر رو نشنیده باشه.

۱ دشمنی کدامست: کدومه؟ What do you mean by enemy? ۲ تو حقنر احقن بدیسی! How pessimistic you are!

۳ تو اشتباه می کنی You are mistaken ۴ وانگهی furthermore ۵ دستور داین to order

۶ حق داشتن to deserve, to have right ۷ راس می گویی راست میگی؟ Are you sure? (= do you tell the truth?)

۸ ای داد و بیداد! oh dear! oh dear! هگاه هاسف و سارحی از یک موضوع ساطوع گفتم می برد ۹ حام! My dear!

گفتگوی روباه و خروس

(خروس برای گردش به صحرا می‌رود)

خروس: به به! چه بهار ریائی! چه شکوفه‌های رنگ و وارنگی!^۱ سفید، قرمز، صورتی، آبی، سفش، زرد به به! این هوا هوم چه بوی گلی! ایگار^۲ همه جا عطر ریحتن همه جا قشنگه! همه چیز تروتازه‌س!^۳ وای... چه صفائی! حدای^۴ من، چه همه ریائی! (آوار خروس) روباه: این صدای چی بود؟ صدای خروس بود؟ آره، صدای خروس بود خودشه^۵ زود برم شاید بتونم شکارش کنم خیلی گشنمه چن روره هیچ چی نخوردم حدایا کمکم کی سلام عرض می‌کنم،^۶ آقا خروس. رسیدن به جیر^۷ از دیدار شما خیلی خوشحالم.^۸ خب، عزیزم! حالت چطوره؟ خوش می‌گذره؟^۹ آوارت رو شنیدم، خیلی خوشم اومد واقعاً صدای خوبی داری! بنیم،^{۱۰} چرا رفتی بالای درخت؟ مگه خدای نکرده^{۱۱} از من می‌ترسی؟ ما که با هم بد بیستیم. دشمنی که نداریم. من تو رو خیلی دوس دارم. بیا پائین به حورده با هم قدم برنیم. ببین چه هوای خویه! بین صحرا چه سر و قشنگه! بیا به کمی راه بریم،^{۱۲} تو بازم با اون صدای قشنگت برام آوار بخون. خروس: آره، راس میگی^{۱۳}. هوا خیلی خوبه. صحرا هم خیلی سبز و قشنگه. صدای منم بد

۱ رنگ و وارنگ variously coloured, variegated	۲ ایگار as if as though	۳ ترو و تاره leeward
۴ صفا pleasantness	۵ خودس است [خودشه] It is him all right	۶ عرض کردن
۷ رسیدن به جیر welcome	۸ از دیدار شما خیلی خوشحالم hello! (= I say hello)	۹ خوش می‌گذرد اسکدره? Do you have a nice time?
۱۰ بنیم back	۱۱ خدای نکرده od	۱۲ راه رفتن to walk
۱۳ راس می‌گویی [راس می‌گی] You are quite right		

حمله‌های زیر را یک بار با «که» عاطفی و بار دیگر با «مگر» سوبسید

مثال: او هنوز مریض است

[او که هنوز مریضه]^۱ (مگه نه؟)

مگر او هنوز مریض نیست؟^۱ (جرا، هنوز مریض است)

مگر او هنوز مریض است؟^۲ (نه، خوب شده است)

۱. گرگ و گوسفند با هم دوست نیستند

۲. میان حیوانات دسمی وجود ندارد.

۳. تو از من نمی‌ترسی

۴. تو ناک را می‌ساختی

۵. ما با سگها میانه خوبی نداریم.

۶. سگ نه روانه دیگر کاری ندارد

۷. من همیشه دوست تو بوده‌ام.

۸. آدم عاقل با دشمنی خودش دوستی نمی‌کند

۹. راننده ترمر را کسید

۱۰. قطار سالم به ایستگاه رسیده است

۱ (من چرا به مدرسه رفتم است؟ باید هر چه رود بر رود)

۲ (من چرا به مدرسه رفتم است؟ باید می‌رفت)

سال زحمت کشید^۱ و سرانجام بالهای بزرگی ساخت. روزی که باد ملایمی می‌وزید^۲، بر فراز تپه‌ای رفت. بل‌ها را بردوش بست و خود را در فضا رها کرد^۳. اتو هنگامی که آرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد از شادی در پوست خود نمی‌گنجید^۴. همه مردم به او تبریک گفتند^۵. این پیروزی او را بر آن داشت^۶ که کار خود را ادامه دهد^۷. از آن پس با آنکه بالهای بهتر و محکمتری ساخت و دهها^۸ بار در آسمان پرواز کرد، ولی روزی هنگام پرواز ناگهان باد تندی وزید و بالهای قهرمان پرواز را درهم شکست^۹.

«ویلبرایت» جوان با هوش و درس خوانی بود. روزی هنگام سازی به زمین خورد^{۱۰}. به سبب شکستگی استخوان اگر چه مجبور شد چند سال در خانه ماند، ولی در این مدت بیکار ننشست و کتابهای بسیار خواند. اتفاقاً کتابهایی دربارهٔ سرگذشت «اتو» و آزمایشهای او به دستش رسید. ویلبر پس از خواندن این کتابها تصمیم گرفت^{۱۱} کار او را دنبال کند. او با کمک برادر خود «ارویل» بالهایی ساخت که با آن می‌شد از بلندی به سلامت فرود آمد. چندی بعد این دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. سه سال طول کشید^{۱۲} تا کوششها و تجربه‌های ویلبر و ارویل به نتیجه رسید^{۱۳}. هنگامی که نخستین هواپیما آماده شد،^{۱۴} آنها دوستان خود را به دشتی دعوت کردند تا اولین پرواز آنها را تماشا کنند. همه با اشتیاق منتظر دیدن این کار عجیب بودند.

-
- | | | |
|---|-----------------------------------|---------------------------|
| ۱ زحمت کشیدن to take pains | ۲ وزیدن to blow | ۳ رها کردن to release |
| ۴ از نماندن در پوست خود نمی‌گنجید He couldn't contain himself for joy. گنجیدن to be contained | ۵ تبریک گفتن (به) to congratulate | ۶ بر آن داشتن to persuade |
| ۷ ادامه دادن to continue | ۸ دهها بار dozens of times | ۹ درهم شکستن to smash |
| ۱۰ زمین خوردن to fall over | ۱۱ تصمیم گرفتن to decide | ۱۲ طول کشیدن to last |
| ۱۳ به نتیجه رسیدن to reach a result | ۱۴ آماده شدن to get ready | |

فصل سوم

درس هفتم

انسان نَزنده

ادمان از رمانهای سیار قدیم آرووی پروار داشت می حواس در اسمان ریسای
 امی پروار کند از عفاها بالاتر رود و از ابرها بگذرد می حواس به ماهِ روس و
 ستارگانِ دَرَحسان برسد آرووی پروار، در آسمانه‌های برچی از ملت‌ها مُعکس است از
 حمله پروار کیکاووس سا آسمانه‌ای ایران سر بُسب عفاها، فالِ بجه حصرِ سلیمان،
 فرما بروای نبی اسرائیل، که بر آن می‌سستند و به پروار درمی‌آمدند
 اسان برای رسیدن به این آرو و کوشش و فداکاری سیار کرده است^۱ بیش از
 صدسال پیش، یک جوان المانی به نام اتو به فکر پروار افتاد او در سالهای گُسترده
 بردگان دَقَب سیار کرده بود^۲ اتو می‌گفت: اگر بتوانم سال سررگ و سیرومندی سازم
 می‌توانم مانند بردگان پروار کنم.
 اتو به کار و آرمایش پرداخت^۳ بالهای گوناگومی ساخت ولی با هیچیک از آنها
 نتوانست پروار کند با این وجود، او ناامید نشد و دست از کوشش نکشید اتو چندین

۳ بردن (ب)

۲ دست کردن (در)

۱ فدا کردن کردن to sacrifice oneself

to proceed

بَشَر، آدمی	*	إِنْسَان
دُورَان، روزگار	*	زَمَان
حَاکِم	*	فَرْمَانَرَوَا
داستان، قِصّه، اُسْطوره	*	أَفْسَانَه
يَهُود	*	بَنِي إِسْرَائِيل
مُخْتَلَف	*	گوناگون
آلا	*	فَرَاَز
شانه	*	دوش
مُوقِفِيَت	*	پيروي
دُنَال کردن	*	إِدَامَه دادن
از آن به بعد	*	از آن پَس
وَادار کردن، واداشتن (به)	*	تَر آن داشتن
بِه عِلَّتِ	*	بِه سَبَبِ
بِه طَور اِتْفَاقِي	*	إِتْفَاقاً
داستانِ زندگي	*	سَرگذشت
إِرْتِفَاع	*	بُلندي
پَس از مُدَّتِي، مُدَّتِي بَعْد	*	چَنَدِي بَعْد
حَاضِر	*	أَمَادَه
شُوق	*	إِسْتِيَاق
شِيكَفْت_أَنگيز	*	عَجِيب

هواپیما روشن شد. قلبِ دو برادر از شادی و هیجان می‌تپید^۱. سرانجام هواپیما از زمین برخاست و به پرواز درآمد. این پرواز ۳۸ دقیقه به طول انجامید^۲. سپس هواپیما در میانِ شادیِ دوستان به سلامت بر زمین نشست و ویلر با سرآفرازی از آن خارج شد. ویلر و اُرویل اولین کارخانه هواپیماسازی را تأسیس کردند^۳. بدین گونه بود که^۴ آسمان به اختیارِ اسان درآمد^۵.

با وجود آنکه از آن روز بیش از هشتاد و چند سال نمی‌گذرد، امروز هواپیماهای عواییکر، اسان را در اندک زمانی از این سوی زمین به سوی دیگر آن می‌نرند. دانشمندان پس از کوششِ سیار دسّته‌های ساختند که انسان توانست به وسیلهٔ آن در سُرّهٔ ماه فرود آید.

دانشمندان بار هم برای راه یافتن^۶ به فضاهاى دور دست و کُره‌های دیگر کوشش می‌کنند.

سعدی، شاعرِ بزرگِ ایرانی، دربارهٔ پروازِ معنویِ انسان گفته است:

«رَسَد آدمی به جاتِ، که به حز خدا نینید^۷

یَنگَر که تا چه حدّ است مَکانِ آدمیت»^۸

۱ بدن (heart) to beat	۲ به طولِ اسطیم to last	۳ تأسیس کردن to found
۴ «بدن» صورت آدمی «به آن» است بدنِ گونه بود که	it was like this that	۵ به اختیار درآمدن to come under
control	۶ راه یافتن to find way	

7 Man will reach to (such) a (high) position that could see nothing but God
8 See how distant is the boundary of human territory

تمرین چهل و دوم

ه حای هر یک اروازه‌های ریر، مترادف آن را به کار برید.

۱. انسان از زمانهای قدیم آرزو داشت که فرمانروای آسمانها گردد.^۱
۲. از آن پس اتوبالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک نتوانست پرواز کند.
۳. پیروزی در اولین پرواز، او را بر آن داشت تا آزمایشهای خود را ادامه دهد.
۴. چندی بعد، مردم با اشتیاق و هیجان تمام اولین پرواز هواپیما را تماشا کردند.
۵. نخستین پروازِ اتو از فرازِ تپّه، به نظرِ مردم بسیار عجیب بود.
۶. قهرمان درحالیکه از شادی در پوستِ خود نمی‌گنجید با سرافرازی از هواپیما خارج شد.

۷. پس از مدتی، ویلبر کتای دربارهٔ سرگذشتِ اتو اتفاقاً پیدا کرد.
۸. مطالعات ویلبر چند سال به طول انجامید و سرانجام نخستین هواپیما برای پرواز آماده گردید.
۹. از آن زمان تا امروز، بشّر دهها پرواز به مکانهای دوردست از جمله کرهٔ ماه انجام داده است.
۱۰. افتخاراتِ گذشتهٔ هر ملّتی در افسانه‌های آن ملّت نهفته است.

تمرین چهل و سوم

ه حای هر یک از کلمات ریر، متضاد آن را به کار برید.

۱. همشیبی با مردم هنرمند موجبِ سرافرازی است.
۲. شما نبایدِ بسّت به نتیجهٔ کارتان ناامید باشید.
۳. ناامیدی بدوین شک باعثِ شکست است.

۱. گردیدن / گرس = گُرد

هتجان *	نور
به طول انجامیدن *	طول کشیدن
سرافرازی *	إِفْتِخَار، سَر بُلندی
پِکَر *	بَدَن
غول پِکَر *	بسیار بزرگ
دور دُست *	دور
نِگَرِ سَتن *	نگاه کردن
مَکان *	جا
آدمِیت *	انسانِیت، بَشَرِیت

✽ متضاد

نیرومند *	ضَعِیف
ناأُمید *	أُمیدوار
فَراز *	نَشیب
پیروزی *	شِکَست
سرافرازی *	خَفَت، سَر آفکندگی

الف - هر يك از دو جمله زیر را با استفاده از ^۱ «اگرچه / هر چند كه» ^۲ به صورت يك جمله بنویسید.

- مثال: او بالهای گوناگونی ساخت. او با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند.
اگرچه او بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند.
هر چند كه او بالهای گوناگونی ساخت اما با هیچكدام از آنها نتوانست پرواز کند.
۱. ویلر مجبور شد چند سال در خانه بماند. او در این مدت بیکار نشست.
۲. انسان از زمانهای قدیم می‌خواست كه از اسرها بالاتر رود. فقط در حدود هشتاد سال پیش به این آرزو رسید.

۳. او بالهای مُحَكَّمی ساخته بود. ناد بالهایش را درهم شكست.
۴. من همه دوستانم را به شام دعوت کرده بودم بعضی از دوستانم نیامدند.
۵. اتو صدها بار در آسمان پرواز كرد. اُتو موفق نشد كه هواپیما بسازد.
ب - هر يك از دو جمله زیر را با استفاده از «ا و وجوديكه / با وجود آنكه / با آنكه» ^۲ به صورت يك جمله بنویسید.

- مثال: علی دیروز حالش خوب نبود. علی دیروز كار خود را تعطیل نکرد.
دیروز علی با وجوديكه حالش خوب بود ولی كار خود را تعطیل نکرد.
دیروز علی با وجود آنكه حالش خوب نبود اما كار خود را تعطیل نکرد.
دیروز علی با آنكه حالش خوب نبود كار خود را تعطیل نکرد.
۱. اتو بالهای گوناگونی ساخت. او با هیچكدام نتوانست پرواز کند.
۲. كتاب بی‌زبان است. كتاب سخن می‌گوید.

۱ «با استفاده از» by making use of ۲ «هر چند كه» (although) محصری زبان بوسا اس

۳ «با آنكه / با وجود آنكه» (in spite of the fact that) محصری زبان بوسازی هست. حد از آنها می‌توان وارد هرنی / اما را به كار برد ولی صرفاً لازم نیست

- ۴ جوانان نیرومند و بااراده و امیدوار حامه‌های نیرومند و شکست ناپذیر می‌سازید.
- ۵ ردگی فراز و نشیب بسیار دارد یک روز پیروزی است و روز دیگر ممکن است شکست باشد در هر حال باید امیدوار بود

تمرین چهل و چهارم

هر یک از دو حمله زیر را به صورت یک حمله نمرطی ناممکن (نوع سوم نمرطی) بسویید

مثال او ناامید شد او دست از کار و کوشش نکشید

چنانچه / اگر او ناامید شده بود دست از کار و کوشش می‌کشید^۲

۱ اُتوالهای محکمی ساخت او نتوانست ماسد بردگان پروار کند

۲ ویلر هنگام ناری به زمین حورد اُستخوان پای او شکست

۳ باد شدید ناله‌های قهرمان پروار را درهم شکست او نتوانست کار خود را به پایان برساند

۴ اُتو جدید سال رحمت کشید او موفق شد ناله‌های بررگی سازد

۵ آنرور باد ملایمی می‌ورید اُتو اولین پروار خود را با موفقیت انجام داد

۶ نانک به حرفهای پدرش گوش نمی‌داد او نمی‌داند ناچه کسی دوستی کند

۷ ویلر در این مدت بیکار نشست او نتوانست چند کتاب راجع به ارمایشهای اُتو بخواند

۸ اُرویل به برادر خود کمک کرد او توانست ناله‌های برای پروار بی‌خطر سازد

۹ آن دو برادر به فکر ساختن ماشین برای پروار افتادند اولین هواپیما پس از سه سال آماده پروار شد

۱۰ آن روز باد شدیدی ورید اُتو نتوانست به سلامت فرود آید

با + اسم معنا ← قید حالت^۱

همه با اشتیاقِ مُنتظرِ دیدنِ این کارِ عجیب بودند.
 ویلبر با سرافرازی از هواپیما بیرون آمد.
 او با عصبانیتِ فریاد زد: چه می‌کنی؟
 من با خنده جواب دادم: چیزِ مهمی نیست، دوستِ من!
 مردم با خوشحالی دعوتِ قهرمان را پذیرفتند.
 دوستانش با شور و هیجانِ بسیار این پیروزی را به او تبریک می‌گفتند.
 دانشجویان با علاقهٔ تمام به سخنانِ اُستادشان گوش می‌دادند.

۱ حرفِ اضافهٔ «با» (with) با برخی از اسمهای نما قیدِ حالت می‌سازد. این گونه قید، حالت (condition) فاعل را در موضعِ انجامِ فعل بیان می‌کند. قیدِ حالت گاهی می‌تواند دیدِ جگرنگی (نگ به ص ۵۷) هم باشد. مثلاً کوبران با قدرتِ تمام مال می‌زدند. بسیاری از صفتها خود به صورتِ قیدِ حالت به کار می‌روند. مانند صیادِ جوِ محال به سوی آسمان سافت کوزنها را آرد و ساد در آسمان پرواز می‌کردند. صداستانان به سوی کوبران می‌دوید. قیدِ حالت معمولاً بعد از فاعل می‌آید.

۳. ویلر دستش شکسته بود او کتابهای زیادی می‌خواند

۴. من سرما خورده‌ام. من سَرکار خود حاضر شده‌ام.

۵. برادرانِ «رایت» به وسیلهٔ نال پرواز می‌کردند. آنها به فکر ساختن ماشینِ پرواز افتادند.

تمرین چهل و ششم

الف - «با وُحودِ این / نا این وُحود» را در حمله‌های زیر به کار برید

مثال: او با هیچکدام از بالها نتوانست پرواز کند ولی او ناامید شد

او نا هیچکدام از بالها نتوانست پرواز کند نا وُحود این، ناامید نشد

۱ آقای رئیس راهش دور است اما حَرِ وقت به اداره می‌آید

۲ همکارم کور است ولی مرد پُرکار است.

۳ انسان به کَرهٔ ماه رفته است. ولی بار هم تلاش می‌کند به کُرّات دورتر برود.

۴ من سرما خورده‌ام. ولی کارم را تعطیل نکرده‌ام

۵. ویلر استخوانِ دستش شکسته بود ولی بی‌وسته کتاب می‌خواند.

ب - هریک از دو حملهٔ زیر را با استفاده از «نا وُحود» به صورتِ یک حملهٔ سویدید

مثال: اُتو بالهای گوناگونِ صاحبِ ولی موفق شد هواپیما بسازد

اتو نا وُحودِ ساختن^۱ بالهای گوناگون موفق شد هواپیما بسازد

۱ پدرم پیر است پدرم هنوز مُحکّم راه می‌رود.

۲ نانک بچهٔ است ولی چیرهای زیادی می‌فهمد.

۳ شما کار زیاد دارید شما چطور می‌توانید نه سینما بروید؟

۴. کتاب می‌ریان است ولی سخن می‌گوید.

۵ شربهٔ فصاهای دور دست راه یافته است. او هنوز عِلّت بسیاری از چیرهارانمی‌داند.

۲ بعد از «نا وُحود» (inspite of) فقط اسم می‌باشد

۱ «نا این وُحود» (despite this) سرِ مخصوصِ زبانِ نوشتاری است

نارای فعل را ناند به مصدر تبدیل کرد و صفت را به اسم مثلاً «از عدا خورده» یا «وُحود خورده» عدا «هوا سرد است» یا «وُحود سردی» هوا

۵. این، را، شما، کتاب را، باید، می‌خواندید (دَقْتُ)
۶. بیماران، معالجه، را، ابوعلی‌سیا، می‌کرد (رایگان)
۷. خروس، روباه، می‌گفت، با، سخن (نرمی)
۸. روش، زمیں، و، هواپیما، شد، از، رحاست (آسانی، سُرعت)
۹. جواب، لطفاً، بفرستید، را، من، نامه (رود)
۱۰. خسته، این، خواهند، کجوتران، شد (دیر یا زود)

تمرین چهل و هفتم

حمله سارید و کلماتِ بینِ دو آرو را به صورتِ قیدِ حالت به کار برید

۱. به، آرمایش، کار، و، او، پرداخت (امیدواری)
۲. از آن، ساخت، بالها، مُحکَمتر، پس، و، بار، دهها، آسمان، در، کرد، پرواز (مُوفِقیت)
۳. قهرمان، بالها، باد، را، درهم، پرواز، شکست (خُشونت)
۴. مُنظر، دیدن، عَجیب، کار، مردم، این، بودید (بی صَری)
۵. دانشمندان، ساختند، دستگاهی، برای، فضاها، مسافرت، دور، به، (تلاش و کوششِ سیار)

۶. حرفها، من، به، می دادم، گوش، او (حونسردی)
۷. هر، از، روز، چرا؟، شما، خانه، می روید، بیرون (عَخله)
۸. موش، کبوتران، دام، را، در، دید (تَعَب)
۹. به، کبوتران، دنبال، صیاد، می دوید (ناامیدی)
۱۰. خروس، دست، از، روباه، فریب دادن، برداشت (عَصَایَت)

تمرین چهل و هشتم

حمله سارید و کلماتِ بینِ دو آرو را به صورتِ قیدِ چگونگی^۱ به کار برید

۱. هواپیما، پرواز، به رمین، پس، نشست، از، دقیقه، ۳۸ (آرامی)
۲. بجدها، از، هنگام، باری، یکی، خورده است، به زمین (شدت)
۳. صفرعلی، خود، لاسها، تن، از، درآورد، را، رد، و، آتش (آهستگی)
۴. قطار، مسافران، از، شدند، خارج (سلامت)

مرد داشمندی مسئله را باز گفت سپس از حای برحاسب و دوست شمار را ترک کرد^۱ هور چند قدمی دور شده بود^۲ که شیون از حانه بیمار برحاسب چون سراسیمه بازگشت، بیمار چشم از حهان فرو بسته بود^۳

مردی که در دم مرگ میر شسته فراگیری و کسب دایش بود، آوریحان سیروسی یکی از بررگترین ریاضی دانان و فیلسوفان ایرانی است او از افتخارات ایران سه شمار می رود^۴ همه زندگی آوریحان در تألیف و تحقیق و در جستجوی دانش گذشت^۵

تا سال ۴۲۷ هجری که شصت و پنج سال از عمرش می گذشت یکصد و سیرده جلد کتاب نوشته بود این کتابها در باره مسائل گوناگون از قبیل ستاره شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی، رسوم و سنتهای ملل مختلف، و علوم دیگر است

با وجود آنکه نزدیک به هزار سال از عصر آوریحان می گذرد^۶، بیشتر نوشته ها و کتابهای او از حجب فکر تازه می نماید^۷ به نظر می رسد که اندیشه و روش تحقیق او در مسائل علمی نه اندیشه و روش داشمندان امروز بیشتر نزدیک بوده تا به روش و فکر داشمندان زمان خود

پیوسته به علل حوادث می اندیشید و نه تحقیق و مطالعه و کشف چیزهای ناشناخته عین می ورزید^۸ درباره ادبای مختلف و سنتهای ملتهای گوناگون تحقیق می کرد^۹ و اطلاعاتی را که بدست می آورد^{۱۰} به صورت کتاب می نوشت دشمنی سرسحب حمل و دوستدار داش و پیش بود از این لحاظ در قرون گذشته کمتر می توان برای او نظیری پیدا کرد

۱ ترک کردن to leave	۲ دور شدن to go away	۳ فروسی to close
۴ به شمار می to be reckoned	۵ گذشت to pass	۶ نمودن to seem to appear
۷ عین ورزید to love	۸ حقیق کردن to investigate	۹ بدست آوردن to obtain

ز گهواره تا گور دانش بجوی

پیرمردی که سالهای عمرش به هفتاد و هشت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین
لَحْطابِ زندگی را می گذراند.^۱ سَنِگاش با چشمانِ اشکارِ بگراں حالِ وی سودد
آنگاه که نفسِ او به شماره افتاد،^۲ دوستی داشمند بر بالینِ وی حاصر شد و با آسودهی
سیار حالِ او را حویا گشت.^۳

مرد بیمار با کلماتی نُریده و کوتاه از دوسبِ داشمند خود خواهش کرد که یکی از
مَسَائِلِ علمی را که رماسی با وی در میان گذاشته بود،^۴ با او گوید.^۵ داشمند گفت: ای
دوسبِ گرامی! اکنون در چُنین حالِ ضَعَف و بیماری چه حای این پُرسش است؟
بیمار با نازاحتی پاسخ داد.^۶

کدام یک از این دو بهتر است این مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسه و حاحل در
گذرم؟^۸

۱ حَسَّ to seek
۲ گذرانیدن / گذراندن (time) to spend
۳ به شماره رفتن (فس) to get out of
۴ حواییدن / حواییدن to inquire about
۵ در میان گذاشتن (با) to put forward
۶ باز گفتن to say again
۷ پاسخ دادن (به) to answer
۸ در گذشتن to pass away

مُردن	*	دَر گُذَشتن
نادان	*	جَاهِل
گام	*	قَدَم
وقتی که، هنگامی که	*	چون ^۱
لحظه	*	دَم
یادگیری	*	فراگیری
به شمار آمدن، به حساب آمدن	*	به شمار رفتن
پژوهش	*	تحقیق
پژوهش کردن	*	تحقیق کردن
طِبّ	*	پزشکی
رَسْمها	*	رُسوم
مِلّتْها	*	مِلَل
دُور، زَمَان	*	عَصَر
از لحاظِ	*	از جَهَتِ
همیشه، قَمواره.	*	پوسته
حادثهها، پدیدهها	*	حوایث
مُطالعه	*	بَررسی
مَجْهول	*	ناشناخته
نادانی	*	جَهل
قَرنها	*	قُرُون
مانند مثل	*	نَظیر

* مترادف

رِ	*	از
دانش	*	علم
عُمر	*	رِدگی
بِستَر	*	رَخْتِخواب
بیماری	*	باحوشی
واپسین	*	آخرین
بَسَنگان	*	خویشان، اقوام
وِی	*	او
آنگاه که	*	هنگامی که، وقتی که
آندوه	*	عَم، غُصَه
جویا گشتن	*	پُرسیدن
دانشمند	*	عالِم
خواهش کردن	*	تَقاضا کردن
مسائل	*	مَسئَلها
زَمانی	*	وقتی
باز گفتن	*	دوباره گفتن
گِرامی	*	عَزیز
حَالَت	*	وَضعی
ضَعف	*	ناتوانی

۳. بیماری، ضعف، و از دست دادن نیرو بدبختیِ بررگی است.
۴. او می‌گفت «پیروزی برای من موجبِ افتخار است».
۵. هفتادوپنج درصدِ داشحویان غایب بودند و فقط بیست و پنج درصدِ آنان در کلاس حاضر بودند.

تمرین پنجاهم

قطعهٔ «اسای پریده» را بخوانید و به پرسشهای زیر به صورت حملهٔ کامل پاسخ دهید

۱. اولین کسی که با بال پرواز کرد، نامش چه بود و اهلِ کدام کشور بود؟
۲. ار کُجا می‌فهمیم که انسان از خیلی قدیم آروزی پرواز داشته است؟
۳. «اتو» بالهای خود را چگونه ساخت؟
۴. «اتو» اولین پروازِ آزمایشیِ خود را چگونه انجام داد؟
۵. آیا اولین پروازِ «اتو» با موفقیتِ انجام شد یا با شکست؟
۶. قهرمانِ پرواز چگونه مُرد؟
۷. «ویلبر» چگونه «اتو» را ساخت؟
۸. آیا «ویلبر» هم با بال پرواز کرد؟
۹. چه کسی برای نخستین بار با هواپیما پرواز کرد؟
۱۰. چه کسانی نخستین پروازِ هواپیما را تماشا کردند؟
۱۱. مدتِ پروازِ آزمایشیِ هواپیما چقدر بود؟
۱۲. به چه دلیل نخستین پروازِ هواپیما با پیروزی انجام شد؟
۱۳. چگونه بشر آسمان را به دست آورد؟
۱۴. آیا انسان باز هم به فکرِ پرواز به جاهای دیگر است؟
۱۵. سعدی، شاعر و نویسندهٔ ایرانی، در بارهٔ انسان چه گفته است؟

غایب	*	حاضر
قُدْرَت، قُوَّت، توانائی	*	صَعَف
سَلَامت	*	بیماری
داسته	*	ناداسته
عَالِم	*	حَاحِل
برَدِیک شدن (نه)	*	دور شدن (ار)
نَگ	*	إِفتخار
بِعَرَب داشتن (ار)	*	عِشَق وَرزیدن (نه)
ار دسب دادن	*	نه دسب آوردن

تعرین چهل و نهم

الف — قطعهٔ «رگهواره تا گور داش بحوی» را با استفاده از واژه‌های مترادف باربویی

کبید^۱

ب — در حمله‌های ریر به حای هر یک از واژه‌ها متضاد آن را به کار برید

۱. «عِشَق وَرزیدن» به معنی دوست داشتن^۲ بیش از حد^۳ است مثلاً «او به کتاب عشق

می‌ورزد»، یعنی او از کتاب بیش از اندازه^۲ خوشش می‌آید

۲. «نِفَرَت داشتن» به معنی بد آمدن بیش از اندازه اسب مثلاً. «آدم جاهل از کتاب نفرت

دارد»، یعنی از کتاب بیش از حد بدش می‌آید.

۲. من رَحَدَ 'اندازه' extraordinary (= beyond limit)

۱. -ربویی کردن to rewrite

الف - در جمله‌های زیر، جَمعه‌های «مُکَثَّر» را به صورتِ جمعِ فارسی بنویسید.

۱. بیمار خواهش کرد که دوستش یکی از مسائلِ علمی را برایش دوباره بگوید.
۲. ابوریحان یک کتاب بزرگ در بارهٔ رُسوم و سنتهای مِلّلی مختلف نوشته است.
۳. وی چند کتاب راجع به عُلومِ گوناگون از جُمله ستاره‌شناسی نوشته است.
۴. همواره به عِلَلِ پدیده‌ها فکر می‌کرد.
۵. در چند روزِ گذشته حوادثِ گوناگونی روی داده است.
۶. ابوریحان راجع به آدیان مختلف تحقیق کرده است.
۷. داشمندی مانند ابوریحان را در قرونِ گذشته کمتر می‌توان یافت.

ب - در جمله‌های زیر، جمعها را به صورتِ جمعِ فارسی بنویسید.

۸. بیمار آخرین لَحَظّاتِ زندگی خود را می‌گذرانید.
۹. بیمار با کلماتی بریده و کوتاه صحبت می‌کرد.
۱۰. ابوریحان نه تنها یکی از افتخارات ایران بلکه موجبِ سربلندی همهٔ انسانهاست.

مفرد	جمع
مَسْئَلَه	مَسَائِلُ ^۲
حَادِثَه	حَوَادِثُ
عِلْم	عُلُوم
قَرْن	قُرُون
رَسْم	رُسُوم
مِلَّت	مِلَل
عِلَّت	عِلَل
دین	أَدیان

۱ تک به آرما ۱، ص ۵۰؛ آرما ۳، ص ۶ و ۵۶ ۲ در زبان فارسی، جداولی از اسمهای عربی به صورت جمع به کار می‌روند. این گونه جمع که در زبان عربی به آن صَکْثَرَه (تنگنه) گفته می‌شود مخصوص زبان عربی است. در فارسی، قاعده‌ای برای این جمع وجود ندارد و باید آن را از نوشته‌ها، کتابها، و واژگان زبان یاد گرفت. این گونه جمع را می‌توان با شاه‌های جمع فارسی، دوباره جمع بست ولی صورت مفرد آنها را می‌توان با معاد جمع بسته مثلاً: قرن - قرنها. در نوشته‌های خوب به جمع صَکْثَرَه کمتر به کار می‌رود.

اسم + اسم فاعلی کوتاه^۱ ← اسم فاعلی مرکب^۲

دوست + دار ← دوستدار

اشک + بار ← اشکبار

ریاضی + دان ← ریاضیدان

ابوریحان بیرونی دوستدارِ دانش بود.

مادر با چشمانِ اشکبارِ نگرانِ حالِ دخترش بود.

خیّام، ریاضیدانِ مشهورِ ایرانی، در قرنِ پنجمِ هجریِ ردّگی می‌کرد.

۱ اسم فاعلی کوتاه، اسم فاعلی است که پسوند آن هیچ‌گونه حذف شده است و در این صورت با ستاک حال یکی است، زیرا ستاک حال با پسوند نه‌ده اسم فاعلی می‌سازد (یک به آرما ۲ ص ۱۲۷) ۲ اسم فاعلی مرکب، واژه مرکبی است که بخشِ اولی آن یک اسم با صفت و بخش دوم آن اسم فاعلی کوتاه است این جمله‌ها را مقایسه کنید: او ستاره را می‌شناسد - او ستاره فشاننده است - او ستاره فشان است. علی کتاب را دوست دارد - علی دوست دارنده کتاب است - علی دوستدار کتاب است. از چشم او آشک می‌بارید - چشم او آشک بارنده بود - چشم او اشکبار بود.

باید دانست که اسم فاعلی کوتاه فقط در ساختنِ واژه مرکب به کار می‌رود اسم فاعلی مرکب، هم به صورتِ صفت و هم به صورتِ یک اسم شغلی می‌تواند به کار رود مثلاً: مرد ریاضیدان شروع به صحبت کرد. او یکی از ریاضیدانانِ بزرگ است.

ستاکی حال + پسوندِ -ش ← اسم مصدر^۲

داش + -ش ← دایش

رَو + -ش ← رَوِش

س + -ش ← بیش

حواه + -ش ← حواهِش

پُرس + -ش ← پُرسِش

انوریجان دشمنی سرسخت نادانی و دوستدارِ داش و بیش بود

من اکنون به پُرسشهای شما پاسخِ حواهم داد

حواهِش شما چیست؟ به من بگوئید چه می‌خواهید

حواهِش می‌کم در بارهٔ رَوِشِ کارتان صحبت کنید

۱ - مصدر (infinitive) و اسم مصدر (verbal noun) هر دو اسم مصدری را (۱) هر دو جمع می‌شوند (۲) عددِ هر دو صفت می‌آید (۳) هر

دو می‌تواند فاعل مفعول اضافه و حرّ آن نباشند تفاوت آنها در این است که در مصدر معنی فعل و عَمَل (action) و خود دارد مثلاً پرسیدن

(to question) ولی در اسم مصدر معنی اسم آن فعل یا عمل دهنده می‌شود مثلاً پرسش (question) ۲ - پسوندِ -یش (-esh) یا

ساکِ حال معنی از فعلها اسم مصدر می‌سازد علاوه بر این واژه‌های زیر بر اسم مصدر هستند

الف - ساکِ حال با ساکِ گذشتهٔ معنی از فعلها (مدری پسوندِ -یش) مانند: شکست خورد، حواب آفت (fall) کُشت (killing)، شناخت

(recognition)

ب - ساکِ گذشتهٔ معنی از فعلها + پسوندِ -آ (ā-)، مانند گفتار (speech) رفتار (behaviour) نوشتار (writing)

پ - ساکِ حال معنی از فعلها + پسوندِ -یه (-eh)، مانند خنده گریه ناله

ت - صفت + پسوندِ -ی (-i)، مانند خوبی، زیبایی رشتی

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید

۱. مرد بیمار چه کسی بود؟
۲. آیا حالِ مرد بیمار خوب شد؟
۳. مرد بیمار چند سال داشت؟
۴. مرد بیمار از دوستش چه خواست؟
۵. هنگامی که بیمار مُرد، آیا دوستش بر بالین او بود؟
۶. آیا بیمار هنگام مرگ شسته آب بود؟
۷. آیا ابوریحان بیرونی شاعر بود؟
۸. ابوریحان چه چیزی را دوست داشت و از چه چیزی بدش می‌آمد؟
۹. ابوریحان در چه سالی به دنیا آمد؟
۱۰. کتابهای ابوریحان بیرونی دربارهٔ چه موضوعاتی است؟
۱۱. آیا نوشته‌ها و کتابهای ابوریحان امروز کُهنه و قدیمی هستند؟
۱۲. روش مطالعه و تحقیقِ ابوریحان چگونه بوده است؟

تمرین پنجاه و دوم

الف - ایده‌های چگونگی و حالت را در درس هشت یادداشت کنید.
ب - با واژه‌های زیر جمله بسازید، و زیر اسمهای مصدر خط بکشید

- ۱ (موجب، اسب، دانش، سرافرازی)
- ۲ (بیماری، بیست، یک، سرماحوردگی، خطرناک)
- ۳ (حوشختی، دارد، او، ردگی)
- ۴ (حریگاران، نه، پاسخ، آفای، بداد، وریر، پُرسشهای)
- ۵ (مس، اسب، گم، این، که، ناراحتی، می‌دام)
- ۶ (رمان، فراگیری، وقت، بیار دارد، و، نه، حوصله)
- ۷ (یک، است، علم، ستاره‌شناسی)
- ۸ (پرشکی، نه، علم، نشر، کرده، جِدم^۲، اسب)
- ۹ (زیادی، درباره، کتابهای، داروشناسی، شده، اسب، نوشته)
- ۱۰ (غذا خوردن، بچه‌ها، روشن، را، باید، نه، داد، یاد^۲)
- ۱۱ (درباره، جهان، بیش، و، سیار، ردگی، او، اسب، محدود)

تمرین پنجاه و سوم

در درس هشت، تمام موصوفها^۲ و صفتها را یادداشت کنید و نوع صفت را بنویسید

مثال: موصوف صفت

لَحَظَات واپسین (صفت سبی)

۳ یاد دانی (to teach)

۲ جِیمَت کردن (to do service)

۱ بیار داشتن (to need)

۴ موصوف qualified noun

* مترادف

سود، مَنفَعَت، نفع	*	فایده
سود بردن	*	فایده بُردن
بار شدن	*	شِکُفتن
گُلستان، بوستان	*	گُلزار
اَدک اَدک	*	کَم کَم
پِشاه، عَلامَت	*	آیت
مهربانی	*	لُطف
راحتی، آسایش	*	آرامش
برای	*	نَهر

* متضاد

ضَرَر، ریان	*	فایده
ضَرَر کردن	*	فایده بُردن
ماراحتی	*	آرامش

فصلها

فصل پاییز چو آغاز شود همه جا مدرسه ها باز شود
 چون که پاییز به پایان آید فصل سرمای زمستان آید
 گاه برف آید و کاهی باران تا ببرد فایده از آن دستان
 چون زمستان گذرد عید شود وقت تابیدن خورشید شود
 همه جا پر شود از بوی بهار بشکفتد غنچه گل در گلزار
 کم کم آید پس از آن تابستان پرز انگور شود تا کستان
 فصلها آیتی از لطف خدا بهزار امش و آسایش است

(اشعار از محمد حواد محبت)

۱ جو = خُون به معنی «وَمَی که هنگامی که»، فقط در شعر به کار می رود (یک به ص ۲۵) ۲ چونکه = خُون به معنی «وَمَی که
 هنگامی که» ۳ به پایان آمدن = به پایان رسیدن ۴ گاه، گاهی ۵ یک به ص ۲۳ ۶ شاید
 شود to make a profit ۷ عید نوروز (Nowruz Festival) عید یقی اراکان که در اوّل فروردین یا اوّلین روز از فصل بهار
 است ۸ مانند to shine ۹ یکس = بار شدن معط برای گل به کار می رود مثلاً غنچه ها
 می شکفتد ۱۰ نه = برای معط در شعر به کار می رود

ب — این حمله‌ها را به صورتِ مثالِ زیرِ ماریوسی کید:

مثال: خورشید می‌تابد.

اکنون هنگامِ / وقتِ تابیدنِ خورشید است.

. فصل پائیر آغار می‌شود

۱. مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها بار می‌شوند

۲. پائیز به پایاں می‌آید و زمستان شروع می‌شود

۳. دهمان از برف و باران فایده می‌برد

۴. عید نوروز می‌آید و خورشید می‌تابد

۵. همه‌جا از بوی بهار پُر می‌شود.

۶. غنچه‌ها و گل‌ها در گلزارها می‌شکُفند

۷. تاستان می‌آید و تاکستان‌ها از انگور پُر می‌شوند.

۸. وهب آرامش و آسایشِ مردم رسیده است.

تمرین پنجاه و پنجم

به پرسشهای زیر به صورت حملهٔ کامل پاسخ دهید

۱. مدرسه‌ها در چه فصلی بار می‌شوند؟
۲. سرمای زمستان از یکی شروع می‌شود؟
۳. کشاورزان از چه چیزی سود می‌کنند؟
۴. آفتابِ درخشان از یکی آغاز می‌شود؟
۵. عیدِ نوروز ایرانیان در چه فصلی است؟
۶. بهار را چگونه می‌توان احساس کرد؟
۷. بعد از بهار چه فصلی است؟
۸. جانی که درختِ انگور فراوان است چه نام دارد؟
۹. چه میوه‌ای در تابستان به دست می‌آید؟
۱۰. فصلها برای چه بوحود آمده‌اند؟
۱۱. شعر «فصلهای سال» چند بیت و چند مصراع دارد؟
۱۲. در پایانِ مصراعهای هر بیت چه چیزی تکرار می‌شود؟

تمرین پنجاه و ششم

الف شعر «فصلهای سال» را، با استفاده از «واژه‌های مترادف» به صورتِ نثر^۱ سارویسی

کید

مثال: بِشْكَمَدَ غُنْجَهٗ كُلُّ در گُلزار.

غُنْجَهٗ گُل در گُلستان باز می‌شود.

«دوست آن باشد که گیرد دستِ دوست در پَریشانحالی و درماندگی»

شما که دوست من هستید، چاره‌ای بیابید و مرا هم با خود برید
مرعایها جواب دادند: ما نیز از دوری تو سیار دل‌تنگ می‌شویم.^۱ هر جا که برویم،
بی تو به ما خوش نخواهد گذشت. اما تُو درِ تو سیار مُشکل است، ریرا ما می‌توانیم
پرواز کنیم و تو می‌توانی.

لاک پُشت در حالیکه از اندیشهٔ تنهائی به شدت عمگیں شده بود گفت: هر مُشکلی
را می‌توان با فکر کردن حل کرد.^۲ از قدیم گفته‌اند «کار، شُد ندارد»^۳

مرعایها مدتی فکر کردند پس از آن گفتند ما تو را هم با خود می‌بریم به شرطِ
آنکه^۴ فوَل بدهی^۵ هر چه گفتیم پندیری

لاک پُشت در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید گفت هر چه
بگوئید انجام می‌دهم

مرعایها چوبی آوردند و به او گفتند ما دُستِ این چوب را با مسافِ خود
می‌گیریم، و تو هم وسطِ آن را با دهانت بگیر به این ترتیب^۶ هر سه با هم پرواز خواهیم
کرد اما باید مواظب باشی که هنگام پرواز هرگز دهانت را باز نکنی

لاک پُشت گفت مُطمئن باشید

مرعایها به پرواز درآمدند و لاک پُشت را با خود به آسمان بردند چون به بالای
شهر رسیدند، چشم مردم به آنها افتاد منظره‌ای حالم دیدنی بود مردم آنها را به هم
شان می‌دادند و با تَمَسُّحُرمی^۷ به لاک پُشت تَمَل را ببید که هَوَی پرواز کرده است^۸

1 A true friend is the one who lends a hand to a friend suffering from misery and distress

4 (Nothing) is impossible

۳ حل کردن

۲ دلگ شدن / become annoyed

۶ فوَل دادن

۵ به شرط آنکه / provided that

۸ هوس کردن / to take a fancy to

۷ به این ترتیب / in this manner

مُرغابی و لاک پُشت

دو مُرغابی و یک لاک پُشت مدَنها^۱ در آنگیری با صلح و آرامش زندگی می کردند، و یارِ عَمَحوارِ یکدیگر بودند. اِتفاآبِ آنگیر بسیار کم شد و مرغابیها دیگر نتوانستند آنجا بمانند. به ناچار تصمیم گرفتند به آنگیر دیگری سرود. سرای حداثاطی پیشی لاک پُشت رفتند یکی از مرغابیها با ناراحتی چُبن گفت دوست عزیز، مُتأسفانه این آنگیر به رودی خُشک خواهد شد،^۲ و ما نمی توانیم بدون آب به زندگی خود ادامه دهیم. هر چند که تَرک کردنِ تو برای ما ناگوار است ولی چاره‌ای خُرای نداریم. تو را به حداث می‌سپاریم. همیشه به یاد تو و مهربانیهای تو خواهیم بود.

لاک پُشت از این سُخنان سَحت آندوهگین شد و گفت من، هم از کُمی آب در رَنج هستم^۳ و هم دوری شما برایم سَح است. شما دوسِبِ من هستید، و من خُ شما کُسی را ندارم. اِصافِ یسب که مرا تَها و بی یار و یاوَر رها کید^۴

۱. مَدَنها (a long time) و می که «مَدَن» به معنی زمانی بسیار طولانی باشد جمع می‌شود مثلاً مَدَنهاست که در مدتها پس

خوری به من گفت که هنوز بادم هست ۲. خُشک شدن to get dry ۳. در رنج بودن to be suffering

۴. رها کردن to leave to abandon

مَدَدکار	*	یَاوَر
تَرک کردن	*	رَهَا کردن
اَنسُرْدَه، مَلول	*	دِلَتَنگ
دُشوار	*	مُشکِل
نُوک	*	مِیقار
مِیاب	*	وَسَط
مَسخَرگی	*	تَمَسخَر
ساکِت	*	حاموش
سَرَوِیدَا	*	غُوغا
داد رَدن	*	فَریاد رَدن
هَرکَس که	*	هَر آنکه

* متضاد

نَاآرامی، دَعوا	*	آرامش
جَنگ، دَعوا	*	صُلح
مَطووع، حُوشايند	*	ناگوار
شاد، حُوشحال	*	آندوهگين
قَراوانی، رِبادی، بَسیاری	*	کَمی

لاک پشت مُدّتی خاموش ماند اما وقتی که دید گفتگو و غوغای مردم تمام می‌شود، بی‌طاقت شد، و در حالی که به خشم آمده^۱ بود فریاد رد.^۲

«تا کور شود هر آنکه تواند دید»^۳

دهان باز کردن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان^۴

* مترادف

آنگیر	*	برِکِه
إِتِّیافاً	*	ار قَصَا
نه ناچار	*	ناگیر
خدا حافظی	*	وَداع
پیشِ	*	تَرِد
چُبِس	*	ایطُور
مِرودی	*	در آیدۀ نزدیک
ناگوار	*	نامَطبوع، ناخُشایند
چاره	*	عِلاج
آندوهگین	*	غَمگین
رَح	*	عَذاب
دوری	*	جُدائی، فِراق
کَمی	*	کَمبود

۲ فریاد رفتن to shout

۱ به خشم آمدن to become angry

3 To the envy of my enemies

4 No sooner had he opened his mouth than he fell down (= opening mouth was no sooner than falling down)

۷. کار نشُد ندارد. شما نباید ناأُمید شوید و دست ار کوشش بکشید.

۸. او آدم خوبی است. او خَشْمِگین می‌شود

ب — هر یک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «مگر ایسکه / آنکه»^۱ به صورت یک جمله بویسید.

مثال: ما تو را با خود می‌بریم

تو باید هر چه گفتیم انجام دهی

ما تو را با خود نمی‌بریم / نخواهیم برد، مگر اینکه هر چه گفتیم انجام دهی.^۲

۹. تمام مشکلات را می‌توان حل کرد همگی باید متَّحِد شویم و صَمیمانه به هم کمک کنیم.

۱۰. شما یک دوست خوب هستید. شما به دوستانِ کمک می‌کید و با آنها مهربان هستید.

۱۱. در مسافرت به ما خوش خواهد گذشت. تو هم باید با ما بیایی

۱۲. آنها زندگی خوشی دارند ریرا یار و عَمَحوار یکدیگرند

۱۳. رضا در کارش مُوَفَّق می‌شود او همیشه به حرفهای پدرش گوش می‌دهد.

۱۴. [حال بیمار خوب می‌شه چرا آرش خوب مواطنت نمی‌کنین؟]

۱۵. ما توانستیم به سلامت پرواز کنیم ریرا تو دهات را سته بودی

۲. فعل مل از «مگر ایسکه» می‌راند حال اِجباری معنی یا اِلَههٔ معنی ساند. و فعل

۱. مگر ایسکه unless تک به آرم ۲، ص ۱۶۱

عد از مگر ایسکه باید حال اِترامی ساند

تمرین پنجاه و هفتم

الف - داستان «مرعابی و لاک‌پشت» را با استفاده از واژه‌های مترادف باربویسی کنید

ب - در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها متضاد آن را به کار برید

۱ رندگی با صلح و آرامش مطبوع و خوشایند است

۲ از این حر ناگوار سیار آندوهگین شدم

۳ فراوانی برف و باران موجب فراوانی محصولات کشاورزی است

۴ دوری و برای ما ناگوار است.

۵ اگر چه او آدمی موفق بود ولی همیشه غمگین به نظر می‌رسید

تمرین پنجاه و هشتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «به شرط اینکه / ایسکه» به صورت یک جمله

بویسید

مثال: ما تو را با خود می‌بریم هر چه گفتیم قبول کن

ما تو را با خود می‌بریم به شرط اینکه هر چه گفتیم / می‌گوئیم قبول کنی^۱

۱ ما دو سَرِ این چوب را می‌گیریم تو هم وسطِ آن را مُحکم بگیر

۲ هر مشکلی را می‌توان حل کرد فکر کنید و تصمیم بگیرید

۳ هر سه به سلامت پرواز کردیم تو ساند چیری نه کسی دگونی

۴ امسال گندم و جو و به طور کلی، محصولات کشاورزی فراوان خواهد بود برف و

باران زیاد است

۵ مرعابها به جای دیگری نمی‌روند، آبِ آنگیر خشک خواهد شد.

۶ شما می‌توانید رندگی حوی داشته باشید شما با هم دوست هستید

۱ توجه کنید که معنی اصلی معنی حرس فعل بعد از «به شرط سکه» باید حال التزامی باشد

هر یک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «در حالی که»^۱ به صورت یک جمله بسویید

مثال: لاک پشت به خشم آمده بود او فریاد زد

لاک پشت در حالی که به خشم آمده بود فریاد زد. لاک پشت که به خشم آمده بود

فریاد زد.

۱. لاک پشت از سخنان مرغابی سخت آندوهگین شده بود. او گفت: من از دوری شما

در رنج هستم.

۲. مرغابیا ناراحت بودند آنها گفتند. ما مجبوریم اینجا را ترک کنیم.

۳. مرغابیا با لاک پشت با صلح و صفا زندگی می کردند. آنها تصمیم گرفتند به جای

دیگری بروند.

۴. ترک لاک پشت برای مرغابیا ناگوار بود. آنها با او حداحافظی کردند

۵. دهقان فداکار از سرما می لرزید او لباسهای خود را از تن درآورد.

۶. صرعلی چراغ دردس داشت او به طرف قطار می دوید.

۷. مرغابیا دو سر چوب را با نوک خود گرفته بودند. آنها به پرواز درآمدند.

۸. حروس از روناه می ترسید. او به بالای درختی پرید.

۹. ابوریحان آخرین لحظات عمرش را می گذرانید. او هنوز تشنهٔ داش بود.

۱۰. دوست ابوریحان سیار غمگین بود او حال ابوریحان را می پرسید.

۱۱. بیمار می توانست حرف بزند. او یک مسئلهٔ علمی را از دوستش سؤال کرد

۱. یک جملهٔ کامل می تواند به صورت قید حالت (یک به ص ۸۳) به کار رود در این صورت، عبارت «در حالی که» (while) یا «که» (that) آغاز آن می آید.

الف - هریک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «مگر اینکه» و «وَلَا» در غیرِ این صورت»^۱

به صورت یک جملهٔ پیوسته

مثال: هرچه گفتیم باید فوراً قبول کنی ما تو را با خود می‌بریم/ خواهیم برد

مگر اینکه هر چه گفتیم فوراً قبول کنی وَاِلَّا ما تو را با خود نخواهیم برد/ نمی‌بریم^۲

۱. آنها فکر می‌کند آنها می‌توانند مشکلاتشان را حلّ کنند

۲. ما از تجربیات یکدیگر استفاده خواهیم کرد. ما اشتباه زیاد می‌کنیم

۳. از او معذرت بخواهید. او شما را خواهد بخشید.

۴. او پول مرا به من نمی‌دهد. او او به دادگاه شکایت کرده‌ام

۵. راه نار است به مسافرت خود می‌توانیم ادامه دهیم

ب - جمله‌های زیر را با استفاده از «انصاف نیست که» «ناروایی کنید

مثال: او را تنها و بی‌کس رها نکنید.

انصاف نیست که او را تنها و بی‌کس رها کنید

۶. این حیوان بی‌گناه را اذیت نکنید.

۷. پدر و مادر تو کمک کرده‌اند، بنابراین، تو باید به آنها کمک کنی

۸. همه مشغول کار و فعالیت هستند، بنابراین، ما بیکار خواهیم نشست

۹. زبان فارسی را یاد می‌گیرم، زیرا آدبیات بسیار زیبایی دارد.

۱۰. او به شما خوبی کرده است.^۳ شما به او بدی نکنید.^۴

۳ اگر عارت مگر اینکه در آغاز جمله بیاید

۲ وَاِلَّا در غیر این صورت otherwise

۱ یک به آری ۲ هر ۱۶۲

جمله اولی جمله نادره صورت حال التزامی باشد و بی عارت در غیر این صورت «ما هوالا» نادره در آغاز جمله موقّت باشد و فعلی جمله موقّت باشد

۵ بدی کردن (to do evil)

۴ خوبی کردن (to do good)

۳ صواب حال یا آینده باشد

تمرین شصت و یکم

الف - فیدِ عَلت را در درسهای ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹ یادداشت کنید

ب - فیدهای چگونگی را در درس ۹ یادداشت کنید

تمرین شصت و دوم

الف - هریک اردو حملهٔ ریر را با استفاده از «هم و هم» به صورت یک حمله

نویسید

مثال: من از کمی آب در رنجم دوری شما برایم سخت است

من هم از کمی آب در رنجم و هم دوری شما برایم سخت است

۱. مردم آنها را به یکدیگر نشان می‌دادند مردم به آنها می‌خندیدند

۲. بُردنِ لاک پشت مشکل بود تنها گذاشتن او مشکل بود

۳. مرغایها و لاک پشت با صلح و صفارندگی می‌کردند. آنها با یکدیگر دوسبِ بر دیک

بودند

۴. لاک پشت از خشک شدنِ آنگیر ناراحت بود او از رفتنِ مرغایها ناراحت بود

۵. مرغایها آب را دوست داشتند. مرغایها از لاک پشت خوششان می‌آمد

ب - هریک اردو حملهٔ ریر را با استفاده از «همان همان» به صورت یک حمله

نویسید

مثال: او دهانش را باز کرد او از بالا به زمین افتاد

دهان باز کردن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان^۱.

۱. او به زمین خورد استخوان پایش شکست

۱. یعنی به محض اینکه دهانش را باز کرد به زمین افتاد. دو فعل که در یک لحظه و بدون فاصله انجام شده‌اند. این حمله می‌تواند بدون فعل به کار

رود. یعنی «دهان باز کردن همان و از بالا به زمین افتادن همان»

از + اسم ← قیدِ علت^۱

مرعایها از گمی آب در ریح بودند
 ما بیر از دوری تو سیار دلتگ می‌شویم
 لاک‌پشت از این سخنان سحت اندوهگین شد
 او از حرفهای مردم نه حشم آمد
 آیا تو از بیکاری حسته شده‌ای؟
 چرا باید بیش از چهل درصد از مردم دنیا از گمبودِ غذا ریح نَرَد؟
 حواهرم از ترس رنگش پَریده بود^۲

۱ حرفِ اضافهٔ «از» یا بعضی راسخها معمولاً اسم معناه «قیدِ علت» (cause adverb) می‌سازد این قید دلیل و علتِ انجامِ فعل را نشان می‌کند مثلاً «او از خشم مراد می‌رود» (یعنی دلیل و علتِ «فریاد زدن» «او» «خشم» بود) می‌ار خوشحالی در پوست می‌گنجد» (علتِ در پوست نگریندن می خوشحالی بود).

همچنین «تا که» (in order that) و «برای» (for) یا جملهٔ بعد از آنها قیدِ علت است مثلاً کوبران نال گودید تا بروار گسد (یعنی دلیلِ نال گودیدن کوبران بروار کردن بود) می‌رود که او را بیم (یعنی علتِ ریس می‌دیند اوست) ما برای دفعِ حسگی ریز در می‌شیم (یعنی دلیلِ سیر ما دفعِ حسگی بود) ^۲ بریدی رنگ to turn pale

با / به وسیلهٔ + اسم — قید وسیله

هر مشکلی را می‌توان با فکر کردن حل کرد
 ما دو سر این جوب را با منقار خود می‌گیریم و تو هم وسط آن را با دهانت بگیر
 این بسته را به وسیلهٔ پُست هوایی برایتان می‌فرستم
 این خطهای ریا به وسیلهٔ یک هنرمند نوشته شده‌اند
 او با ماشین خودش به اینجا آمد.
 قهرمانِ پرواز با هیچیک از بالها نتوانست پرواز کند
 او با کمکِ برادرش اولین هواپیما را ساخت.

۱. قید وسیله، آلت (Instrument) و وسیله (means)، احاطه می‌کند بر اسم می‌کند مثلاً او با منقاش را با قلم خود کار می‌نویسد (یعنی وسیله و آلتِ نوشتن). قلم خود کار است؛ این قلم به وسیلهٔ یک بخارِ ماهر ساخته شده است (یعنی وسیلهٔ ساخته شدنِ قلم بخار است) «با» (with, by) یا «به وسیلهٔ» (by means of, by) و اسمِ بعد از آنها می‌تواند وسیله باشد. اگر اسمِ بعد از «با» یا «به» اسمان باشد در این صورت قید همراه (companion) است به قید وسیله مثلاً او با برادرش به اینجا آمد (یعنی برادرش همراه او بود).

- ۲ او چرب می‌رد او تصادف مرد
- ۳ پدرش سگته کرد پدرش مُرد
- ۴ احمد به وسط حیابان دوید او نا مائیش تصادف کرد
- ۵ کوه فرو ریخت راه‌آهن مسدود شد

تمرین شخصت و سوم

هریک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «که» موصولی^۱ به صورت یک جمله بسویسد

مثال شما دوست من هستید شما ناند برای من فکری نکید

شما که دوست من هستید باید برای من فکری نکید

- ۱ تو می‌توانی پرواز کنی تو نال نداری
- ۲ تو حواں هستی تو چرا اسقدر می‌حوایی؟
- ۳ شما پول ندارید شما چطور می‌خواهید خانهٔ نه این بررگی را بخرید؟
- ۴ من ۵۶ سال از عمرم می‌گذرد من هور دلیل سیاری از پدیده‌ها را می‌دانم
- ۵ او فراسه نمی‌داند او چگونه می‌تواند فراسه حرف بزند؟
- ۶ آنها فکر نمی‌کند آنها همیشه گرفتار اشتباهات خود هستند
- ۷ ما فارسی می‌خواهیم ما خواهیم توانست از ادبیات ربای آن لذت ببریم.
- ۸ آقای دکتر صفا را شما می‌شناسید او تاره از پاکستان برگشته است
- ۹ پدرم مردی مؤمن بود او همیشه مرا نصیحت می‌کرد که درس بخوانم
- ۱۰ دوست من آدمی فداکار است او مردم را بیشتر از خودش دوست دارد

۱ یک به آخر ۲ ص ۱۱۷

پاسخ پُرسشهای زیر را بویسید:

۱. چرا مرغاینها تصمیم گرفتند به جای دیگری بروند.
۲. آیا مرغاینها از رفتن به آن‌گیر دیگر خوشحال بودند؟ چرا؟
۳. لاک‌پشت از مرغاینها چه خواهشی کرد؟
۴. چرا لاک‌پشت می‌خواست همراه مرغاینها برود؟
۵. چرا لاک‌پشت خوشحال شد؟
۶. مرغاینها برای بُردنِ لاک‌پشت چه شرطی پیشنهاد کردند؟
۷. چرا لاک‌پشت عَصَبانی شد؟
۸. مرغاینها برای بُردنِ لاک‌پشت چه دلیلی آوردند؟
۹. لاک‌پشت در جوابِ آنها چه گفت؟
۱۰. به چه وسیله مرغاینها لاک‌پشت را به آسمان بردند؟
۱۱. هنگامی که مردم آنها را دیدند چه گفتند؟
۱۲. لاک‌پشت در جوابِ مردم چه گفت؟
۱۳. آیا پرواز لاک‌پشت به سلامت انجام شد؟

الف - قید وسیله را در درسهای ۲، ۷، ۸ و ۹ یادداشت کنید

ب - هریک از دو جملهٔ زیر را به صورت یک جمله بسویید

مثال: او به من قول داده است. هرچه می‌گویم او قبول می‌کند.

او به من قول داده است که هرچه گفتم^۱ قبول کند

۱ شما به من قول دادید هر کار می‌گویم انجام بدهید

۲ او به شما اطمینان می‌دهد هرچه لازم دارید به شما خواهد داد

۳ من به ایشان قول می‌دهم هر جا که دستور می‌دهند می‌روم.

۴ تو محور هستی هر موقع که لازم است باید بیائی

۵. آنها به من گفتند هرچه می‌خواهم می‌توانم بنویسم

۱ فعل گذشته ساده به معنی فعل آینده است، یعنی «هرچه خواهم گفت» در اسامی توایم حال اخباری یا آینده را هم به کار می‌بریم. مثلاً او به من قول داده است که هرچه می‌گویم / خواهم گفت بپذیرد. همیشه فعل دوّم هم می‌تواند «حال التزامی» «حال اخباری» یا «آینده» باشد. به طور کلی، هرگاه وقوع فعل در زمانی آینده‌ای بسیار نزدیک به زمانی حال، حتی باشد معمولاً فعل گذشته ساده به جای فعل آینده به کار می‌رود مثلاً در جواب «چرا بی‌رویی؟» گفته می‌شود «رفتیم». یعنی «خواهم رفت» که در اینجا فعل «رفتم» یا در حالی اسامی شدن است و یا حتماً اسامی خواهد شد.

زندگی کردیم. من پیشِ عادت کردم. دوستِ مهربونه.

مرغابی نر: آره، دُرسته. منم پیشِ عادت کردم. ولی چاره‌ای نداریم. گاهی می‌آئیم سَرِ
پیش می‌زیم^۱، احوالشو می‌پرسیم^۲. فردا بریم باهالش خداحافظی کنیم^۳. باشه؟
مرغابی ماده به لاک پشت: دوست عزیز. به چیزی می‌خوام بهت بگم. نمی‌دونم چطوری
شروع کنم

حنماً می‌دوبی که آبِ ایحا متأسفانه داره خشک می‌شه. به زودی آبِ عموم می‌شه. درختا
خشک می‌شن. غذای کافی دیگه گیر نمی‌آد^۴. وانگهی، ما مرغابیا بدونِ آب نمی‌تونیم
رنده بمویم. ساراین ما ناچاریم از اینجا بریم. این کارِ بَرِ ما خیلی مُشکله. چون تو
بهترین دوستِ ما هستی، و دوریِ تو بَرِ ما خیلی ناگواره. ولی چه می‌شه کرد^۵؟ چاره‌ای
جر این بیست البته هیچوقت نورو فراموش نمی‌کنیم. تو خیلی مهربوبی و ما همیشه به
یاد مهربوبیهای تو هستیم. دیارو چه دیدی^۶؟ شاید به روری دوباره همدیگرو دیدیم،
انشاءالله. خدا نگهدارِ تو.

لاک پشت: منم مثلِ شما از کُمی آب رنج می‌برم. علاوه بر این، بدونِ شما زندگی بَرِ اَم
سخته. شما بردیکترین دوستایِ من هستین. من جز شما دوستِ دیگه‌ای ندارم. انصاف
بیست که من رو تنها و بی‌کسِ برارین و برین. از قدیم گفتن: دوستِ خوب اون کُسیه که
در موقعِ ناراحتی و سختی دستِ دوستش رو بگیره، به دوستش کمک کنه. شما که دوستِ
من هستین، به فکری بُکنین^۷ به راهی پیدا کنین^۸ و منم با خودتون بیریم.
مرغابی نر: ماهم بَرِ اُو دلمون تنگ می‌شه. بدونِ تو به ما خوش نمی‌گذره. اما بُردنِ تو
خیلی مُشکله. چون تو نمی‌تویی مثلِ ما پرواز کنی. ایکاش تو هم بال داشتی.

۱ سَرِ رَم (به) to pay a short visit ۲ احوال پرسیدن to ask after ۳ خداحافظی کردن say good bye
۴ گیر امدر to be available ۵ چه می‌شود کرد؟ Nothing else could be done! ۶ هنگامِ ناراحتی از چیزی به،
گفتم می‌شود ۷ یک راهی پیدا کن ۸ Find a solution! ۹ یک مکرری کن ۱۰ Think of a solution!
۱۱ Let's hope for the best! ۱۲ دُسا را چه ددهای!

پروازِ لاک‌پشت!

(مدتها بود که دونا مرعایی و یک لاک‌پشت در کنارِ آبگیر)

با صلح و صفا ردگی می‌کردند، و دوستانِ حویلیِ براء

یکدیگر بودند از قضا آبِ آبگیر روره‌رور کم می‌شد!

مرغابی ماده به مرعایی نر: خیلی ناراحتم، خدا به ما رَحِم کنه^۱.

مرعایی نر چرا؟ مگه چی شده؟^۲ چرا ناراحتی؟

مرغابی ماده مگه نمی‌بسی آبِ آبگیر رور به رور داره کم می‌شه، شاید تا چند روزِ دیگه

به کُلی خشک شه. اونوخت ما چطو می‌تویم بدونِ آبِ ردگی کنیم؟ چی نُحوریم؟

مرغابی نر راس می‌گی، مسم ناراحتم، ولی فکر شو نکن^۳، غُصه نُحور، خدا بزرگه^۴.

مرعایی ماده بله، خدا بزرگه ولی از قدیم گفتن: «ار تو حرکت ار خدا برکت»^۵ تا دیر

شده^۶ باید فکری نکنیم

مرعایی نر: چطوره بریم به حایِ دیگه؟ من به آبگیر دیگه می‌شناسم که هیچوخت آبش

خشک نمی‌شه، جای خیلی حوییه خیلی باصفاس ار اینجام خیلی دور یس.

مرغابی ماده: فکرِ خوبیه^۷ ولی دوستمون لاک‌پشت رو چی کار کنیم. مدتهاست که باها

۱ خدا به ما رَحِم کنه: Mercy on us! . هگام خطر یا یک حادثه بد، گفتم می‌سود

۲ مگر چه شده است؟ What has happened? ۳ فکرس را نکن Don't worry about it

۴ خدا بزرگ است Something will turn up ، هگام ناآمندی ار آمده، گفتم می‌سود

۵ ار تو حرکت ار خدا برکت Man proposes, God disposes برای سوتق کردن کسی به انجام دادن کاری گفتم می‌سود

۶ تا دیر نشده است Before it becomes too late ۷ فکرِ حوی است It is a good idea

فصل چهارم

درس دهم

مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّايِ رَازِي، كَاشِفُ الْكُلِّ

در حدودِ هزار سال پیش، در شهرِ ریِ حوایی می‌ریست^۱ که بعدها^۲ به نامِ رازی شهرت پیدا کرد. وی بسیار کُجکاو و دَقِیقِ سود و به کسبِ علم شوق فراوان داشت. ریاضیات و نجوم و بیشترِ علومِ رمان خود را در روزگارِ حوایی فرا گرفت^۳ چون در آن رمان داشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقه بسیار پیدا کرد. کیمیاگران می‌خواستند ماده‌ای به دست بیاورند که با آن فِلیزات دیگر را به طلا تبدیل کنند

رازی برای رسیدن به این مقصود روز و شب به آزمایشهای گوناگون می‌پرداخت. بر اثرِ همین آزمایشها به چشم درد مُتَلا شد^۴. ناگزیر به پزشکی مُراحعه کرد^۵ می‌گویند که پزشک برای مُعالجه چشمهای رازی، پانصد سِکَّة طلا از او گرفت و چنین گفت: «کیمیا این است، به آنچه نه ۶ در جُستجوی آن هستی»

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد^۷ و از آن پس به تحصیلِ دانشِ پزشکی

۱ رستی to live ۲ بعد (later) ۳ یا (شابه جمع) به بعدها (a long time later) ۴ فراگرفت to

learn ۲ متلا شد to get affected ۵ مُراحعه کردن to consult ۶ اثر کرد to affect

لاک پشت: دوست عزیزم. همه مشکلات رو با فکر کردن می‌شه حل کرد. از قدیم گفتن: «کار نشد نداره». اگه یه خورده فکر کنیم می‌تونیم این مشکل رو حل کنیم.

مرغابیها: باشه. بزار یه خورده فکر کنیم.
مرغابی نر: بین، ما یه فکری کردیم. اگه قول بدی که هرچی گفتیم قبول کنی، تُورو هم با خودمون می‌بریم.

لاک پشت: هرچی بگین انجام می‌دم.

مرغابی نر: بین، ما دو سر این چوب‌رو با نوکمون می‌گیریم. تو هم وسطش رو با دندونات محکم بگیر. به این ترتیب، تو هم با ما می‌تویی پرواز کنی اما باید خیلی مواظب باشی که دهنِ تو رو باز نکنی. چون دهنِ واز کردن همون و مُردن همون لاک پشت: باشه، مطمئن باشین.

مرغابیها: خدایا به امید تو!

مردم به یکدیگر: اونجارو بین! دوتا مرغابی و یک لاک پشت دارن می‌پَرَن. (صداء حده). اون لاک پشت تنبل رو تماشا کن. چه مسخره است! ^۲ الاک پشت هوسی پرواز کرده! (صدای حده).

لاک پشت: «تا کور شود هر آنکه نتواند دید».

* مترادف

در حُدُودِ	*	تقریباً
ریستن	*	رندگی کردن
دَقِیق	*	ما دِقَّت
شُور	*	إِشْتِیاق
نُحوم	*	سناره‌شناسی
رَمان	*	رورگار
مرا گرفتن	*	یاد گرفتن
عَلاقه	*	مِیل
مَقْصود	*	هَدَف
بَر أَثَرِ	*	در نَتِیجَه
مُعالِجه	*	مُداوا، دَرمان
تَحْصیل	*	کَسَب
گذشته از	*	عِلاوه بَر
حارِحی	*	بیگانه
تدریس کردن	*	درس دادن
إِسْتِعْمال	*	کار بُرد
عالی‌مقام	*	نُلدپایه
مفاخِر	*	إِفتخارات
مشهور	*	معروف

پرداخت در آن زمان تعداد مرکب علم بود. رازی به آسجارت مدتهاً از عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد^۱ و شهرت فراوان یافت سپس به وطن خود بازگشت رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس پزشکی پرداخت

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران او را برای مداوای بیماران به دربار خود دعوت می کردند

رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستانها، در حدود دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است بیشتر این کتابها مربوط به دانش پزشکی است معروفترین آنها «حاوی» نام دارد کتابهای مهم رازی به رساله های خارجی ترجمه شده است و سالها استادان بزرگ در دانشگاه های مشهور جهان، این کتابها را تدریس می کرده اند^۲
 اَلْکُلُ که امروز موارد استعمال فراوانی در صعب و پزشکی دارد، از کشفیات این دانشمند بزرگ است

این پزشک و دانشمند و کاشف عالی مقام که یکی از مجاری ایران است در شهر ری، یعنی همان جا که به دنیا آمده بود، درگذشت

بیمار + -ستان ← بیمارستان

گل + -ستان ← گلستان

کودک + -ستان ← کودکان

کرد + -ستان ← کردستان

در چند سال گذشته چندین بیمارستان در کردستان تأسیس شده است
کودکان در کودکان مشغول بازی بودند که یک موشک آنها را به حوا کشید
در بعضی از بیمارستانها گلستانهای زیبایی دیده می شود
موشکها چند بیمارستان را به گورستان تبدیل کردند

۱ پسوند «-ستان» به معنی حائمی است که در آن چیزی به فراوانی دیده می شود مثلاً گلستان حائمی است که در آن گل فراوان است بیمارستان

حائمی بیمارستان و کوهستان حائمی کودکان است گورستان حائمی است که در آن گور فراوان است

دقیق	❖	بی‌دقت
مُهَمّ	❖	بی‌اهمیت
خارجی	❖	داخلی، بومی
مشهور	❖	گمنام

تعرین شصت و ششم

الف - درس دهم را با استفاده از واژه‌های مترادف تارویسی کنید

ب - در حمله‌های زیر به جای هریک از واژه‌ها متضاد آن را به کار برید

۱. رازی مردی باهوش و دقیق بود.
۲. الکل همیشه از کسب‌یات مهمّ به شمار رفته است.
- ۳ گاندی به هدیای می‌گفت محصولابِ خارجی را مَصْرَف نکنید^۱.
- ۴ این مقاله باید به وسیلهٔ یک نویسندهٔ مشهور نوشته شده باشد
- ۵ رسانه‌های گروهی نباید واژه‌های خارجی را به کار برید.

^۱ مَصْرَف کردن to consume

تمرین شصت و هفتم

الف — برای هر یک از واژه‌های زیر یک حمله بسازید
دیرستان، هندوستان، بجلستان، قریستان، افغاستان، حوابگاه، فروشگاه، پناهگاه،
دادگاه، مرودگاه

ب — جمعها را در درس دهم یادداشت کنید و مورد آنها را بنویسید

مثال: بعدها (بعد)

پ — معنای مرکب را در درس دهم یادداشت کنید و هر کدام را در یک حمله به کار ببرید

مثال: پیدا کردن

او هنوز نتوانسته است راه حلی برای این مشکل پیدا کند.

تمرین شصت و هشتم

هر یک از دو حمله زیر را با استفاده از «گذشته از / علاوه بر» به یک حمله تبدیل کنید

مثال: راری ریاضیات و ستاره‌شناسی را فراگرفت راری بیشتر علوم رمان

خود را یادگرفت

راری گذشته از فراگیری ریاضیات و ستاره‌شناسی، بیشتر علوم

رمان خود را بر یاد گرفت

۱ راری بیماران را درمان می‌کرد او دانش پزشکی را تدریس می‌کرد.

۲ راری به علم علاقه فراوان داشت وی به کیمیاگری نیز علاقه بسیار داشت

۳ راری بیمارستانی در شهر ری تأسیس کرد. راری برای معالجه بیماران به دربار

امیران می‌رفت

۴ راری بیماران را مداوا می‌کرد. راری بیمارستان شهر ری را اداره می‌کرد. او در

حدود ۲۵۰ کتاب نوشته است

دانش + گاه ← دانشگاه

آرام + گاه ← آرامگاه

تعمیر + گاه ← تعمیرگاه

ایست + گاه ← ایستگاه

دانشگاهِ تهرانِ بزرگترین دانشگاهِ ایران است
 آرامگاهِ خیام در شهرِ نیشابور قرار دارد.
 ماشینم را به یک تعمیرگاه در خیابانِ شهیدِ مُطهری بُرده‌ام
 از خانهٔ ما تا ایستگاه اتوبوس در حدودِ ۵۰۰ متر راه است.

۱ پسوند «گاه» به معنی حای چری است مثلاً دانشگاه به معنی حای دانش و علم، آرامگاه به معنی حای آرمیدن (قَر)، تعمیرگاه به معنی حای تعمیر ماشین و ایستگاه به معنی حای ایستادن ایستگاه اتوبوس به معنی حای است که اتوبوس در آن می‌ایستد، ایستگاه قطار حای است که قطار در آن می‌ایستد، هواپگاه آناقی است که در آن می‌فریاد.

در شهرِ ری حواییِ زندگی می‌کرد که بعدها به نام رازی معروف شد
از آن پس به تحصیل پزشکی پرداخت
رازی به آنجا رفت و مدت‌ها از عمر خود را صرف تحصیلِ طبّ کرد
هوایِما فوراً از زمین برخاست و ده دقیقه در هوا پرواز کرد.
او همیشه به عللِ حوادث فکر می‌کرد
اکنون وقتِ آنست که باغبانان میوه‌ها را بچسبند
از پرپرواز تا حالا دهها بار به شهرها حملهٔ هوایی شده است
الکل امروز کارنبرد فراوانی در صنعت و پزشکی دارد

۱ واژه‌ها و عبارتهایی که به معنی زمان هستند و زمانِ انجامِ فعل را بیان می‌کند، قید زمان هستند، مانند هرگز، هر وقت، دشت، پارسال، هور، هیچ وقت، کی، پیوسته، گاهی، ناگاه، و حر آن
۲ واژه‌ها و عبارتهایی که به معنی جا و مکان هستند و مکانِ انجامِ فعل را بیان می‌کند
قید مکان هستند مانند اینجا، در شهر دور، نزدیک کُها، و حر آن

۵. او زیباست. او خوش‌بین است
۶. ابوریحان بیرونی در ریاضیات و داروشناسی تحقیق کرده است او راجع به رسوم و سنتهای ملل گوناگون کتاب نوشته است.
۷. ورزش بدن را بیرومند می‌سازد. ورزش اراده را قوی می‌کند
ورزش موجب شادی روان می‌شود.
۸. فریده خانهاش را اداره می‌کند او در ادارهٔ پست و تلگراف کار می‌کند
۹. این کتاب را پدرِ افشین نوشته است او کتابهای دیگری هم نوشته است
۱۰. این پسر شماست. آیا پسر دیگری هم دارید؟

رازی بررگترین پزشکِ زمانِ خود شناخته شده بود.
 کتابهای مهمّ رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده‌اند.^۱
 این کتاب در بسیاری از کشورهای خارجی، تدریس می‌شود.^۲
 حرّارت آب را به بخار تبدیل می‌کند
 آب به بخار تبدیل می‌شود.^۳
 می‌گویند^۴ که پزشک برای معالجهٔ رازی، پانصد سکهٔ طلا از او گرفت.
 از قدیم گفته‌اند^۵ «کار شد ندارد».

یک به آرها ۲، ص ۱۴۶ ۲. معنی از «لهای مرکب که بخش دوم آنها «علی / گردیدن» (to become) است، باید ترجمه فعل، بریس فعل تبدیل شدن، و حرّان، در معنی مجهول، اگر چه شکلی آنها معلوم است به این دو جمله توجه کند. س این کتاب را تدریس می‌کند
 ن کتاب تدریس می‌شود در جملهٔ اول ماعلی فعل، شخص است و در جملهٔ دوم فاعل مشخص نیست ساراین هرگاه
 علی فعل مشخص باشد فعل با وجود آنکه در صورت معلوم است در معنی مجهول است از این رو سوم شخصی جمع یعنی از فعلها بر معنی
 مجهول دارد به شرط آنکه فاعل آن در جملهٔ یابده باشد به این جملهها توجه کنید مردم می‌گویند جنگ به روی تمام خواهد شد می‌گویند جنگ
 روی تمام خواهد شد، داشمندان گفته‌اند «کار شد ندارد» از قدیم گفته‌اند «کار شد» از «تولت به کارمندان حقوق می‌دهد به کارمندان
 فوق می‌دهد جملهٔ اول معلوم است چون فاعل آن معلوم و مشخص است ولی جملهٔ دوم معنی مجهول دارد زیرا فاعل آن معلوم و مشخص نیست
 سینهٔ این جملهها صورت فعل معلوم است ولی معنی آن مجهول است گویا جملهها را مجهول غیر مستقیم (Indirect passive) می‌گویند

3 It is said 4 It has been said

الف - قیدهای زمان و مکان را در درس هفتم یادداشت کنید

ب - هر یک از قیدهای زیر را در یک جمله به کار برید

دیروز، هور، هرگز، گاهی، هروقت، یکی، هیچوقت، ساعت ۲/۵ بعدازظهر، دیس، به زودی، اینجا، کجا، در تهران، نزدیک، دور، به خانه، بالا، پائین، روی دیوار، زیر میز، ب - هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «نه» و «نه» به صورت یک جمله بسویید

مثال: من این کتاب را نمی‌خوانم من آن کتاب را هم نمی‌خوانم

من نه این کتاب را می‌خوانم و نه آن را

۱. شما حرف مرا قبول ندارید. شما حرف پدرتان را هم قبول ندارید
۲. من خانه به این بزرگی^۲ را دوست ندارم من خانه به آن کوچکی را هم دوست ندارم
۳. این کفشها به درد من نمی‌خورد^۳ این کفشها به درد شما هم نمی‌خورد
۴. کیمیاگری به درد رازی بخورد کیمیاگری به درد کیمیاگران نیز بخورد
۵. این موضوع به من مربوط نیست این موضوع به شما هم مربوط نیست.
۶. آزمایشهای متعدی رازی به کیمیاگری مربوط بود آن آزمایشها به حادوگری نیز مربوط بود.
۷. ابن سینا از ستاره‌شناسی خوشش نمی‌آمد او از کیمیاگری نیز بدش می‌آمد

۱. (کتاب، نام، معروفترین، رازی، حاوی، دارد)
۲. (پزشک، رمان، شاسته، بزرگترین، رازی، خود، بود، شده)
۳. (فراوان، استعمال، امروز، صنعت، الکال، مورد، در، پزشکی، دارد، و)
۴. (ایں، بلدپاه، دانشمند، شهر، پزشک، آرامگاه، و، ری، در، است)
۵. (بعداد، رفت، به، رازی، که، علم، بود، مرکز، زمان، در، آن)
۶. (حُستحو، که، کیمیا، است، تو، ایں، آنچه، نه، آن، در، هستی)
۷. (کیمیاگری، علاقه، رازی، به، پیدا، سیار، کرد)
۸. (نزدیک، پیش، هرار، رازی، شهر، در، دیا، آمد، به، ری، سال، به)
۹. (مداوا، رازی، سِکّه، برای، چشمها، پزشک، او، گرفت، ار، پاصد، طلا)
۱۰. (پزشکی، رازی، در، فراوان، شُهِت، دست، آورد، به)
۱۱. (او، ستاره‌شناسی، بیشتر، ریاضیات، و، علوم، خود، رمان، را، یاد، و، گرفت)
۱۲. (گذشته، درمان، از، بیماران، رازی، کتاب، ۲۵۰، حدود، است، ، نِشته)
۱۳. (اراری، کتابها، استادان، تدریس، را، سالها، بزرگ، کرده‌اند)
۱۴. (کُنْجکاو، بسیار، رازی، دقیق، و، بود، و، علم، به، علاقه، فراوان، داشت)
۱۵. (زمان، او، در، دانشمندان، کیمیاگری، به، بودند مشغول)

جمله‌های زیر را به صورت «مجهولِ غیر مستقیم» بارنویسی کنید

۱. آنها این کتاب را به رمانهای دیگر ترجمه خواهند کرد.
۲. کیمیاگران فلزات دیگر را به طلا تبدیل نکردند.
۳. دستور نویسان به این نوع فعل، مجهولِ غیرمستقیم می‌گویند
۴. امیران رازی را برای معالجهٔ بیماران به دربار خود دعوت می‌کردند.
۵. استادان کتابهای رازی را سالها تدریس می‌کرده‌اند
۶. متأسفانه مردم به این موضوع بسیار مهم توجه نکردند
۷. در حدود هراسال قبل، رازی الکحل را کشف کرد.
۸. کیمیاگری، رازی را به چشم درد مُتلا کرد.
۹. مرده به پرشک حوب ریاد مُراحعه می‌کنند.
۱۰. رازی مدت‌ها از عمر خود را صرفِ تحصیلِ پزشکی کرد.
۱۱. در حدود هراسال پیش، رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد که در آن بیماران را درمان می‌کرد
۱۲. شما باید این حمله‌ها را بارنویسی کنید.
۱۳. مردم از قدیم گفته‌اند: «از تو حرکت از خدا برکت.»
۱۴. پزشکان از الکحل در پزشکی استفاده می‌کنند
۱۵. او بیمارستان شهرری را به خوبی اداره می‌کرد.

راه پیروزی

یک دسته گنجشک در صحرائی زندگی می کردند اتفاقاً فیل رورمدی هم بر دیک این صحرا زندگی می کرد یک روز که فیل می خواست لب رودخانه برود و آب بنوشد^۱، راهش را گم کرد^۲ و به آشیانه گنجشکها بر دیک شد لانه چند گنجشک را حراب کرد^۳ و چند حوجه گنجشک را هم زیر پایش له کرد^۴

گنجشکها بسیار ناراحت شدند^۵ با هم شستند و مشورت کردند^۶ که چه کار کنند. کاکلی که از همه دوستان خود باهوشتر و دلیرتر بود، گفت: این صحرا وطنی ماست. ما حقیقتاً باید از آن نگهداری کنیم^۷ ما باید دشمن را از آن دور کنیم گنجشکها گفتند حرف کاکلی کاملاً درست است همه ما باید از بچه های خود نگهداری کنیم همه ما باید از وطن خود دفاع کنیم. ولی چه کسی می تواند ما را از این فیل رورمد مبارزه کند^۸؟

کاکلی گفت: درست است که مبارزه با فیل کار چندان آسانی نیست. ولی اگر ما

۱ بوسیدن to drink ، محصور می رمان ادبی است

۲ گم کردن to turn

۳ حراب کردن to destroy

۴ له کردن to crush

۵ ناراحت شدن to get annoyed

۶ مشورت کردن to consult

۷ نگهداری کردن to look after, to support

۸ مبارزه کردن to fight

حواب سؤالهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. مُحَمَّدَبی رَکَرِیایِ رازی در کجا متولّد شد؟
۲. چرا رازی به چشم درد مبتلا شد؟
۳. آیا رازی توانست فلزات را به طلا تبدیل کند؟
۴. چرا او به کیمیاگری مشغول شد؟
۵. کیمیاگران چه می‌خواستند؟
۶. آیا رازی ریاضیدان هم بود؟
۷. معروفترین کتاب رازی چه نام داشت و دربارهٔ چه علمی بود؟
۸. اَلْکُل را برای اولین بار چه کسی به دست آورد؟
۹. شُهَرَتِ رازی در چه بود؟
۱۰. رازی برای مداوای چشمهایش چقدر بول داد؟
۱۱. چرا رازی به تحصیل علم پزشکی پرداخت؟
۱۲. چرا رازی به معداد رفت؟
۱۳. آیا رازی در شهرری کارخانه‌ای تأسیس کرد؟
۱۴. رازی در کجا علم پزشکی را تدریس می‌کرد؟
۱۵. رازی در کجا بیماران را معالجه می‌کرد؟

گخشکها گفتند: ما همگی آماده‌ایم هرچه فرمان بدهی انجام می‌دهیم
 کاکلی گفت این گودال را می‌بید؟ خیلی سریع همه با هم پروار می‌کیم و فیل را
 تا کنار این گودال می‌کشایم^۱ و آنوقت هرچه من بگویم فوراً انجام دهید
 گخشکها همه با هم به طرف فیل پروار کردند فیل همیکه آنها را دید، خشمگین
 شد و با خرطومش به آنها حمله کرد^۲ گخشکها فرار کردند فیل آنها را دُسال کرد
 وقتی که فیل کاملاً به گودال نزدیک شد. کاکلی با صدای بلند به گخشکها فرمان حمله
 داد و گفت. همه با هم بر سر فیل سر بريد^۳ و هر دو چشمش را درآورید گخشکها
 بلافاصله بر سر فیل ریختند و با نوکهای تیرشان چشمهای او را کور کردند فیل که
 واقعاً رورگارش سیاه شده بود نعره‌ای کشید^۴ و ناگهان در گودال افتاد فیل هرچه سعی
 کرد^۵ نتوانست از گودال بیرون بیاید
 گخشکها سرود شادی و پیروزی خواندند و با هم گفتند. این برای کسی است که
 بگوید رورم زیاد است و هر کاری که دلم بخواهد می‌کند. این محاراب کسی است که به
 دیگران دستم کند

سعدی، شاعر شیرین سخن ایرانی، درباره اتحاد چنین گفته است:

مورچگان را چُو بُود^۶ اِشفاق^۷ شیر ژبان را بذراند پوست^۸

۱ کُشدن / کشیدن to pull, to draw ۲ حمله کردن (به) to attack ۳ بر سر کسی ریختن to rush at
 ۴ نعره کشیدن to roar ۵ سعی کردن to try ۶ بُود = مانند، مخصوص زبان
 شعر است. و در زبان گساری یا موسیقی به کار می‌رود

7 If ants are united,

8 They rend the skin of a formidable lion

همه با هم متحد باشیم هر کاری را می‌توانیم انجام دهیم.

گنجشکها گفتند: ما حاضریم برای دفاع از وطن و حانه و بچه‌هایمان هرگونه فداکاری بکنیم، حتی اگر به قیمت جانمان تمام شود.^۱ حالا بگو چه کار کنیم.

کاکلی گفت: من اول باید با فیل حرف بزنم. اگر حرف حق را قبول کرد که دیگر دعوا نداریم. ولی اگر تندی رفت، رورگارش را سیاه می‌کنیم.^۲

کاکلی پر زد و رفت. فیل را پیدا کرد. روی شانه درختی نشست و حرفهایش را با فیل در میان گذاشت. اما فیل هیچ اعتنا نکرد.^۳ و در جواب کاکلی گفت: من زورم خیلی زیاد است هیچکس زورش به من نمی‌رسد.^۴ چون قدرت دارم هر کاری دلم بخواهد^۵ می‌کنم.

کاکلی گفت: بله، درست است که زورت زیاد است ولی نباید به دیگران زور بگویی.^۶ اگر بخواهی به ما ستم کنی،^۷ ما آرام نمی‌نشینیم و با تو مبارزه می‌کنیم. فیل که از حرفهای کاکلی خشمگین شده بود، گفت: چه فضولها!^۸ همین حالا می‌آیم و خانه‌های شما را خراب می‌کنم تا دیگر یک گنجشک ضعیف جرئت نکند^۹ با فیل قدرتمند این گونه گستاخی کند.^{۱۰}

کاکلی وقتی که دید فیل حرف حق را قبول نمی‌کند، پیش گنجشکها برگشت و گفت: دوستان من، همه آماده باشید. فیل دارد می‌آید. باید واقعاً به او ثابت کنیم^{۱۱} که اینجا جای زورگویی و ستمگری نیست.^{۱۲}

- | | | |
|--|---|-------------------------------------|
| ۱. فداکاری کردن to sacrifice | ۲. تمام شدن to cost | ۳. رورگای کسی را سیاه کردن to wreck |
| ۴. someone's life (= to make someone's life black) | ۵. برودن to fly away | |
| ۵. احتیاط کردن to take notice of | ۶. هیچکس زورش به من نمی‌رسد Nobody is a match for me. | |
| ۷. یک به ارمایه من ۱۶۵ | ۸. رور گفتن (به) to bully, to make unjust remarks. | |
| ۹. ستم کردن to oppress | ۱۰. چه فضولها! What saucel How impudent! | ۱۱. جرئت کردن to dare |
| ۱۲. گستاخی کردن to be impudent | ۱۳. ثابت کردن to prove | |
| ۱۴. اینجا جای زورگویی نیست There is no room for unjust remarks here. | | |

آباد کردن	* حراب کردن
ترسو	* دلیر
غَلَط، نادُرست	* دُرست
دُشوار، مُشکِل	* آسان
رَد کردن	* قبول کردن
گُم کردن	* پیدا کردن
قَوی، بیرومد	* ضعیف
یَواش، آهسته	* سَرِیع
کُند	* تیز
پاداش، حایره	* سِزا
تَعَرَفه	* اِتحاد

زورمند	*	نیرومند، قدرتمند
خراب کردن	*	ویران کردن
دلیر	*	شُجاع
نگهداری کردن	*	مُواظبت کردن
دُرُست	*	صَحیح
قِیمَت	*	بَها
دَعوا	*	یَزاع
پَر زدن	*	پَریدن
إِعتنا کردن	*	تَوَجَّه کردن
زور	*	نیرو، قُدْرَت
آرام	*	ساکِت
ضَعیف	*	ناتوان
سَرِیع	*	تُنْد، به سُرْعَت
فَرمان	*	دَسْتور
فرمان دادن	*	دَسْتور دادن
درآوردن	*	بیرون آوردن
واقِعاً	*	حَقِیقَتاً
سَمی کردن	*	کوشش کردن، کوشیدن
سِزا	*	مُجازات
إِتفاق	*	إِتحاد

إِثْفَاق + ن — اِثْفَاقاً (= اِثْفَاقَن)

کامل + ن — کاملاً

حقیقت + ن — حقیقتاً

واقع + ن — واقعاً

حدود + ن — حدوداً

إِثْفَاقاً فیل رو رومندی هم در این صحرا زندگی می‌کرد.

حرف شما کاملاً درست است.

ما حقیقتاً باید از وطن خود دفاع کنیم.

باید واقعاً به او ثابت کنیم که اینجا جای زورگوئی نیست.

جَمْعِیَّتِ تهران حدوداً هفت میلیون نفر است.

۱. پسوند (an) از عربی به فارسی آمده و فقط با واژه‌های عربی به کار می‌رود این پسوند که معادل پسوند -ly در انگلیسی است، قید می‌سازد مابین واقعاً (actually) کاملاً (perfectly) حقیقتاً (really) و حرّان نام این پسوند تَنوین است و به صورت «اَ» نوشته می‌شود ولی به صورت «ن» (an) خوانده می‌شود مثلاً: حُدُوداً می‌گوییم ولی آن را «حُدُودِ» (hodudan) می‌خوانیم

تمرین هفتاد و سوم

الف — درس یازدهم را با استفاده از واژه‌های مترادف ماریوسی کید

ب — در حمله‌های زیر به حای هر یک از واژه‌ها، متضاد آن را به کار ببرید

۱. از قدیم گفته‌اند: خراب کردن آسان است ولی آباد کردن مُشکل است.

۲. این حرف کاملاً درست است که سرباز دلیر شکست نمی‌خورد.

۳. حقیقتاً خوشحالم که پیشهاد او را قبول کردید.

۴. مادری که بچه‌اش را پیدا کرده بود از خوشحالی گریه می‌کرد.

۵. این سزای کسی است که به دیگران ستم می‌کند.

۶. گنجشکان خیلی سریع به پرواز درآمدند.

۷. کسی که واقعاً اراده قوی دارد همیشه پیروز می‌شود.

۸. اتحاد موجب پیروزی است

پ — حمله‌های شرطی را در داستانی «راه پیروزی» یادداشت کنید

حمله‌های زیر را به صورت «مجهول غیر مستقیم» بار بویسی کنید

مثال: فیل چند جوجه گنجشک را زیر پایش لِه کرد

چند جوجه گنجشک زیر پای فیل لِه شدند.

۱. فیل لانه چند گنجشک را خراب کرد
۲. ما باید وطن خود را با قدرت تمام حفظ کنیم
۳. باید دشمن را از خانه و وطن دور کرد
۴. ما باید بچه‌های خود را به خوبی نگهداری کنیم.
۵. همه ما باید از میهن خود به شدت دفاع کنیم.
۶. حرف حق را باید قبول کرد
۷. فیل حشمگین به گنجشکها حمله کرده است
۸. گنجشکان فیل رورگو را تنبیه خواهد کرد.
۹. گنجشکها روزگار فیل متحاور را سیاه کردند
۱۰. فیل ستمگر گنجشکان را مارها ماراحب کرده بود
۱۱. باید ثابت کرد که زیر بار زور نمی‌رویم.
۱۲. به او ثابت کردم که اشتباه می‌کند
۱۳. نمی‌دانم این کار را یکی انجام خواهد داد
۱۴. مشکل به این بررگی را چطور حل می‌کنید؟
۱۵. آقای دکتر صفا ممکن است شما را به خانه خود دعوت کند.

الف - برای هر یک از قیدهای زیر یک حمله بسویید

اتِّعَافاً، معمولاً، فوراً، تقریباً، واقعاً، کاملاً، حقیقتاً، طاهرأ، أصولاً، اصلاً

ب - حمله‌های زیر را با استفاده از «همیکه» به صورت یک حمله بسویید

مثال: فیل گنجشکها را دید. فیل به گنجشکها حمله کرد.

فیل همیکه گنجشکها را دید نه آنها حمله کرد

۱ گنجشکها لایه‌های خراب شده خود را دیدند. گنجشکها بسیار ناراحت شدند.

۲ فیل نه رودخانه رسید. او آب فراوانی نوشید.

۳ فیل نه آشیانه گنجشکان رسید. فیل چند تا جوجه گنجشک را زیر پایش کُشت.

۴ گنجشکان جوجه‌های کشته شده را دیدند آنها تصمیم گرفتند با فیل مبارزه کنند.

۵ گنجشکها خطر را احساس کردند. آنها آماده دفاع از وطن شدند

۶. کاکلی دید که فیل حرف حق را نمی‌پذیرد. کاکلی برد یاراش بازگشت.

۷ فیل نه گودال بردیک شد. کاکلی فرمان حمله داد.

۸ فیل از گنجشکها شکست خورد فیل نعره‌ای کشید و ناگاه در گودال افتاد.

۹ فیل ستمگر و زورگو گنجشکها را دید. فیل خشمگین شد فیل به طرف گنجشکها

دَوید

۱۰. گنجشکان فیل را شکست دادند. گنجشکها سرود پیروزی خواندند.

تمرین هفتاد و ششم

فعلهای لازم و متعدی را در درس یازدهم یاد داشت کید و مصدر آنها را بنویسید.

مثال:

فعل لازم

رندگی می‌کرد (رندگی کردن)

فعل متعدی

حرا ب کرد (حرا ب کردن)

تمرین هفتاد و هفتم

الف - هر یک از مصدرهای مُتَعَدّی زیر را به صورت فعل در یک جمله کامل به کار ببرید.

آوردن، خریدن، خوردن، شنیدن، شاحتن، خواندن، دیدن، فروختن، شستن، دعوب کردن

ب - هر یک از مصدرهای لازم زیر را به صورت فعل در یک جمله به کار ببرید.

آمدن، رفتن، خوابیدن، رسیدن، مابره کردن، ایستادن، شستن

تمرین هفتاد و هشتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «درست است که ولی» به صورت یک جمله

بنویسید

مثال: تو زورب زیاد است تو بایبب به دیگران زورب بگوئی

درست است که تو زورب زیاد است ولی بایبب به دیگران زورب

بگوئی

۱. همه بایبب از وطنی دواع کنیم. این فیل بسیار زورمند و ستمگر است

۲. شما قدرت دارید شما نمی‌توانید هر کاری که دلتان خواست بکنید

۳. فیل ممکن است چشمگیری شود. من محبوم با او صحت بکنم.

گنجشکان روی شاخه درختی نشستند.

فیل کور باگهان در گودال افتاد.

یک دسته گنجشک در صحرائی زندگی می کردند.

فیل همینکه گنجشکها را دید به آنها حمله کرد.

فیل حرف حق را نپذیرفت.

فیل لانه چند گنجشک را خراب کرد.

۱ فعلی لازم (Intransitive) معمول صریح (یک به آرما ص ۱۱۸) می گیرد و برای معنی آن بدون مفعول صریح، کامل است ولی فعلی مُتَعَدّی (transitive) به مفعول صریح نیاز دارد و برای معنی فعلی مُتَعَدّی بدون مفعول صریح، ناقص است مثلاً اگر بگوئیم «علی در حانه نشست» معنی جمله کامل خواهد بود در این جمله «علی» فاعل و «حانه» قید مکان و «نشست» فعلی لازم است اما اگر بگوئیم «علی در حانه بنده شد» معنی جمله ناقص است و برای تکمیل آن می گوئیم «علی حسن را در حانه بنده» حالا معنی جمله کامل است در این جمله، «حسن» مفعول صریح است و «بنده» فعلی مُتَعَدّی شایسته مفعول صریح «را» است که کده که فقط فعلی مُتَعَدّی را می توان به صورت مجهول، درآورد به معنی دیگر، فعل لازم مجهول می شود تعداد کمی از معها هم لازم هستند و هم متعدی، مانند ریختن، شکستن.

- ۲ (خواستن)، (دادن) (او، من)
۳. (مرمان دادن)، (انجام دادن) (شما، این مرد)
- ۴ (دیدن)، (خوشحال شدن) (شما را، من)
۵. (گفتن)، (پذیرفتن) (من، او)

تعرین هشتادم

جمله سارید.

۱. (حتی، زندگی، اگر، به قیمت، من، «تمام شدن»، «دفاع کردن»، «کشورم، از)
۲. (دوستان، باهوشتر، خود، کاکلی، همه، ار، «بودن»، دلیرتر، و)
۳. (فیل، رودخانه، «رفتن»، «نوشیدن»، «خواستن»، لب، رور، یک، و، آب)
- ۴ (حرف، «قبول کردن»، حق، اگر، را، شما، «داشتن»، دیگر، دعوا)
- ۵ («سرم کردن»، اگر، تو، به، آرام، ما، «شستن»، ما)
۶. (به، «ثابت کردن»، من، او، که، رورگوئی، ایضا، «بودن»، جا)
۷. (فیل، سر، گنجشکها، بر، «کورکردن»، «ریختن»، و، او، چشمها، را)
۸. (محازات، کسی، «بودن»، که، این، «رورگفتن»، دیگران، به)
- ۹ (گودال، نعره، فیل، و، «افتادن»، «کشیدن»، در، ناگهان)
۱۰. (شاحه، «نشستن»، درخت، رو، کاکلی، با، و، «حرف ردن»، فیل)
- ۱۱ (حالا، «آمدن»، و، حانه‌ها، را، همین، ما، فیل، «خراب کردن»)
۱۲. (دسته، صحرا، یک، فیل، یک، گنجشک، و، یک، در، «رندگی کردن»)
۱۳. (گنجشکها، با، ناراحت، هم، «شستن»، «مشورت کردن»، و)
- ۱۴ (ناید، ما، حقیقتاً، حانه، ار، و، بچما، «نگهداری کردن»، خود)
۱۵. (اگر، هم، متحد، «شدن»، با، کار، را، هر، «توانستن»، ما، «انجام دادن»)

۴. چند جوجه گنحشک کشته شدند. فیل هم رورگارش سیاه شد.
۵. فیل خیلی تلاش کرد. فیل نتوانست از گودال بیرون بیاید.
۶. بیژن بچهٔ ما هوشی است بیژن حافظه‌اش ضعیف است.
۷. هوا کمی سرد است. شما لارم بیست پالتو پوشید
۸. من چشمهایم ضعیف است. من با عینک به خوبی می‌توانم بخوانم.
۹. شما دیگر مریض نیستید. شما چند رور باید استراحت کنید
۱۰. ما یکدیگر را خوب نمی‌شناسیم ما می‌توانیم به هم اعتماد کنیم

تمرین هفتاد و نهم

الف — هر یک از دو حملهٔ زیر را با استفاده از «تأدیگر» به صورت یک حمله سویسید.

مثال: ما با یکدیگر متحد می‌شویم هر کسی می‌تواند به ما رور بگوید.
ما با یکدیگر متحد می‌شویم تا دیگر کسی نتواند به ما زور بگوید.

۱. من تو را تسبی می‌کنم تو دروغ می‌گویی

۲. گنحشکها به فیل حمله کردند فیل خانه‌های آنها را خراب می‌کرد.

۳. با آدم رورگو و ستمگر باید مبارزه کرد او خُرئت می‌کند رور بگوید

۴. باید با هم متحد شویم. هر کسی می‌تواند به ما ستم کند

۵. ما باید هوشیار باشیم. ما گرفتارِ اشتباه می‌شویم

ب — هریک از دو فعل زیر را با استفاده از «هرچه، هرحا، هروقت» در یک حمله به‌کار برید

مثال: (گفتی)، (انحام دادن) (شما، من)

هر چه شما بگوئید/ می‌گوئید من انجام می‌دهم / اسحام حواهم داد

هرچه شما گفتید من اسحام دادم

۱. (دستور دادن)، (رفتن) (آنها، او)

دوستِ بزرگِ بچه‌ها

من کودکی کُحکاو و فعال بودم. کتاب می خواندم شعرهای کودکانه می سرودم^۱ و به نقاشی عشق می وریدم هر کاغذ پاره ای که به دستم می رسید ساعتی می گذشت^۲ که تصویری از گُل و درخت یا کوه و جنگل بر آن نقاشی می کردم^۳ پدرم به این کارهای من روی خوش شان نمی داد^۴ و مرا به شدت از نقاشی منع می کرد^۵ او نقاشی را کاری عَث می پنداشت^۶ و هر وقت که مرا سرگرم نقاشی می دید، مُواجده ام می کرد^۷ و سفاسیهام را به دور می ریخت^۸ روری به یاری مادر بر رگم که مرا بسیار دوست می داشت، چند مدادِ رنگی تهیه کردم^۹ وقتی که پدرم مدادهای رنگی را دید، به سختی تسبیح کرد مدادها را شکست و دور انداخت^{۱۰}

شها، وقتی که همه می خوابیدند، من بیدار می ماندم و در اندیشه های دور و درازی فرو می رفتم به سختیهائی که در زندگی می کشیدم،^۱ به فقری که مردم به آن گرفتار

۱ سرودن (سر)	to compose (poems)	۲ ساعتی سرگذشت	not later than an hour
۳ نقاشی کردن	to draw	۴ روی خوش شان دادن	to show a good grace, to approve
۵ منع کردن	to forbid	۶ مواجده کردن	to call to account
۸ دور ریختن (دور انداختن)	to throw away	۹ به کردن	to prepare
		۱۰ کسین	to suffer

تمرین هشتاد و یکم

حواب پُرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید

- ۱ چرا گنجشکها ناراحت شدند؟
- ۲ چرا فیل لبِ رودخانه رفت؟
- ۳ آیا فیل از حرفهای کاکلی حوشش آمد؟
- ۴ کاکلی نه فیل چه گفت؟
۵. فیل نه کاکلی چه گفت؟
- ۶ گنجشکار چه چیزی را میخواستند نه فیل ثابت کند؟
- ۷ فیل با چه چیزی نه گنجشکار حمله کرد؟
- ۸ چرا گنجشکها هنگام حمله فیل فرار کردند؟
- ۹ حمله گنجشکار نه فیل چگونه بود؟
- ۱۰ معنی شعر سعدی را بنویسید

در آن زمان چند مدرسه در ایروان به سبک جدید تأسیس شده بود. من در یکی از این مدرسه‌ها به آموزشِ انتخاب شدم^۱ و به این کار دل بستم^۲. در این کار شو و شور فراوان از خود نشان دادم و دریافتم^۳ که آموزشِ شعلی است که در آن بهتر می‌توان به اجتماع و به مردم خدمت کرد. چه خدمتی بهتر از اینکه کودکان را خوب تربیت کنیم^۴ و از آنها انسانهای مفید و فداکاری بسازیم؟

پس از مدتی، برای اینکه فعالیت‌های فرهنگی را در میهن خود ادامه دهم، به ایران آمدم. ابتدا در شهر مرند اقامت گزیدم^۵ و در مدرسه‌های این شهر به معلمی پرداختم. سپس به تبریز رفتم. من که در شعلهٔ فروزانِ خدمت به مردم و میهن می‌سوختم، دریافتم که کودکان تبریز پیش از رفتن به مدرسه یا در کوچه و بازار سرگردانند و یا آتشِ دُش و قریحهٔ آنها در گنج خانه‌ها خاموش می‌شود.^۶ به این فکر افتادم که در تبریز کودکانی دایر کنم. به اندیشهٔ خود جامهٔ عمل پوشانیدم^۷. این نخستین کودکانی بود که در ایران دایر شد.^۸ کودکان را «باغچهٔ اطفال» نامیدم.^۹

در همان روزهای نخست که کودکان را دایر کرده بودم،^{۱۰} مادری کودکِ کرولالِ خود را به باغچهٔ اطفال آورد. مدرسه‌های دیگر این کودک را پذیرفته بودند. زیرا نه تنها در این مدرسه‌ها نمی‌توانستند به کودک کرولال خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

مادرِ کودکِ ما من در دل کرد^{۱۱} و گفت: فرزندم کرولال است و دلش می‌خواهد به مدرسه برود اما در هیچ مدرسه‌ای او را نمی‌پذیرند.

تا آن هنگام کسی در ایران به فکرِ کودکانِ کرولال نیفتاده بود و عم آسان را

۱ انتخاب شدن to be chosen ۲ دل بستن (to) to become attached ۳ دریاضان to find out, to perceive
۴ تربیت کردن to educate, to train ۵ اقامت گزیدن to dwell, to reside ۶ خاموش شدن to become extinct
۷ جامه عمل پوشانیدن / بساییدن (to) to materialize A دایر شدن to be established, to be set up
۸ نامیدن to name ۹-۱۰ دایر کردن to set up, to establish ۱۱ دودِ دل کردن (to) to pour out one's heart (to)

بودند. می‌اندیشیدم. با آفکارِ کودکانِ خود، راههای تازه‌ای برای بهتر درس خواندن، برای بهتر ریستن و برای سامان بخشیدن^۱ به زندگی تیره‌بختان^۲ جستجو می‌کردم.^۳ در یکی از شبها، اندیشه‌های خود را به صورتِ شعری در آوردم.^۴ برای اینکه در جستجوی هداد و کاغذ چراغی روشن نکنم و کسی را بیدار ننمایم، با قطعه زغالی آن شهر را بر دیوار نوشتم. بامداد فردا، این کار جنجالی برپا کرد^۵ و اگر مادر برگم وساطت نمی‌کرد^۶ کُتکِ سختی می‌خوردم.^۷

در آن هنگام هنوز مدرسه‌هایی به سبکِ جدید و امروزی تأسیس نشده بود. من مانند کودکانِ دیگر در مکتبِ درس می‌خواندم. مکتب، اتاقی بود بزرگ که همه شاگردان گرداگرد آن روی زمین می‌نشستند و درس می‌خواندند.

پس از آنکه دورهٔ مکتب را به پایان رسانیدم،^۸ مدتی نزد پدرم کار کردم تا حرفة او را بیاموزم.^۹ پدرم که اُستادِ عسکریِ بتا نام داشت از شهر اُرومیه، به دنبال کار، به ایروان — شهری در قفقاز — رفته بود. پدرم در ساختن طاق مسجد و گچ‌بری اُستاد بود. اما در همهٔ ماههای سال نمی‌توانست به کارِ بتائی بپردازد. در زمستانهای سرد و طولانی قفقاز، کارِ بتائی ناچار تعطیل می‌شد.^{۱۰} آنوقت پدرم به قنّادی می‌پرداخت و از این راه خانوادهٔ خود را اداره می‌کرد اما قنّادی رُوتق نداشت و زندگی به سختی می‌گذشت.

نزد پدر حرفة بتائی و قنّادی را یاد گرفتم^{۱۱} ولی هیچیک از این کارها، با اینکه در جایِ خود ارزشمند است، طبعِ پُرشور و ذهنِ کُنجکاو مرا ارضای نمی‌کرد.^{۱۲} من که با سختیها بررگ شده بودم^{۱۳} و بادشوارها جَکینه بودند،^{۱۴} می‌خواستم بیشتر بکوشم، پیشرفت کنم^{۱۵} و به خود و دیگران^{۱۶} بهره برسانم.^{۱۷}

۱ سامان بخشیدن / سامان دادن	۲ to seek, to search	۳ فراوردن	۴ to make up, to arrange
۵ وساطت کردن	۶ کُتک خوردن	۷ به نمان	۸ to be beaten
۹ to learn, to complete	۱۰ to learn	۱۱ یاد گرفتن	۱۲ to stop, to come to a standstill
۱۳ to grow up	۱۴ to satisfy	۱۵ بهره رساندن / رساندن	۱۶ to progress
۱۷ to benefit			

کودکان دیگر، امتحان دادند و قبول شدند آری من به تنها کودکانِ کرولال را نگاه داشتم بلکه به آنها خواندن و نوشتن و حرف زدن را هم آموختم

روزی که این سه کودک کرولال در تشریح امتحان می دادند، حیات و ساه مدرسه تشریح از مردمی بود که به تماشا می خواندن و نوشتن و حرف زدن این کودکان آمده بودند برای آنان ناور گردید بود که کودکانِ کرولال هم نتواند بخواند و نویسد و حرف نبرد آنچه خواندند، خلاصه ای بود از شرحِ زندگیِ قَبَّارِ باغچه بان، مردِ سررگی که با قلبِ رُوش و اندیشه توانای خود در پیچه ای از امید و آرزو را به دسای سیره سپاری از کودکان گنگ و بی زبانِ ایران مار کرد دزد این کودکان را از نگاهِ آنان خواند و با نیرویِ ابتکاری که داشت راهی یافت تا به آنان خواندن و نوشتن و حرف زدن بیامورد رُوشی که او برای حرف زدن کودکانِ کرولال به کار برد، از پیشرفته ترین روشهای آموزش و پرورشِ کرولالهاست

باغچه بان با کوششهای پی گیر خود توانست در تهران مدرسه ای سررگ و ریسای برای کودکانِ کرولال بسازد بر اثرِ رحمت و تلاشهای دهمه دارِ اوست که امروز کودکانِ کرولالی که به مدرسه می روند می توانند بخوانند و نویسد و حرف نبرد

این اسانِ شریف * این دوستِ بررگیِ بچه ها در آذرماه ۱۳۴۵ هجری شمسی درگذشت. سرگذشت او به سببِ سَرْمَشَقِ کسانِ خواهد بود که با دسبِ حالی و با اعتماد و اتکاء به خود با نیرویِ اوست، با تَحْمُلِ سَخْتِها، و با صَر و نردباری می خواهد کارهای بررگ انجام دهد و از این راه به مردم و میهن خود خدمت کسد و حدار را از خود خُشود سازد^۳

۱. امتحان دادن to take an examination قبول شدن to be accepted to pass خُشود ساجد (کردن) to please

* صفت در فارسی به حای اسم به کار می رود و در این صورت جمع به می شود مانند ریسایان (the beautiful) یعنی کسانِ که ریساهند تیره ساجد (the miserable) یعنی آدمهای سیره ساجد سبب سبب (the poor) یعنی آدمهای سمر و سمر * دیگران (other)

می خورد^۱ این کودکان که از مادر، کَر متولد می شوند به طور طبیعی می توانند حرف زدن را بیاموزند در آن زمان آسان از محرومترین افراد اجتماع بودند ذوق و استعدادشان پرورش می یافت^۲ و ردگیشان تا دم مرگ به سیکاری و سیهودگی می گذشت اگر از خانواده های بی یار بودند سربار خانواده می شدند و اگر از یارمندان^۳ و بی بضاعتان^۴ بودند به گدائی می افتادند.

من معتقد^۵ بودم که معلّم باید مابعدِ شمعِ فروزان باشد یعنی حوله سوزد و به دیگران، حواهِ توانگر و خواه بی چیر، خواه با استعداد و سالم و حصواهِ ناقص و کم استعداد، یکسان رُوشائی بحد^۶ من بر می خواستم به همه کودکان حتّی آنها که گنگ و بی زبان بودند خواندن و نوشتن بیاموزم

آن روز وقتی که پسرکِ کرولال را در باعجة اطفالِ نگه داشتیم،^۷ اسدیشیدم: «چگونه می توان به کودکی که به می شود و به حرف می زند خواندن و نوشتن آموخت؟» شنیده بودم که کسی در اروپا الفبائی اختراع کرده است^۸ که با آن، کودکانِ کرولال را باسواد می کنند^۹ و به آنان حرف زدن می آموزند ما خود گفتیم: «اگر دیگران چنین کاری کرده اند چرا من نتوانم بکنم؟ مگر به این است که انسان هر کاری را که بخواهد می تواند با سعی و کوشش به انجام رساند؟»^{۱۰} از آن پس شها و رورهای سیاری را در کنارِ ابداعِ الفباِ کرولالها^{۱۱} گذراندم تا به مقصود رسیدم و چند کودکِ کرولالِ دیس را نیز در باعجة اطفال پذیرفتم

تنها چیزی که اولیایِ این کودکان خواسته بودند این بود که آنان را در کودکستان پیشِ بچه های دیگر نگاه دارم.^{۱۲} آنها باور می کردند^{۱۳} که روری قدر بدان کرولالشان خواندن و نوشتن بیاموزند ولی در پایان سالِ تحصیلی، کودکانِ کرولال، مابعدِ همه

۱. عم کسی را خوردن to care for some one ۲. پرورش یافتن to be fostered ۳. مُعتمد بودن to believe in ۴. رُوشائی بخشن to light up ۵. نگه داس: نگاه داس to keep to look after ۶. اختراع کردن to invent ۷. باسواد کردن to make literate ۸. به تمام رساندن to fulfill ۹. باور کردن to believe

طاق	*	سَفَف
اُستاد	*	ماهِر
طولانی	*	دِرَاز
آرِزِشِند	*	با آرِش
نَهره	*	سود، فایده، مَنفَع
آموزگار	*	مُعَلِّم
آموزگاری	*	مُطَلَمی
انتخاب کردن	*	بَرگُزیدن
انتخاب شدن	*	بَرگُزیده شدن
دل بستن (به)	*	عَلَّاقِند شدن (ه)
دَریافتن	*	فَهِمیدن ^۱
اجتماع	*	جامعه
مُفید	*	سودمند
ابتدا	*	أَوَّل، درآغاز
إقامت گُزیدن	*	مَنزول کردن
سَرگردان	*	جِیران
قَرِیحه	*	إِسْتِدَاد
کُنج	*	گوشه
دایر کردن	*	تأسیس کردن
نَر	*	ناشِنُوا
نَهل	*	کُنگ
نَماچِر	*	دَرمَاندِه، ناتوان

* مترادف

کودکانه	*	بچگانه
تصویر	*	عکس
منع کردن	*	بازداشتن
عجت	*	بیهوده، بی فایده، بی نتیجه
پنداشتن	*	تصور کردن
سرگرم	*	مشغول
باری	*	کُمک
تهیه کردن	*	فراهم کردن
فقر	*	بینوائی، بی چیزی، تنگدستی
فقیر	*	بینوا، بی چیز، تنگدست
افکار	*	فکرها، اندیشه‌ها
تیره بخت	*	سیاه بخت، بدبخت
بامداد	*	صبح
جَنجال	*	سرو صدا، غوغا
سَبک	*	رَوش
گرداگرد	*	دُورنادر
حرفه	*	شُغل
آموختن	*	یاد گرفتن
نزد	*	یش
به دُنبال	*	به جُسٹھوی

مُدَاوِم، پیوسته، دامنه‌دار	*	پی گیر
همیشه، پیوسته	*	همواره
اَلْکُو	*	سَرْمَشَق
شَکِیَّاتِی	*	صَر
حوشحال، راضی	*	خُشود

* متضاد

تَسَل	*	مَقَالَ
تشویق کردن (به)	*	مَعَ کردن (ار)
مُفید، سودمند	*	عَبَث
آغار کردن، شروع کردن	*	به پایان رسانیدن
بی آرایش	*	آرِشْمد
ناراضی	*	راضی
عَقَب رفتن	*	پیشرفت کردن
صَرَر، ریا	*	نَهره
دل گداز (ار)	*	دل بستن (به)
مُضِرّ	*	مُفید
مُهاجِرَت کردن (ار)	*	إقامت کردن/ گزیدن (در)
شِتَوَا	*	کَر
ربادار	*	لال
غیر طبعی	*	طبعی
بیازمند	*	بی بیار

افراد *	(فَردها)، آدمها، اِسانها
بی‌یار *	مُرَقَّه
بیارمند *	مُحتاح
بی‌بصاعت *	فقیر، مُحتاح، بی‌چیر
مُعتَقِد بودن *	عَقیده داشتن
حواه حواد *	چه . چه ^۲
تَوانگر *	پولدار، مُرَقَّه، ثروتمند
سالم *	تَندرُست
ناقص *	مَعلول
یکسان *	تَراَر، هَماند
روشنائی *	روشنی، نور
به احاطه رساندن *	به پایان رساندن، احاطه داد
اِبداع *	اِحتراع
احتراع کردن *	ابداع کردن
لَریِر *	پُر
حُلاصه *	مُحتَصِر
قَلَب *	دِل
تَوانا *	بیرومند
تیره *	تاریک، سیاه
آمورِش *	تعلیم
پَرورِش *	تَریَت

الف - در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها مترادف آن را به کار برید:

۱. آنکار و رفتارِ کودکانِ او، که لریز از ذوق و قریحه بود، همواره سَرْمَشَقِ کودکانِ همسایه او بود.

۲. باغچه‌بان در کودکی حرفه پدرش را آموخت، ولی بعدنهایی کاری بود که برای اجتماع مفیدتر باشد.

۳. او به درستی دریافته بود که افرادِ گروالال محرومترین انسانها هستند.

۴. باغچه‌بان ابتدا در شهر مَرند اقامت گزید. سپس به تبریز رفت و در آنجا کودستانی دایر کرد.

۵. او به یاری اندیشه نیرومند و هوش فراوان و کوشش پی گیر توانست الفبائی برای با سواد کردنِ کودکانِ ناشنوا و گنگ اختراع کند.

۶. در نظر او همه کودکان، خواه توانگر و خواه بی بضاعت، خواه سالم و خواه ناقص، یکسان بودند.

۷. سبک تدریس باغچه‌بان از پیشرفته‌ترین روشهای آموزش و پرورش به شمار می‌رود.

۸. پیش از باغچه‌بان، گروالالها یا در کوچه و بازار سرگردان بودند و یا در کُنج خانها به زندگی تیره خود می‌اندیشیدند.

۹. پیوسته در اندیشه انسانهای تیره‌بخت و عاجز بود و سرانجام مرقّق شد دنیای تاریک آنان را روشن کند.

۱۰. باغچه‌بان به شغل شریفِ معلّمی دل بست زیرا معتقد بود که معلّم مانند شمع می‌سوزد و به دیگران روشنائی می‌بخشد.

بی یصاع	۵	برو محمد
توانگر	۶	در بی چیز
با استعداد	۷	در استعداد
سالم	۸	در معلول
یکسار	۹	در رت
باسواد	۱۰	در سرد
قبول شد	۱۱	در سس (در)
توانا	۱۲	در و
تیر	۱۳	در سس
پیشرو	۱۴	در سس مانده
هموار	۱۵	در سس مانده

پسر	+ ے ک	←	پسرک
دختر	+ ے ک	←	دخترک
اتاق	+ ے ک	←	اتاقک
دریا	+ چه	←	دریاچه
باغ	+ چه	←	باغچه
کتاب	+ چه	←	کتابچه
در	+ چه	←	دریچه ^۲

آن روز پسرکِ کرولال را در باغچهٔ اطفال نگه داشتیم
 حبابِ باغچه‌بان دریچه‌ای از امید به جهانِ تیرهٔ کودکانِ گنگ و بی‌زبان گشود
 دخترکِ بیچاره که از ترس رنگش پریده بود، به شدت گریه می‌کرد
 در گوشهٔ سَمِ چپِ حیاط، یک اتاقکِ چوبی دیده می‌شد
 دریایِ حرَرِ بزرگترین دریایچهٔ رویِ زمینِ اسب

^۱ «چه، ے ک» پسوند تصغیر (diminutive suffix) هندی که معنی «کوچکی» (smallness) را بیان می‌کند مثلاً پسرک به معنی پسر کوچک، اتاقک به معنی اتاق کوچک، باغچه به معنی باغ کوچک، کتابچه به معنی کتاب کوچک، دریاچه به معنی دریا کوچک است.
^۲ «چه» (iche-) صوری از «چه» است که معطایا واژه «در» (door) می‌آید.
 حرکت می‌دهی دختر کوچک دوست داری

ب - نه های هر یک از واژه‌ها متضاد آن را نه کار ببرید:

۱۱. پدرش او را از کارهای عَبت و بی‌ارزش منع می‌کرد.
۱۲. بدون شک یک دانش‌آموز بااستعداد و فعال در امتحان قبول می‌شود.
۱۳. شما رنگهای روشن را بیشتر از رنگهای تیره دوست دارید.
۱۴. او به آسانی نمی‌تواند به چیزی دل ببندد.
۱۵. آیا کشور شما از کشورهای پیشرفته است یا از کشورهای عقب مانده؟
۱۶. او فردی بی‌بضاعت ولی بااستعداد است.
۱۷. مردم کشورهای پیشرفته اغلب باسه‌ادند.
۱۸. باید به شما بگویم که پسران در درسهای خود پیشرفت کرده است و من از او راضی هستم.
۱۹. او همواره سعی می‌کرد به دیگران بهره برساند.
۲۰. آیا رفتار او به نظر شما طبیعی است؟

الف - اگر + ماضی نقلی (مثب / منفی)، چرا^۲ + حال التزامی (منفی / مثبت)^۳
 اگر دیگران چنین کاری کرده‌اند^۴، چرا شما نکید^۵؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا شما نکید^۶؟

ب - اگر + ماضی نقلی (مثب / منفی)، چرا + ماضی نقلی (منفی / مثبت)^۷
 اگر دیگران چنین کاری کرده‌اند، چرا شما نکرده‌اید^۸؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا شما نکرده‌اید^۹؟

پ - اگر + ماضی التزامی (مثب / منفی)، چرا + حال التزامی (منفی / مثبت)
 اگر دیگران چنین کاری کرده باشند^{۱۰}، چرا شما نکنید^{۱۱}؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده باشد، چرا شما نکنید^{۱۲}؟

ت - اگر + حال اخباری (مثب / منفی)، چرا + حال اخباری (منفی / مثبت)
 اگر دیگران چنین کاری می‌کنند^{۱۳}، چرا شما نمی‌کنید^{۱۴}؟
 اگر هیچکس چنین کاری نمی‌کند، چرا شما نمی‌کنید^{۱۵}؟

۱. ک ۲ ص ۱۵۸ و رفا ۳ ص ۴۲ ۲. معمولاً «ل» را «چرا» و «س» (then) می‌آید مثلاً «چرا شما نکید»
 ۳. وقوع فعل حتمی است می‌کارند شده است ۴. می‌نماید می‌دارد که این کار را انجام دهد ۵. می‌نماید
 ۶. می‌نماید می‌کرده است ۷. وقوع فعل حتمی است می‌نماید می‌کرده است ۸. می‌نماید می‌کرده است ۹. می‌نماید
 ۱۰. می‌نماید می‌کرده است ۱۱. می‌نماید می‌کرده است ۱۲. می‌نماید می‌کرده است ۱۳. می‌نماید می‌کرده است
 ۱۴. می‌نماید می‌کرده است ۱۵. می‌نماید می‌کرده است

الف - هریک از واژه‌های زیر را در یک جمله به کار ببرید:

باغچه، دفترچه، کتابچه، دریچه، قالیچه، صندوقچه، تُرُیچه، پیازچه، مورچه، دریاچه، دخترک، اتاقک، مُرغک، جوانک، پسرک، پُلفُک^۱

ب - جمله‌های زیر را منفی کنید:

۱. او به نقاشی عشق می‌ورزید.
۲. پدر او مدادهایش را دور انداخت.
۳. شبها من بیدار می‌ماندم.
۴. این کار سروصدای زیادی برپا کرد.
۵. شما دورهٔ دبیرستان را به پایان رسانیدید.
۶. او حرفهٔ قنّادی را نزد پدرش یاد گرفته بود.
۷. ما به کار معلّمی دل بسته‌ایم.
۸. برای اینکه فعالیت‌های فرهنگی را در کشور خود ادامه دهم به ایران آمدم.
۹. او به اندیشهٔ خود جامعهٔ عَمَل پوشانده است.
۱۰. آنها کودکانی در این شهر دایر کرده بودند.
۱۱. صدای او را شنیده بودم.
۱۲. شاگردان سرگرم امتحان دادن هستند.
۱۳. من آن کار را به انجام خواهم رسانید.
۱۴. آیا او این کودک بیچاره را در خانهٔ خود نگه خواهد داشت؟
۱۵. اگر پسر من در امتحان قبول شود به او حلّهٔ خدایم داد.

¹ This is a eupathic word equivalent to "poor boy" in English. See Arts 2, p. 62

جمله‌های زیر را با استفاده از «تنها» باربویسی کنید.

مثال ۱ - «من فقط انگلیسی می‌دانم.»

تنها زبانی که من می‌دانم انگلیسی است

«او هیچ زبانی جز فارسی نمی‌دانست»

تنها زبانی که او می‌دانست فارسی بود.

۱ او فقط گلابی را دوست دارد

۲ شما، همه می‌خواهند ولی من بیدار می‌مانم

۳ حنّار با عچه‌ها هیچ حرفه‌ای بحر معلّمی را دوست نداشت

۴ از میان تمام شاگردان فقط محمود قبول شده است.

۵ من در آن شهر هیچکس خُر آفای حُسیبی را نمی‌شناختم

۶ همه عدا حورده اند جز برادر شما

۷ او فقط نام خانواده‌اش را به پلیس گفت.

۸ ما فقط می‌توانیم رانندگی بکنیم.

۹ آنها هیچ‌جا را بحر شهر خودشان دوست ندارند.

۱۰ استاد ما اسم همه دانش‌جویان را می‌دانست بحر اسم من

مثال ۲ - «ار من فقط خواسته بود که کودکان کرولال را در کودکستان

بگه دارم»

تنها چیزی که ار من خواسته بود این بود که کودکان کرولال

را در کودکستان بگه دارم.

تنها چیزی که ار من خواسته بودند نگهداری کودکان کرولال در

کودکستان بود.

با واژه‌های داخل پرانتز جمله شرطی بسازید

مثال: (کار، دیگران، چُنیس، من، «کردن»)

(ار بُوعِ الف) اگر دیگران چنیس کاری کرده‌اند، چرا من نکنم؟
اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا من بکنم؟

- ۱ (ار بُوعِ الف) (کارمندان، همه، اداره، «رفتن»، نه، ما)
- ۲ (ار بُوعِ ب) (کودکان، حرف زدن، این کودک، «یادگرفتن»، کرولال)
- ۳ (ار بُوعِ پ) (کرولالها، «باسواد شدن»، من، کرولال، برادر، تمام)
- ۴ (ار بُوعِ ت) (خدمتِ سربازی، «رفتن»، خوانان، همه، نه، شما)
- ۵ (ار بُوعِ ج) (تمام، امتحان، در، «قبول شدن»، شاگردان، حسن)
- ۶ (ار بُوعِ ث) (دانشجویان، سیگار، «کشیدن»، استاد، کلاس، در)
- ۷ (ار بُوعِ پ) (پسرم، «پیرور شن»، مُسابقه، در، «دادن»، حایره، او، نه)
- ۸ (ار بُوعِ پ) (دوا، «کشف شدن»، سرطان، بیمار، این، «معالجه شدن»)
- ۹ (ار بُوعِ ث) (سیگار، «بودن»، خوب، شما، «کشیدن»)
- ۱۰ (ار بُوعِ الف) (همه، «کمک کردن»، او، نه، مردم، دوستاش)

الف - هر یک از دو حملهٔ زیر را با استفاده از «مگر نه ایس اس که پس چرا» به

صورت یک حمله بسویید

مثال: شما دوست او هستید شما او را راهمائی می‌کید

مگر نه این است که شما دوست او هستید، پس چرا او را راهمائی

نمی‌کید؟

۱. فریده مادر این بچه است. فریده احساسی مسئولیت می‌دند

۲. هر مشکلی را با فکر کردن می‌توان حل کرد شما برای حل مشکل خود فکر نمی‌کید

۳. کوشش کلید پیروزی است شما همیشه در خانه نشسته‌اید

۴. آقای حمیدی رئیس این اداره است او هر روز دیر به اداره می‌آید

۵. پدر بهترین دوست فرید است تو به حرفهای پدرت توجه نکردی

ب - حمله‌های زیر را با استفاده از «مگر» به صورت پرشی بسویید

مثال: «شما گفتید که فردا به دیدن او خواهید رفت»

مگر شما نگفتید که فردا به دیدن او خواهید رفت؟

«میان حیوانات دشمنی وجود ندارد»

مگر میان حیوانات دشمنی وجود دارد؟

۶. پدر ناعجه‌مان مدادهای او را شکست و دور انداخت

۷. مدرسه‌های دیگر این کودک را نمی‌پذیرد

۸. کودکان کرولال از محرومترین افراد اجتماع هستند

۹. ناعجه‌مان القای کرولالها را اختراع کرد

۱۰. تا آن هنگام کسی دربارهٔ کودکان کرولال فکر نکرده بود

۱۱. او از من فقط خواهش کرد که مقاله‌اش را بحوام.
۱۲. کودکان کرولال فقط دلشان می‌خواهد حرف بزند.
۱۳. من فقط آرو دارم که پسر ازدواج کند
۱۴. من فقط می‌توام کتاب نویسم و درس بدهم.
۱۵. حَبَّار باغچه‌بان فقط می‌خواست که به مردم کمک کند.

تمرین هشتاد و ششم

حمله‌های ریر را با استفاده از «نه تنها... بلکه» به صورت یک حمله بسویید

مثال: به کودکان کرولال نمی‌توانستند خواندن و نوشتن بیاموزد

از نگهداری کودکان کرولال عاجز بودند.

به کودکان کرولال نه تنها نمی‌توانستند خواندن و نوشتن بیاموزد

بلکه از نگهداری آنها نیز عاجز بودند.

۱. استعداد کرولالها پرورش نمی‌یافت. ردگی آنها تا هنگام مرگ به یهودگی می‌گذشت

۲. باغچه‌بان به مردم خدمت کرد. او خدا را از خود خشود ساخت

۳. کرولالها باسواد شدند. کرولالها حرف ردن را یاد گرفتند.

۴. باغچه‌بان به کودکان زباندار درس می‌داد. او به کودکان لال هم درس می‌داد.

۵. فیل ستمگر لانه چند گنجشک را ویران کرد. فیل چند جوجه گنجشک را هم گشت.

۶. دکتر احمدی یک پرشک خوب است. او انسانی فداکار است.

۷. همکار من فعال است. او مردی مهربان است.

۸. شما به من کمک کردید. شما جان مرا نجات دادید.

۹. رازی بیمارستان شهری را اداره می‌کرد. او بیماران را نیز معالجه می‌نمود.

۱۰. معلم من مرد دانشمندی است. او نویسنده‌ای تواناست.

حوردن ← حورانیدن / حوراندن

رسیدن ← رسانیدن / رساندن

پوشیدن ← پوشانیدن / پوشاندن

نشستن ← نشاندن / نشانیدن

به این حمله‌ها توجه کنید

«او عدايش را حورد»

من عدايش را به او حورايديم = من سَت شدم که او عدايش را بخورد

«نامه به من رسيد»

او نامه را به من رساند = او باعث شد که نامه به من رسد

«بچه اين لباس را مي پوشد»

مادر اين لباس را به بچه مي پوشاند = مادر باعث مي شود که بچه لباس را بپوشد

«علي روي آن صدي شسته بود»

شما علي را روي آن صدمي نشانده بوديد = شما باعث شده بوديد که علي روي آن صدمي بشيند

۱ فعل سببی (Causative verb) دو فاعل دارد: الف فاعل واقعی (actual doer) که فعل را انجام می‌دهد و ب فاعل سببی که

سبب انجام فعل می‌شود. یعنی فاعل واقعی را دور می‌کند تا کار را انجام دهد مثلاً در جمله «علي حسن را سرش حاش نشانده» و حسن فاعل واقعی است و فعل «نشانده» را انجام داده است، و «علي» فاعل سببی است و سر استی انجام کار «نشانده» است یعنی «حسن» را وادار

کرده است که بشیند. توجه کنید که فعل سببی مربوط به فاعل سببی است نه فاعل واقعی

فعل سببی با اضافه کردن «آن/آنی» (An/Ani) در داخل مصدر به دست می‌آید مانند سحر به سحرانده. فقط بعضی از فعلها را می‌توان

به فعل سببی تبدیل کرد

همه افعال سببی معنوی هستند و بارش می‌توان آنها را به صورت مجهول درآورد مثلاً حسن سرش حاش نشانده شد

حمله‌های ریر را به صورت مجهول^۱ بارنویسی کنید

مثال: «مردم نقاشی را کاری عَثّ می‌پنداشتند»

نقاشی کاری عَثّ پنداشته می‌شد.

«پدرم مرا از نقاشی منع کرده بود».

من از نقاشی منع شده بودم.

۱. باغچه‌بان راه تاره‌ای را برای نجات کودکان کرولال پیدا کرده است.
۲. من آن شعر را بر روی دیوار بو شتم.
۳. باغچه‌بان بحستین کودکان را در حدودِ شصت سال پیش دایر کرد.
۴. او شما را برای شُغلیِ آمورگاری انتخاب نخواهد کرد.
۵. چند کودک کرولال را نیز در مدرسه پذیرفتم.
۶. القای کرولالها در بچه‌ای از اُمید را به دیبای تیره کرولالها بار کرد.
۷. علاوه بر کودکان، باغچه‌بان مدرسه‌ای بزرگ و رِیبا برای کودکان کرولال تأسیس کرد
۸. شما با این کار، خدا را هم راصی کرده‌اید.
۹. او این کارِ بزرگ را با دستِ حالی انجام داد
۱۰. من دردِ آن کودکِ بی‌گناه را در نگاهش می‌خواندم.

۱۴ مهمانان پیر و مهمانان جوان از مهمانی لذت بردند

۱۵ در نظر یک پزشک، بیماران قدرتمند و بیماران ضعیف یکسانند

ح- هریک از دو جمله را با استفاده از « هم ... هم ... نه ... نه ... » به صورت زیر مازبوسی کنید.

مثال: «این کودک می بیند این کودک می شود»

این کودک هم می بیند و هم می شود

این کودک نه می بیند و نه می شود

۱۶ رضا شوهر پروین است. رضا پسر عمه پروین است.

۱۷ شما همکار خوبی برای من هستید. شما پدر مهربانی برای بچه هایتان هستید

۱۸. من سال آینده به چین می روم سال آینده به ژاپن می روم

۱۹. این بچه شیر می خورد این بچه می تواند بخواند.

۲۰. امسال میوه فراوان است امسال میوه ارزان است

۲۱. بعضی از شاگردان، خوب درس می خوانند بعضی از شاگردان، خوب ناری

می کنند

۲۲ دکتر صفا بیمارستان را خوب اداره می کند. او بیماران را معالجه می کند. او کتاب

می نویسد

الف - جمله‌های زیر را با استفاده از «فعل سببی» باربوسی کنید

مثال: برگهای خشک می‌سوزند. (من)

من برگهای خشک را می‌سوزانم.

۱. دورهٔ مکتب به پایان رسید. (باغچه‌بان)
۲. شاگردان روی زمین پی‌نشتند. (معلم)
۳. زندگی به یهودگی پی‌گذشت. (کودکان کرولال)
۴. روزهای بسیاری در کار اختراع الفبا گذشت. (من)
۵. این کار به آسانی به اتمام نرسیده است (شما)
۶. با تأسیس بیمارستان شهرری به مردم بهرهٔ فراوان رسید. (رازی)
۷. اندیشه‌های من حامهٔ عمل پوشیدند. (باغچه‌بان)
۸. بچه‌ها سَرِ ساعتِ نه می‌خوابند. (مادر)
۹. مدتی از عمرِ او در زندان خواهد گذشت. (او)
۱۰. شاگردان معمولاً از رد شدن در امتحان می‌ترسند. (آموزگاران)

ب. جمله‌های زیر را با استفاده از « خواه . خواه » باربوسی کنید

مثال: شاگردانِ توانگر و شاگردانِ بی‌چیز در نظر معلم یکسان هستند

همهٔ شاگردان، خواه توانگر و خواه بی‌چیز، در نظر معلم یکسان

هستند.

۱۱. بچه‌های با استعداد و بچه‌های کم استعداد باید بتوانند به مدرسه بروند.
۱۲. افرادِ سالم و افرادِ ناقص می‌توانند در جامعه مفید باشند.
۱۳. مردم ثروتمند و مردم فقیر در مقابل قانون مساوی هستند.

۳۱.۲. اسم + گر ← صفتِ فاعلی^۱

ستم + گر ← ستمگر

حبله + گر ← حبله‌گر

کیمیا + گر ← کیمیاگر

توان + گر ← توانگر

فیل ستمگر لانه گجشکان را ویران کرد.

رویاة حبله‌گر دست از فریب دادنِ حروس برداشت

مردِ کیمیاگر مشغولِ آزمایشهای کیمیاگری بود.

معلم باید به همه، حواه توانگر و حواه بی‌چیر، کمک کند

۱. بعضی از اسامی با حرف «گر» صفت فاعلی می‌سازد این صفت دومعی دارد الف به معنی فاعلی که نازی را یاد احم می‌دهد مثلاً ستمگر می‌کسی که زیاد می‌کند و ناحله‌گر می‌کسی که زیاد حله می‌کند. ب. معنی حرفه و شغل، مثلاً کیمیاگر می‌کسی که کار با شعله کیمیاگری است. ناآهنگر (blacksmith) می‌کسی که نااهنگ می‌کند. و جادوگر (magician) می‌کسی که کارش جادوگری است.

۱. ۳۱. ستاکِ حال + ان ← صفتِ فاعلی^۱

فُروز + ان ← فُروزان

گُرد + ان ← گُردان

حَد + ان ← خندان

لَرز + ان ← لَرزان

دَرخَش + ان ← دَرخشان

سِتَاب + ان ← سِتَابان

مُعَلِّم مانندِ شمعِ فروزان است.

باغچه‌بان در شعلهٔ فروزانِ خدمت به مردم می‌سوخت.

بعضی از کودکان قبل از رفتن به مدرسه در کوچه و بازار سرگردان هستند.

صمرعلی صوبِ حدانِ مسافرانِ راهِ یاد آورد

برِ لَرزانِ فانوسِ راهِ اُورا روشن می‌کرد.

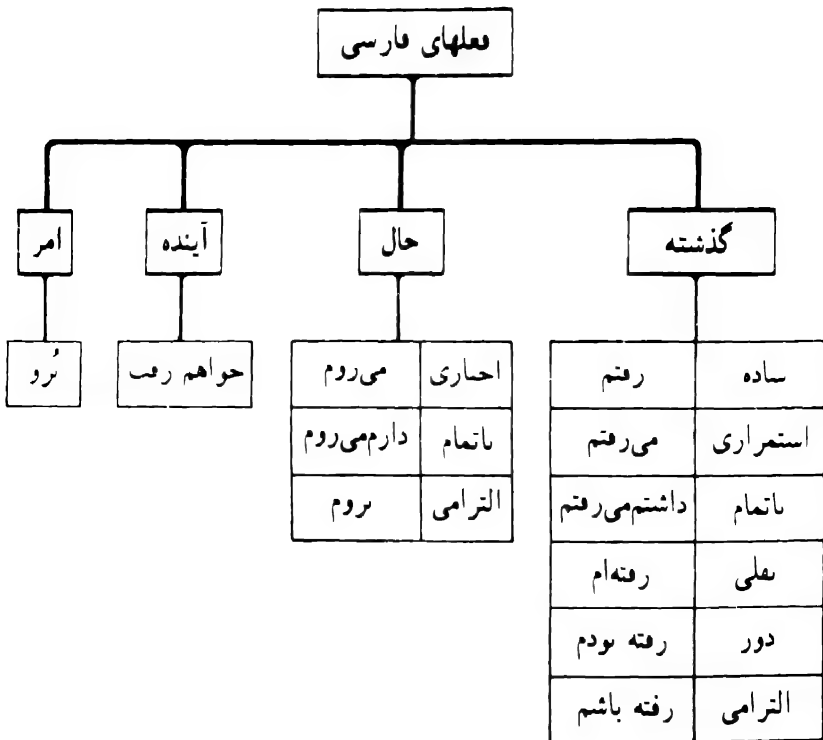
اسان از زمانهای قدیم آرزو داشت به ماهِ روشن و ستارگانِ درخشان برسد.

صیّاد سِتَابان به سوی درخت می‌دوید.

۱ ستاکِ حالِ محیی از صفتها یا پسوند «ان» صفتِ فاعلی (Participial adjective) می‌سازد این صفت به معنی «گسده» (doer) کار یا اصل است مثلاً چشمِ گرِبان به معنی چشمی که می‌گرزند، آتشیِ سوزان به معنی آتشی که می‌سوزاند، شعلهٔ لَرزان به معنی شعله‌ای که می‌لرزد و حرّ آن

دوره

درس سیزدهم



به پُرسشهای زیر به صورت یک حمله کامل پاسخ دهید.

۱. شغل پدر باغچه‌بان چه بود؟
۲. آیا پدر باغچه‌بان نقاشی را دوست داشت؟
۳. چرا پدر باغچه‌بان مدادهای پرش را شکست؟
۴. نام پدر باغچه‌بان چه بود؟
۵. چرا پدر باغچه‌بان به شهر ایروان رفت؟
۶. شغل پدر باغچه‌بان در زمستان چه بود؟
۷. آیا جبار باغچه‌بان حرفه بنائی را دوست داشت؟
۸. سرانجام به چه کاری علاقمند شد؟
۹. چرا باغچه‌بان از قفقاز به ایران برگشت؟
۱۰. اولین کودکستان را در ایران چه کسی تأسیس کرد؟
۱۱. چرا کودکستانِ خود را «باغچه اطفال» نامید؟
۱۲. چه کسی در ایران برای اولین بار به فکر آموزش کودکانِ کرولال افتاد؟
۱۳. باغچه‌بان چه می‌خواست؟
۱۴. باغچه‌بان چه چیزی را اختراع کرد؟
۱۵. کودکانِ کرولال چه چیزی را یاد گرفتند؟

مثال: شما اگر گرسگی، احساس کرده باشید دردِ گرسگان را می‌فهمید.
شما اگر گرسگی را احساس نکرده باشید دردِ گرسگان را نمی‌فهمید.

تمرین نود و چهارم

۱ حالِ احماری فعلِ «تشکر کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار برید

مثال: من از شما به خاطر این کمک تشکر می‌کنم.

او هیچوقت از من تشکر نمی‌کند.

۲ حالِ ناتمام فعلِ «نگاه کردن» را صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: به کجا دارید نگاه می‌کنید؟

تمرین نود و پنجم

۱ حالِ التزامی فعلِ «توجه کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار برید

مثال: اگر به حرفهای او توجه بکنید / کنید خواهید دید که او راست می‌گوید

اگر به حرفهای من توجه نکنید ناراحت می‌شوم.

۲ آینده فعلِ «فراموش کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار برید

مثال: من محبت او را هرگز فراموش نخواهم کرد.

او اسم مرا خیلی زود فراموش خواهد کرد.

۳ امرِ همه فعلهای بالا را صرف کنید، و برای هر کدام یک جمله بسازید

تمرین نودویکم

۱. گذشته ساده فعل «دعوت کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: من او را به ناهار دعوت کردم.

تو مرا به خانهات دعوت نکردی...

۲. گذشته استمراری فعل «یاد گرفتن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید.

تمرین نودودوم

۱. گذشته ناتمام فعل «برگشتن» را صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: داشتم به خانه برمی‌گشتم که با ماشین تصادف کردم.

۲. گذشته نقلی فعل «به پایان رسانیدن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: او کارش را هنوز به پایان نرسانیده است.

مدتی است که کارش را به پایان رسانده است.

تمرین نودوسوم

۱. گذشته دور فعل «آماده کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: وقتی که به خانه رسیدم همسرم ناهار را آماده کرده بود.

وقتی که به خانه رسیدم همسرم هنوز ناهار را آماده نکرده بود.

۲. گذشته التزامی فعل «احساس کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

۲. شما تازه به این شهر آمده‌اید. شما باید خانه‌ای برای خودتان اجاره کنید.
۳. شاگرد درس نمی‌خواند. او بدونِ شک در امتحان مُوقَّع نخواهد شد.
۴. آنها فارسی خوب می‌دانند. آنها می‌توانند از اَشعارِ حافظ لذّت ببرند.
۵. من در زندگی سختی کشیده‌ام. من از مُشکلات نمی‌ترسم.
۶. شما با دُشوارِها جنگیده‌اید. شما چرا باید اُمیدتان را از دست بدهید.
۷. باغچه‌بان با سختیها بزرگ شده بود. او دلش می‌خواست به دیگران خِدْمَت کند.
۸. مرد با شما حرف می‌زد. او یک پسر لال دارد.
۹. گنجشکان خانه‌هایشان خراب شده بود. گنجشکان به فیل ستمگر حمله کردند.
۱. کشور نفتِ فراوان دارد. مردُمش نباید فقیر باشند

تمرین نود و هشتم

حمله‌های زیر را مَحْهول کنید^۱

مثال: او نامه را به ربان فارسی نوشته است.

نامه به زبان فارسی نوشته شده است.

حِیَاط لباس شما را تا فردا آماده خواهد کرد

لباس شما تا فردا آماده خواهد شد.

۱ او به من پیشنهاد کمک کرده است

۲ مادر کودک به من گفت که این بچه کرولال است.

۳ شما به او قول داده‌اید که پسرش را در مدرسه خواهید پذیرفت

۴ این بچه را خوب تربیت کرده‌اند.

۵ از آنها خواستم که به خانه‌شان بروند

۱ یک به آرما ۲. ص ۱۲۶ و آرما ۳ ص ۱۲۹

جمله‌های زیر را با استفاده از «ایکاش / کاش / کاشکی» بارویسی کنید

مثال: جنگ به رودی تمام نخواهد شد.

ایکاش جنگ هرچه رودتر تمام می‌شد/ بشود.

۱. سیل حله‌ها را خراب کرده است.

۲. او دعوت مرا نمی‌پذیرد.

۳. مردم با هم مهربان نیستند.

۴. او به من دروغ گفته بود.

۵. آنها خواهش مرا انجام نخواهند داد.

۶. پدر او در یک تصادف کشته شد.

۷. همه مردم نمی‌تواند خوشبخت باشد.

۸. برادرم همه پولش را بیهوده خرج کرد.

۹. شما هرگز او را نخواهید ساخت.

۱۰. چرا آنها حرف مرا باور نمی‌کنند؟

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «که» موصولی^۱ به صورت یک جمله بارویسی

کنید.

مثال: من سخت تشنه بودم. من تمام آب را نوشیدم.

من که سخت تشنه بودم، تمام آب را نوشیدم.

۱. او به ساعتش نگاه می‌کرد. او گفت: «هنوز نیم ساعت وقت داریم.»

۱ یک به آرم ۲، ص ۱۱۷ و آرم ۳، ص ۱۱۲

هر یک از دو حملهٔ زیر را به صورت شرطی ممکن و ناممکن^۱ مازبوسی کنید.

مثال: شما می‌خواهید. شما می‌توانید فارسی یاد بگیرید.

اگر شما بخواهید، می‌توانید فارسی یاد بگیرید.

اگر شما می‌خواستید، می‌توانستید فارسی یاد بگیرید.

۱. سربازان خوب جنگیدند. سربازان بر دشمن پیروز شدند.
۲. شما به موقع می‌آئید. می‌توانیم کمی با هم صحبت کنیم.
۳. او دیر نیامد. او می‌تواند با قطار ساعت ۵ برود.
۴. بیماران به موقع به پزشک مراجعه خواهند کرد. آنها معالجه می‌شوند.
۵. تو زود به خانه برگشتی. ما با هم غذا می‌خوریم.
۶. به کودکان فقیر توجه می‌شود. آنها پیشرفت زیادی می‌کنند.
۷. کودکان را خوب تربیت کرده‌ایم. آنها افراد مفیدی برای اجتماع شده‌اند.
۸. مردم با هم متحد هستند. هیچ دشمنی بر آنها پیروز نشده بود.
۹. بانک به من وام می‌دهد. من توانستم خانه‌ای برای خودم بخرم.
۱۰. شما دویست و پنجاه تومان به او قرض دادید. او خوشحال می‌شود.

۱. مک به آرما ۲، ص ۱۵۸ و آرما ۳، ص ۴۲

۶. آنها از من تشکر کرده‌اند.
۷. من این کتاب را برای خارجی‌ان نوشته بودم.
۸. او کارش را دیروز شروع کرد.
۹. او نشانی خانهاش را به پلیس نداده است.
۱۰. مردم نام او را هرگز فراموش نخواهند کرد.

تمرین نودونهم

- جمله‌های زیر را به صورت نقل قول غیر مستقیم^۱ بازنویسی کنید.
- مثال: «من کودکی کنجکاو و فعال بودم»
 او گفت که کودکی کنجکاو و فعال بوده است.
۱. شبها، وقتی که همه می‌خوابیدند، من بیدار می‌ماندم.
 ۲. اندیشه‌هایم را به صورت شعر درآوردم.
 ۳. پدرم بنائی ماهر بود.
 ۴. من تا آخر عمر دست از فعالیت‌های فرهنگی نخواهم کشید.
 ۵. شاگردان روی زمین می‌نشستند و درس می‌خواندند.
 ۶. پسرم دلش می‌خواهد به مدرسه برود.
 ۷. چند روز است که علی را ندیده‌ام.
 ۸. دیروز حال مادرم خوب بود.
 ۹. علی حرف‌های مرا باور نمی‌کند.
 ۱۰. در آن هنگام هنوز مدرسه به سبک امروزی تأسیس نشده بود.

۱. تک به آرما ۲، ص ۱۶۹

تمرین دوم

۱. اکنون خورشید دیرتر طلوع می‌کند
۲. در فصل پاییز شبها کم‌کم بلندتر / درازتر می‌شود
۳. میوه‌های پاییزی، نارس / کال و دمرّه نیستند
۴. در فصل پاییز، شاحه‌های درختان سبک و کم‌بار هستند
۵. گُلِ مریم رشت نیست
۶. در فصل پاییز، میوه‌های نارس / کال و دمرّه کمیاب‌تر
۷. پایانِ بلند شدن / دراز شدنِ روزها ماهِ مهر و آغازِ آن ماهِ دی است
۸. ماهِ مهر، آخرین ماهِ پاییز است
۹. شروع / آغازِ فصلِ حرا، آخرین روزِ ماهِ دی است
۱۰. عصرِ پنج‌شنبه بعضی از معاره‌ها سته‌اند و برخی بار هستند
۱۱. خبرهٔ اصفهان پیش از / قبل از سیبِ حراسان و پس از / بعد از انارِ ساوه به بازار می‌آید.

تمرین سوم

۱. در فصل پاییز، شب بلندتر / درازتر از روز است.
۲. حیر. در ماهِ مهر برگِ درختان بعضی ریزد، برخی نارنجی و بعضی دیگر قرمز هستند / می‌شوند.
۳. مدرسه‌ها در ماهِ مهر شروع / آغاز به کار می‌کند
۴. آسمانِ آبی یعنی رنگِ آسمانِ مانند / مثلِ رنگِ آب، آبی است
۵. باغچه‌ها در ماهِ مهر میوه‌ها را می‌چینند.
۶. خیر. در فصلِ خزان گلهایی ماسد گُلِ مریم و گُلِ داوودی فراوان / زیاد است

کلید تمرینها

تمرین یکم

۱. باد خزانِ ابرها را به این سو / سمت و آن سو / سمت می‌برد.
۲. برگ درختها خرده‌خرده رنگِ جدیدی / نُوی پیدا می‌کند.
۳. حالا موقعِ هنگامِ آن است که باغبانها شاخه‌های پرمیوه درختان را سبک کنند
۴. برخی از برگها زرد و بعضی نارنجی و برخی دیگر سرخ می‌شوند.
۵. باغبانها بعد از چیدنِ میوه‌ها آنها را به بازار می‌برند.
۶. حالا وقتِ / موقعِ چیدنِ انگورِ طلایی و سیبِ قرمز است.
۷. ماه مهرِ موقعِ باز شدنِ مدرسه‌ها و آغازِ کار و تلاشِ شاگردانِ / شاگردهایِ مدرسه است.
۸. نخستین ماهِ خزان، ماهِ مهر است.
۹. انگورِ طلایی مثلِ طلا زرد است.
۱۰. در فصلِ زمستان، شبِ درازتر از روز است.

۳. جمعه آخرین روزِ هفته است.
۴. اردی بهشت چندمین ماهِ بهار است؟
۵. شما چندمین فرزندِ خانواده هستید؟
۶. آمریکا چهارمین کشورِ دنیا از لحاظِ جمعیت است.
۷. شوروی دومین کشورِ از لحاظِ جمعیت و اوّلین کشورِ از لحاظِ مساحت است.
۸. سومین دُورِ مسابقه‌های تنیسِ روّی سوّم دی است.
۹. اوّلین روزِ سالِ ایرانی روّی اوّلِ فروردین است.
۱۰. آخرین روزِ سالِ مسیحی روّی آخرِ دسامبر است.

تمرین هفتم

حالِ اخباری	گذشته ساده		
می‌ریزم	ریختم	می‌چینم	چیدم
می‌ریزی	ریختی	می‌چینی	چیدی
می‌ریزد	ریخت	می‌چیند	چید
می‌ریزیم	ریختیم	می‌چینیم	چیدیم
می‌ریزند	ریختید	می‌چینید	چیدید
می‌ریزند	ریختند	می‌چینند	چیدند

حالِ اخباری	حالِ التزامی		
خبر می‌دهم	حرف بدهم	سبک می‌کم	سبک بکنم
خبر می‌دهی	خبر بدهی	سبک می‌کنی	سبک بکنی

۷. از تغییر رنگِ برگها و کوتاه شدنِ روزها می‌فهمیم که پاییز آمده است.

۸. سیب، خربزه، انگور و انار در فصل پاییز فراوان / زیاد است.

۹. در ماهِ مهر، گاهی لگنه‌های ابر در آسمان دیده می‌شود. در ماهِ مهر، ابر در آسمان کم است.

۱۰. خیر در ماهِ مهر / در اولین ماهِ پاییز، گاهی چند قطره باران می‌بارد. در ماهِ مهر باران کم می‌بارد.

۱۱. باغیانها میوه‌ها را از درخت می‌چینند.

تمرین چهارم

مردان، زنان، پسران، دختران، شوهران، همسران، برادران، خواهران، پدران، مادران
زندگان، مُردگان، مرغان، بويسندگان، خوانندگان، جوانان، پیران، سربازان، افسران
پربدگان، تشنگان، گرسنگان، اینان، آنان، چشمان، دستان، گسان، فرزندان، دلیران
مردمان، اسیران، شهیدان، کوتراں، پیغمبران، همراهان، دانشجویان، همسایگان، اسبان
آقایان.

تمرین پنجم

۱. ظرفِ سی / مسین ۲. گوشوارهٔ زرین ۳. لباسِ پشمی / پشمین ۴. پیراهنِ چرکیز
۵. سخنرانیِ آتشین ۶. شیشهٔ رنگی / رنگین.

تمرین ششم

۱. هزارمین سالگردِ ابن‌سینا.
۲. بهمن دومین ماه زمستان است.

تمرین نهم

۱. کبوترایی که متفرّق / پراکنده و باهم آهنگ پرواز می کردند به تدریج / کم کم در آسمان پدیدار شدند
۲. امروز شهر ناآرام / شلوغ بود و هیچیک از مردم / هیچکس به سر کار خود نرفت
۳. آدم نادان / احمق و ناآگاه / غافل همیشه در دام می افتد
۴. مردم از حرفِ ناحق / نادرست بدشان می آید
۵. موش که کبوتران را آزاد دید شاد / خوشحال به لایه خود برگشت
۶. کبوتری که آهسته / یواش بال می زد یواش / آهسته خود را به بالای درخت رسانید.
۷. طوفی که از قدیم با موش دشمن بود دلش می خواست او را گرفتار / اسیر / دربند و عمگین بسید.
۸. کبوترهای سیر دانه ها را محو کردند.
۹. «اسارت / گرفتاری» و «آرادی» متضاد یکدیگرند
۱۰. «آرادی» متضاد با «اسارت / گرفتاری» و مترادف با «رهایی» است

تمرین دهم

۱. کبوتران پس از مدتی در کنار جوی آبی نشستند
۲. اگر متحد شویم می توانیم بحال پیدا کنیم
۳. کبوترها از آرادی و بازی در آسمان لذت می بردند
۴. یکی از کبوتران بالهای خود را باز کرد تا پرواز کند ولی نتوانست.
۵. کبوتران خود را به پایینی درخت رسانیدند
۶. صیاد که در کمین نشسته بود به سوی آنان شتافت
۷. کبوتران با هم قرار گذاشتند که اشتباه خود را دیگر تکرار نکنند

سبک بکند	سبک می کند	حبر بدهد	حبر می دهد
سبک نکنیم	سبک می کنیم	حبر بدهیم	حبر می دهیم
سبک بکشد	سبک می کشد	حبر بدهد	حبر می دهد
سبک بکشد	سبک می کند	حبر بدهد	حبر می دهد

۳. می بینم، می بینی، می بیند، می بینیم، می ببیند، می بینند.

تعرین هشتم

۱. کبوتران آراد و حوشحال در آسمان آبی رنگ پرواز می کردند.
۲. کبوتری، اول / بحسب برای بر طرف کردنِ گرسنگی مقداری دانه برچید و بعداً / بعد برای رفعِ حسنگی روی درختی نشست
۳. کبوتران با بیرویی کامل پرواز می کردند.
۴. شکارچی با خود گفت: این کبوترها عاقبت / بالاخره حسته می شود خوب است آنها را دنبال کنم.
۵. کبوترها با عجله نال می زدند و برای رهایی خود تلاش می کردند.
۶. یکی از کبوترها بندی را بر پای خود حس کرد و فوراً یارانِ خردمند / عاقل و آگاه خود را صدا کرد
۷. همه کبوتران با هم متفق و موافق بودند.
۸. درست این است که همیشه مواظب باشیم تا در تله گرفتار نشویم.
۹. موش به محض این که طوقی و دوستانش را گرفتار / اسیر دید به سوی آنها پیش رفت
۱۰. اگر کبوتران کمی فکر می کردند اسیر نمی شدند.

برگِ درختان..... خواهد گرفت: بعضی... . خواهند شد. تغیر..... خبر خواهد

داد.

میوه‌های... . خواهد شد. باغابها .. خواهند چید و ... سبک خواهد کرد.
باغابنها..... خواهد ریخت و..... خواهند بُرد.
پاییز... . خواهد بود. در پاییز..... خواهد بود.
ماهِ مهر..... خواهد بود.

تمرین سیزدهم

آینده	حالِ اخباری
خواهم شتافت، خواهی شتافت.....	۱. می‌شتابم، می‌شتابی.....
خواهم کوشید، خواهی کوشید. .	۲. می‌کوشم، می‌کوشی ..
خواهم یافت، خواهی یافت.....	۳. می‌یابم، می‌یابی....
خواهم جَوید، خواهی جَوید. ...	۴. می‌جَوَم، می‌جَوی..
نَرخواهم چید، برخواهی چید.....	۵. نَرَمی چِشَم، نَرَمی چِسی.....
درخواهم آمد، درخواهی آمد. ...	۶. درمی‌آیم، درمی‌آیی.....

تمرین چهاردهم

۱. همکار ۲. همسایه ۳. همحاه ۴. همفکر ۵. همفیده ۶. همزان ۷. همکلاس
۸. همرنگ ۹. همزمان ۱۰. هم اسم ۱۱. هم‌مَرر ۱۲. هم معنی ۱۳. همصحت
۱۴. همدیگر ۱۵. همدیگر

۸. موش همینکه کبوتران را گرفتار دید برای نجاتِ آنها پیش رفت.
۹. دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند.
۱۰. کبوتران یکباره به پرواز درآمدند و دام را از جا کردند.

تعرین یازدهم

۱. دوست من! اول / ابتدا بند را از پای یارِانم / دوستانم باز کن، دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند.
۲. بالهای خود را گشودند / باز کردند تا پرواز کنند ولی نتوانستند، زیرا نخهای / بندهای دام پای آنها را گرفته بود.
۳. خیر، زیرا / چون کبوتران از چشم او ناپدید شدند.
۴. کبوتران ابتدا از آزادی و بازی در آسمانِ نیلگون / آبی‌رنگ لذت می‌بردند.
۵. آنها برای برطرف کردنِ / رفعِ خستگی روی درختی نشستند، و برای خوردنِ دانه‌ها به پایینِ درخت آمدند.
۶. صیاد / شکارچی در کمین بود. از صدایِ بالِ کبوتران فهمید که آنها، دام هستند.
۷. موش به سرعت بندهای دام را جوید و آنها را پاره کرد / باز کرد / گشود.
۸. آنها با هم قرار گذاشتند که دیگر اشتباهِ خود را تکرار نکنند.
۹. همه با هم متحد شدند و یکباره به پرواز درآمدند / بال زدند و دام را از جا کردند.
۱۰. خوشحال به سوی / طرفِ آنها دوید.

تعرین دوازدهم

- روزها.... خواهند شد گاهی..... دیده خواهد شد. بادِ پاییز..... خواهد بُرد. گاهی هم..... خواهد ریخت.

- ۹ ای نویسندگان! فلم خود را برای خدمت به اجتماع به کار ببرید
۱۰ ای مردم! بدها را اردسب و پای خود پاره کنید

تمرین هجدهم

- ۱ حیر، هر ربانی صداهای مخصوصی به خود دارد
۲ صدا را/ به وسیله حرکِ اندامهای گفتار درسب می شود/ نه وجود می آید/ ساخته می شود
۳ حیر، حرف نشانه نوشتاری صداسب صدا را می شنویم ولی حرف را نمی توانیم شنویم صدارا نمی توانیم بشویم ولی حرف را می بشویم صدارا به وسیله حرف می بشویم
۴ واکه های کوتاه، یعنی َ ِ ُ در حطّ فارسی نوشته نمی شوند/ دیده نمی شوند/ وجود ندارند
۵ در حطّ فارسی برای «س» سه حرف/ نشانه/ علامت وجود دارد/ دیده می شود، یعنی س، ث، و ص
۶ واژه مترادفِ دگّان «مَعَارَه» اسب
۷ در فارسی/ در زبان فارسی پنج واکه کشیده وجود دارد آ، او، ای، اُو، اِی
۸ حیر برای اینکه حرف نشانه/ علامتِ نوشتاری صداسب ساراین زبان از صدا ساخته می شود/ درسب می شود نه از حرف
۹ در زبان م. . همخوان وجود دارد/ دیده می شود
۱۰ باید زیاد متن بخوایم و بشویم و املاء کلمه ها/ واژه ها را به خاطر سپاریم باید رباد بخوایم و بشویم و

تمرین یازدهم

۱. استاد شتابان به کلاس آمد.
۲. شاگردان یکباره از جا بلند شدند.
۳. سربازان یکباره به دشمن حمله کردند.
۴. معلم فارسی ما فارسی را خوب حرف می‌زد.
۵. به زودی میوه پاییزی به بازار خواهد آمد.
۶. بچه‌ها شاد و خندان در پارک ناری می‌کردند / می‌کند.
۷. ابرهای سیاه بتدریج ناپدید شدند / می‌شوند / خواهد شد.
۸. او به سرعت لباس خود را پوشید و با عجله از خانه بیرون رفت.
۹. دانش‌آموزان دوباره کار خود را شروع کردند / می‌کند / خواهد کرد.
۱۰. ابوعلی سینا بیماران را به رایگان مُعالجه می‌کرد.

تمرین هفدهم

۱. خداوند! به همه بیماران شفا بده.
۲. ای مردم! همه با هم متحد شوید.
۳. خدایا! ای خدا! تو می‌دانی که من بی‌گناهم.
۴. ای دوستان! اکنون وقت آنست که به یکدیگر کمک کنیم.
۵. ای ملت! از خواب بیدار شوید، دشمن در کمین است. ای ملت! دشمن در کمین است، از خواب بیدار شوید.
۶. خدایا! ای خدا! تو بهتر از هر کس می‌دانی.
۷. ای سربازان، ای جوانان، ای مردم! از کشور خود دفاع کنید.
۸. ای دانش‌آمواران! شما امید این مملکت هستید.

۴. کلمه «زَرده» را به صورت زرد می نویسیم/ می نویسند.

۵. اما واکلهای کشیده را می نویسیم/ می نویسند.

تمرین بیست و سوم

۱. صدا به وسیلهٔ حرف بر روی کاغذ نوشته می شود.

۲. صدا شنیده می شود ولی حرف دیده می شود.

۳. هریک از حرفها برای واژهٔ مخصوصی به کار بُرده می شود

۴. کلمهٔ زرد حتماً با «ز» نوشته می شود

۵. صدا به وسیلهٔ اندامهای گفتار ساخته می شود

تمرین بیست و چهارم

۱. کشاورز از خود گذشته حوشحالی آن شب را هیچوقت/ هرگز از یاد نخواهد برد.

۲. کار روزانهٔ صرعلی تمام شده بود/ به پایان رسیده بود و او به روستای خود برمی گشت.

۳. او هرشب از نزدیکِ راه آهن عبور می کرد تا به منزلش برسد.

۴. ناگهان صدای غرش وحشتناکی/ هولناکی از کوه بلند شد

۵. از این فکر شدیداً/ به شدت پریشان/ نگران/ سراسیمه شد و دلش به شدت/ شدیداً لرزید.

۶. صورتِ بشاش/ شاد مسافران را به خاطر آورد که از داخلِ قطار برای او دست تکان می دادند.

۷. مضطرب/ پریشان و با تنِ لخت به سویِ قطار می دوید تا زندگیِ مسافران را نجات دهد.

تمرین نوزدهم

مترادف، استخوان، متحد، حرکت، گذشتن، متاسفانه، دوازدهم، موافقت، برای درست نوشتن، درس هفدهم.

تمرین بیستم

۱. تمام... جهان... درست می‌شوند.
۲. هر کدام از... صورتهای ویژه...
۳. بلندی/ درازی/ درازای... بلند/ دراز/ طولانی...
۴. واکه... بعدو دسته کوتاه و کشیده/ دراز/ طولانی...
۵. چون... علامت... لذا... کلمها و غیره را...

تمرین بیست و یکم

۱. ... کشیده بیشتر... کوتاه...
۲. هیچیک از/ هیچکدام از...
۳. زیر واژه‌های غلط/ اشتباه/ نادرست...
۴. ... کم است.
۵. هیچیک/ هیچکدام از... دیده نمی‌شود.

تمرین بیست و دوم

۱. حرکتِ اندامهای گفتار صداها را می‌سازد.
۲. ما صدای آخر واژه «with» را در زبان فارسی نمی‌بینیم.
۳. واکه‌های کوتاه را در خط فارسی نمی‌نویسند/ نمی‌نویسیم.

نمی‌داسب، بخواهد رسید، نیاندیشید، سرخورد نکند، وازگون بخواهد شد، مضطرب شد، آگاه نکند، ششیده نشد، خیر نمی‌داد، نمی‌رفت، به یاد بیاورد، دست تکان نمی‌دادند، بلررید، بتواند، بحاج بدهد، برسید، در بیاورد، ببست، بریحب، آتش سرد، به دست بگرف، بگاہ نداشته بود، بدوید، بداسب، ببست، بکشید، بار بایستاد، بریحتد، بایستاده بود، بداستند، بحاج نداده اسب، تشکر نکردد، نمی‌خواستند، بدهد، اسحام بداده‌ام، ببست، بحاج بدهم.

۲ عروب. پائیر است. حورشید فرو رفته اسب کار پایاں یافته است صفر علی .
دسب از کار کشیده است و . باری گردد در آن روشن می‌کند
دهی که . رندگی می‌کند اسب. صفر علی می‌گذرد آن شب برمی‌خیزد
سنگهای . فرو می‌ریزد و مسدود می‌کند
صفر علی می‌داند. با خود می‌اندیشد ارایس مضطرب می‌شود نمی‌داند در
همین حال . ششیده می‌شود که حر می‌دهد

صفر علی . می‌رود، به یاد می‌آورد صوب . به یاد می‌آورد که . دسب تکان
می‌دهد. ار اندیشه . هست . می‌لرزد در خُستخوی هسب
ناگهان می‌رسد در آن درمی‌آورد و به سر می‌بیدد لب . می‌ریزد و آتش
می‌ریزد و به دسب می‌گیرد صفر علی . بگاہ داشته اسب می‌دود.
را سده . می‌داند. ترمز را می‌کشد. قطار باری ایستد رانده .. بیرون می‌ریزد.
نادیدن ایستاده است، می‌داند. همگی تشکر می‌کنند. می‌خواهد صفر علی
می‌گوید پاداش موفق می‌شوم.

آخرین بیست و هفتم

۱ اگر / چنانچه خورشید در پشت کوه فرد رود / برود هوا تاریک می‌شود / خواهد شد

۸. سنگهای فراوانی/ زیادی از کوه پائین ریخت و راه آهن را بست.
۹. همه ار او سپاسگزاری کردند و می خواستند به خاطر از خود گذشتگی اش جایزه ای/ انعامی به او بدهند.
۱۰. صمر علی گفت: جایزه/ انعام من حشود/ رصایت حد اوند و رهائی شما ار این واقعه/ اتفاق پرخطر است.

تمرین بیست و پنجم

۱. صمر علی صورت عبوس/ گرفته و با آرام/ سراسیمه رانده قطار را از یاد خواهد بُرد/ فراموش خواهد کرد
۲. صبح یکی ار روزهای گرم پائیز بود. حورشید تاره طلوع کرده بود
۳. کار شانه کارگران شروع شده بود/ آغار شده بود.
۴. مرل صمر علی دور ار راه آهن بود و او هر روز ار پهلوی راه آهن عبور می کرد
۵. آرام لباسهای خود را درآورد و نه تهِ چودستی خود بست
۶. او این کارها را هیچوقت/ هیچگاه/ هرگز به خاطر ناخشنودی خدا احام نمی دهد
۷. در آن گرمای ملایم، قطار، قل ار تکانه های ملایم ار حرکت بار نایستاد.
۸. مسافران ار فداکاری راننده فداکار خوشحال/ شاد شدند
۹. قطار مسافربری به خارج/ بیرون ایستگاه که مثل شب تاریک بود، رسید.
۱۰. عبور ار این بیابان دور افتاده در روزِ روشن می خطر است

تمرین بیست و ششم

۱. نبود، فرو برفته بود، پایان نیافته بود، دست ار کار نکشیده بود، ساز نمی گشت، روشن نمی کرد رندگی نمی کرد، نمی گذشت، برسد، برنخاست، فرو نریخت، مسدود نکرد

۱۰. اگر / چنانچه راننده قطار آتش را ببیند می‌داند / خواهد دانست که خطری در پیش است.

چنانچه راننده قطار آتش را دیده بود می‌دانست که خطری در پیش است.

تمرین بیست و هشتم

الف -

اسم فاعل	اسم مفعول
فرورونده	فرو رفته
پایان یابنده	پایان یافته
گذرنده	گذشته
برخیزنده	برخاسته
فرورونده	فرو ریخته
داننده	دانسته
برخوردکننده	برخورد کرده
شنوده	شنیده
رونده	رفته
گیرنده	گرفته
بیننده	دیده
کشنده	کشیده
نجات‌دهنده	نجات داده

ب -

۱. ترمز را خواهم کشید. ۲. قطار از حرکت بازخواهد ایستاد. ۳. او شما را نجات

اگر خورشید در پشت کوه فرو رفته بود/ می‌رفت هوا تاریک می‌شد.

۲. چنانچه/ اگر کار روزانه دهقانان به پایان برسد/ رسد صفرعلی به ده خود باری می‌گردد خواهد گشت.

چنانچه کار روزانه دهقانان به پایان رسیده بود صفرعلی به ده خود بازمی‌گشت.
۳. چنانچه/ اگر سنگ از کوه فرو برید/ ریزد راه آهن را مسدود می‌کند/ خواهد کرد اگر سنگ از کوه فرو می‌ریخت راه آهن مسدود می‌شد.

۴. چنانچه/ اگر خطری درپیش باشد راننده قطار ترمز را خواهد کشید/ می‌کشد.
چنانچه خطری درپیش بود^۱ راننده قطار ترمز را می‌کشد

۵. اگر/ چنانچه صفرعلی در جستجوی چاره‌ای باشد خواهد توانست/ می‌تواند ح
مسافران را نجات دهد

اگر صفرعلی در جستجوی چاره‌ای بود^۱ می‌توانست جان مسافران را نجات دهد
۶. چنانچه/ اگر او به تماشای قطار برود صورت شش مسافران را می‌بید/ خواهد دید
چنانچه او به تماشای قطار می‌رفت صورت شش مسافران را می‌دید.

۷. چنانچه/ اگر راننده قطار ترمز را نکشد قطار از حرکت باز نمی‌ایستد/ باز نخوا
ایستاد.

اگر راننده قطار ترمز را نکشیده بود قطار از حرکت باز نمی‌ایستاد

۸. چنانچه / اگر صفرعلی فانوس نداشته باشد راه او روشن نیست / نخواهد بود
چنانچه صفرعلی فانوس نداشت^۱ راه او روشن بود.

۹. چنانچه / اگر صفرعلی مشعل را بالا نگاه نداشته باشد / ندارد راننده قطار آتش
نمی‌بید / نخواهد دید.

اگر صفرعلی مشعل را بالا نگاه داشته بود راننده قطار آتش را نمی‌دید.

۳. اغلبِ دوستان من زندگی فقیرانه / فقیرانه‌ای دارند.
۴. در یک ملاقاتِ دوستانه موضوع را به او گفتم
۵. او کارِ شانه را بیشتر دوست دارد.
۶. درآمدِ سرانهٔ مردمِ بعضی از کشورها ۴۰۰ دلار است
۷. بدبختانه هرچه تلاش کردم نتوانستم او را قانع کنم
۸. بعضی از کشورها سالانه در حدود ۴۰۰ میلیون تُنکه نفت تولید می‌کنند.
۹. این کار عاقلانه به نظر نمی‌رسد
۱۰. رفتارِ استاد ما با دانشجویانش بسیار پدرا نه است.

ب -

۱. سرطان یک بیماری وحشتناک است
۲. دیروز در حادثهٔ کرمان یک تصادفِ هولناک روی داد
۳. مرگِ او یک ضایعهٔ آسفاک است
۴. صورتِ اندوهناکِ مادرِ پیرش را به یاد آورد

تعرین سی و یکم

۱. روناهی در آن حوالی آشیانه داشت خروس همیشه / به محض اینکه روناه حیل‌گر /
حُقهٔ بار را دید گریخت.
۲. خروس هر موقع که یاران... که با همدیگر / با یکدیگر صحبت کند / حرف برسد
۳. بوی گل هوا را... تازگی...
۴. روناه به محض اینکه / همینکه این حرفها .. صحبت / حرف زد...
۵. حانور مکار / حُقهٔ باز... ملایمی... موقعی که / هنگامی که... دوباره / بارِ دیگر...
۶. . با یکدیگر / با همدیگر دوستی / رفاقت . رابطه..

خواهد داد ۴ مردم مشعل مبارره را به دست خواهد گرفت ۵. شما بالآخره نجات
خواهید یاف ۶. تو سرانجام به حابهات برخواهی گشت

تمرین بیست و نهم

۱. صدای سوت قطار را شنید.
۲. برای اینکه سگهای سیاری از کوه ریحت / فرو ریحت
۳. برای اینکه راسده قطار بمهد / بداند که خطری در پیش است
۴. حیر، او پاداش را قبول نکرد.
۵. دهقان فداکار / از خود گذشته روستائی بود زیرا / چون درده / روستا ریدگی می کرد
۶. او آتش / مشعل را دید.
۷. فداکاری / از خود گذشته دهقان حای / ریدگی مسافران را نجات داد
۸. از این فکر که اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند و ارگون خواهد شد
۹. سگها هنگام شب فرو ریختند موقعی که صرعلی از کنار راه آس عبور
می کرد / می گذشت.
۱۰. بله، او قلاً / فل از آن شب قطار دیده بود.
۱۱. لباسهای خود را آتش نزنند.
۱۲. او برای خشنودی خدا / رضای خدا جان مسافران را نجات داد

تمرین سی ام

الف -

۱. از محبت مادرانه شما ممنونم.
۲. مردم با یکدیگر برادرانه رفتار می کنند.

۵. خروس داستانهای بسیاری از حیلۀ / مکر روباه شنیده بود
۶. همه حیوانات / جانوران حگن باید با هم دوست باشند و هیچکس به دیگری آزار نرساند
۷. از شنایهائی که / شنایهائی که / علامتهائی که خروس داده بود
۸. آن جانور از روباه کمی برتر بود، گوشهای پهن داشت، و خیلی تند به طرف روباه می‌دوید
۹. برای اینکه می‌خواست آن را / خروس را شکار کند
۱۰. خروس به راهی که به آنادی می‌رسید نگاه می‌کرد.

تمرین سی و چهارم

واژه‌های مرکب درس چهارم:

- فداکار = فدا (اسم) + کار (اسم)
- پُربرف = پُر (صفت) + برف (اسم)
- صفرعلی = صفر (اسم) + علی (اسم)
- راه‌آه = راه (اسم) + آه (اسم)
- هر شب = هر + شب (اسم)
- مُسافربری = مسافر (صفت) + بر (ستاک حال) + ی (نست)
- دورافتاده = دور (صفت) + افتاده (اسم معول)
- چگونه = چه + گونه (اسم)
- جُستجو = جُست (ستاک گذشته) + و + جو (ستاک حال)
- چوبدستی = چوب (اسم) + دست (اسم) + ی (نست)
- سراسیمه = سر (اسم) + آسیمه (صفت)

۷. ... سخنها / سخنان مکرری / خُدهای / حقّهای پنهان...
۸. ... بین... باشعورتر / عاقلتر...
۹. ... نشانه‌های / علامتهای... ده / روستا به سوی...
۱۰. ... سریع گریخت... دوستی...

تمرین سی و دوم

۱. ... کُودن / احمق و نفّهمی / بی‌شعوری...
۲. ... نرمی... دوستی / رفاقت داریم... خوشمان می‌آید.
۳. ... دیگر... نخواند.
۴. ... ناخوش... پیدا / آشکار...
۵. ... باریک... آهسته / یواش...
۶. ... از... پیاده می‌شود... به ناخوشی...
۷. ... دیگر... ناخوشت / بدت... نخوان.
۸. ... آهسته / یواش...
۹. ... بد... به بدی...

تمرین سی و سوم

۱. از آنها دعوت می‌کرد که با هم بنشینند و گفتگو / صحبت کنند. به آنها می‌گفت: باید از تجربیاتِ هم استفاده کنیم تا گرفتار...
۲. زیرا / برای اینکه از روباه می‌ترسید.
۳. او از خروس خواست که با هم قدم بزنند و خروس برای روباه باز هم آواز بخواند.
۴. خروس از دیدنِ آر همه زیبایی و طراوت به شوق آمد.

۸. روباه ار سگی که بطرفش می‌دوید، سخت می‌ترسید.
۹. روباه ار حروسی که بالای درخت بود، اصلاً نمی‌ترسید
۱۰. روباهی که خروس را داشت فریب می‌داد، فرار کرد روباهی که فرار کرد، داشت خروس را فریب می‌داد.

تمرین سی و ششم

۱. ایکاش / کاش / کاشکی مرعها و حروسها گرفتار حیلۀ روباهها می‌شدند / نشوند.
۲. کاش / کاشکی / ایکاش خروس ار من / ار روباه نمی‌ترسید / نترسد.
۳. ایکاش من نا صدای بلند آوار نحواده بودم / نمی‌خواندم
۴. کاش روباه دشمنی ما / مرع خانگی نبود / نباشد
۵. کاشکی این خروس، ناهوش و فهمیده و عاقل بود.
۶. ایکاش روباه سگ را ندیده بود / نمی‌دید. کاش روباه فرار نکرده بود / نمی‌کرد
۷. کاش میان حیوانات دشمنی وجود نداشت / نداشته باشد
۸. کاشکی هیچکس به دیگری آزار نمی‌رساند / نرساند
۹. ایکاش روباه پناهگاهی پیدا نکرده بود / نمی‌کرد.
۱۰. ایکاش حیوانات ار تحریّات هم / یکدیگر استفاده می‌کردند / بکنند.
۱۱. کاش بیماری سرطان به آسانی معالجه می‌شد / شود.
۱۲. ایکاش که صیّاد در کمین نشسته بود / نمی‌نشست
۱۳. ایکاش که همهٔ اسیران آزاد می‌شدند / شوند

تمرین سی و هفتم

۱. شاید قطار مسافربری تا چند لحظهٔ دیگر به ایستگاه برسد.

بداکاری = فدا (اسم) + کار (اسم) + ی (مصدری)

هموطن = هم + وطن (اسم)

هیچگاه = هیچ + گاه (قید زمان)

واژه‌های مرکبِ درس پنجم:

گفتگو = گفت (ستاک گذشته) + و + گو (ستاک حال)

همینکه = هم + این + که

دسترس = دست (اسم) + رَس (ستاک حال)

سَرسبز = سر (اسم) + سر (صفت)

همین قدر = هم + این + قدر (اسم)

هیچکس = هیچ + کس (اسم)

پناهگاه = پناه (اسم) + گاه (قید مکان)

وحشت‌زده = وحشت (اسم) + زده (اسم مفعول)

تمرین سی و پنجم

۱. روباهی که در آن حوالی آشیانه داشت، می‌خواست خروس را شکار کند. روباهی که

می‌خواست خروس را شکار کند، در آن حوالی آشیانه داشت.

۲. خروسی که گرفتار حیلۀ روباه شده بود، برای قدم زدن به صحرا رفت.

۳. خروسی که از ریباتی بهار به شوق آمده بود، شروع به آواز خواندن کرد.

۴. مرغهای ده خروسی را که عاقل و باشعور بود، دوست داشتند.

۵. خروسی که قبلاً دربارهٔ روباه چیزهایی شنیده بود، نمی‌خواست با روباه دوستی کند.

۶. خروس روباهی را که با او مشغول حرف زدن بود، نمی‌شناخت.

۷. روباه از حیوانی که گوشهای پهنی داشت، خیلی می‌ترسید.

۹. خروس به روباه گفت: آن حیوان باید یک روباه باشد.
۱۰. روباه به خروس گفت: سگ نباید فرمان شیر را شنیده باشد. سگ باید فرمان شیر را می‌شنید. سگ باید فرمان شیر را نشنیده باشد.

تعرین سی و نهم

۱. کتاب، یاری با هنر، سودمند / پرنفع / پرمفعت و بی‌ضرر / بدونِ ضرر است.
۲. کتاب، همنشینی خردمند و خوش زبان / خوش صحبت است.
۳. با اینکه / اگرچه / هر چند که زبان ندارد اما حرف می‌زند / صحبت می‌کند و نصیحت / راهنمایی می‌کند.
۴. کتاب، دوستِ پرنفع / سودمند و پُر حوصله است.
۵. در کتاب، راهنمایی‌های بسیار / زیاد پنهان است.
۶. از این دوستِ مهربان نباید بی‌خبر / بی‌اطلاع / نا آگاه باشید چون نه تنها ضرر ندارد بلکه منفعتِ / نفعِ بسیار / زیاد هم دارد.
۷. کتابِ بد، دشمنِ نا مهربان و مُضرّ / پُر ضرری است.
۸. کتابِ خوب، دوستِ / یارِ زباندار و با هنری / هُرمندی است که پندِ خوب می‌دهد و سود / نفع / منفعت می‌رساند.
۹. کتابِ خوب را می‌توان دوستی / یاری مهربان و سودمند / با سود دانست.
۱۰. باید آگاه بود که کتابِ بد مثل دشمنی پُر زیان / پُر ضرر / مُضرّ و نامهربان است.

تعرین چهلم

الف

مهربان: مهر (اسم معنا) + بان (پسوند صفت ساز)

۲. می‌ترسم که سگهای زیادی از کوه فرو ریخته باشند.
۳. اگر صفرعلی دست از کار کشیده باشد به روستای خود بازمی‌گردد.
۴. ممکن است رانده قطار بداند که خطر در پیش است.
۵. احتمال دارد صفرعلی به تماشای قطار رفته باشد.
۶. اگر قطار نزدیک باشد صدای سوت آن شنیده می‌شود.
۷. ممکن است باغبانان میوه‌ها را از درخت چیده باشند و برای فروش به بازار برده باشند.
۸. شاید در پائیز امسال، گلهای زیبا کمیاب نباشند.
۹. می‌ترسم کبوتران نتوانسته باشد از دام صیّاد رهائی یابند.
۱۰. فکر می‌کنم خروس از روی درخت پائین آمده باشد.

تمرین سی‌وهشتم

۱. روباه به خروس گفت: تو باید برایم آواز بخوانی.
۲. خروس باید می‌دانست که روباهی در آن نزدیکی لانه دارد. خروس باید می‌دانست که ..
۳. خروس باید داستانهای بسیاری دربارهٔ روباه شنیده باشد.
۴. روباه به خروس گفت: تو باید مرا بشناسی. تو باید مرا می‌شناستی. تو باید مرا شناخته باشی، تو نباید مرا بشناسی.
۵. اکنون گرگ و گوسفند باید با هم دوست باشند.
۶. خروس با خود گفت: من باید عاقل باشم و نباید با دشمن خود دوستی بکنم.
۷. خروس با خود فکر کرد: سگ به روباه نباید کاری داشته باشد.
۸. روباه به خروس گفت: تو باید به حرفهای من گوش بدهی.

۱. علی جوان نیرومندی است ۲. این بیمار، بیارمندِ استراحت است ۳. مادرش
پیرزی بیمار و دردمند است. ۴. کارمندان اداره مائپرکارند ۵. دانشمندان آدمهای
هوشمندی هستند.

تمرین چهل و یکم

۱. [گرگ و گوسفند که با هم دوست نیست] (مگه هنس؟)
مگر گرگ و گوسفند با هم دوست هستند؟ (امکان ندارد ما هم دوست نائند)
مگر گرگ و گوسفند با هم دوست نیستند؟ (چرا، دوست هئند)
۲. [میون حیوونا که دشمنی وجود نداره] (مگه داره؟)
مگر میان حیوانات دشمنی وجود دارد؟ (مطمئناً نه)
۳. [تو ار من که می ترسی تو که ار من می ترسی تو ار من می ترسی که] (مگه
می ترسی؟)
مگر تو ار من می ترسی؟ (من که کاری نه تو ندارم، چرا می ترسی؟)
۴. [تو که بابک رو می شاختی. تو بابک رو می شاختی که] (بس چرا نه او اعتماد کردی؟)
مگر تو بابک را می شاختی؟ (فکر می کنم او را می شاختی)
۵. [ما ما سگا که میوه حوی نداریم] (حطور می توانم مرار نکم؟)
مگر ما ما سگها میانه حوی داریم؟ (مسلماً نداریم)

دانا: دان (ستاكِ حال ار دانستن) + ا (پسودِ صفت ساز)

حوش بیان حوش (صفت) + بیان (اسم معنا)

بی‌ریان: بی (پیشود نمی) + زیان (اسم)

پنددان: پند (اسم معنا) + دان (ستاكِ حال ار دانستن)

هرمند: هر (اسم معنا) + مد (پسود صفت ساز)

باسود: با (پیشوند) + سود (اسم معنا)

بی‌ریان: بی (پیشود نمی) + ریان (اسم معنا)

ب

۱. چون / برایِ اینکه / ریرا هیچوقت / هرگز عصائی نمی‌شود.

۲. زیرا چیرهای ریادی می‌داند و سخنهای خوب می‌گوید.

۳. بله، ما آنکه ریان ندارد می‌تواند حرف برند / سخن بگوید / صحبت بکند.

۴. پند به معنی نصیحت و راهنمایی است. معنی پند، نصیحت و راهنمایی است

۵. کتاب خواندن به تنها ریان / ضرر ندارد بلکه سودمند / باسود هم هست.

۶. ریرا / چون / برایِ اینکه دوستی مهربان ، دانا، حوش بیان، هرمد و پنددان است

پ

من دوستِ مهربان و دانا و خوش ربائی / خوش بیانی هستم.

اگر چه / ما آنکه ریان ندارم ولی سخنهای ریادی می‌گویم

من دوستی هستم که پندِ ریاد می‌دانم و به تو پندِ فراوان می‌دهم.

من دوستی با هر، با سود و بی‌زیان هستم.

ار من بی‌حیر / غافل مباشید زیرا من دوستِ مهربانی هستم.

۸. مُطالعاتِ ویلبر چند سال طول کشید و بالاخره /عاقبتِ اوّلین هواپیما برای پرواز حاضر شد.

۹. از آن روزگار/ دُورانِ تاکنون/ تاحالا، انسان دهها پرواز به جاهای دور از جمله کُره ماه انجام داده است.

۱۰. سَرآفرازیهای/ سَربلندیهای گذشته هر ملّتی در داستانهای/ قصّه‌های/ اُسطوره‌های آن ملّت پنهان است.

تمرین چهل و سوم

۱. همنشینی با مردم بی‌هنر موجب خِفّت/ سرافکدگی است.

۲. شما باید سبب به نتیجه کارتان امیدوار نمانید.

۳. امیدواری بدون شکّ ناعثِ پیروزی است

۴. جوانانِ ضعیف و بی‌اراده و نا امید، جامعه‌ای ضعیف و شکست پذیر می‌سازند.

۵. زندگی نشیب و فرازِ بسیار دارد. یک روز شکست است و روز دیگر ممکن است پیروزی باشد. در هر حال باید نا امید بود.

تمرین چهل و چهارم

۱ چنانچه اُتو بالهای مُحکمی نساخته بود نمی‌توانست ماسد پرندگان پرواز کند.

۲. اگر ویلبر هنگام باری به زمین نخورده بود استخوان پایش نمی‌شکست.

۳. چنانچه باد شدید بالهای قهرمان پرواز را در هم نشکسته بود او می‌توانست کار خود را به پایان برساند.

۴. اگر اُتو چندین سال زحمت نکشیده بود موفق نمی‌شد بالهای بزرگی بسازد.

۵. چنانچه آنروز باد ملایمی نمی‌وزید / تَوَریده بود اُتو اولین پرواز خود را با موفقیت

۶. [سگ به روباه که دیگه کاری نداره] (مگه داره؟)
مگر سگ به روباه دیگه کاری دارد؟ (مسلماً ندارد)
۷. [من که همیشه دوستِ تو بودم] (مگه نه؟ پس چرا نه من اعتماد نمی‌کسی؟)
مگر من همیشه دوستِ تو بوده‌ام؟ (گاهی بوده‌ام و گاهی هم سوده‌ام)
۸. [آدم عاقل که با دشمن خودش دوستی نمی‌کنه] (مطمئنأ نمی‌کند، چو اگر بکند عاقل بیست)
مگر آدم عاقل با دشمن خودش دوستی می‌کند؟ (الله که می‌کند)
۹. [راننده که ترمر رو کشید. راننده ترمر رو کشید که] (پس چرا قطار مار مایسناد؟)
مگر راننده ترمر را نکشید؟ (چرا، او ترمر را کشید)
۱۰. [قطار که سالم به ایستگاه رسیده] (مگه نه؟)
مگر قطار سالم به ایستگاه نرسیده است؟ (پس چرا مسافران پیاده می‌نمود؟)

تمرین چهل و دوم

۱. بَشَر / آدمی از دورانهایی / رورگارهای قدیم آرزو داشت که حاکمِ آسمانها بشود.
۲. از آن به بعدِ اَو بالهای مُختلفی دُرُست کرد اما ما هیچکدام نتوانست پرواز کند.
۳. موفقیت در نخستین پرواز، او را واداد، کرد/ واداشت تا آزمایشهای خود را دنبال کند.
۴. مدتی بعد/ پس از مدتی، مردم با شوق و شورِ کامل نخستین پروازِ هواپیما را تماشا کردند.
۵. اولین پروازِ اُو از بالای تپه به نظرِ مردم بسیار شیگفت انگیز بود.
۶. قهرمان در حالیکه از خوشحالی در پوستِ خود نمی‌گنجید با افتخار از هواپیما بیرون آمد.
۷. چندی بعد، ویلبر کتابی راجع به داستانِ زندگیِ اُو به طورِ اتفاقی پیدا کرد.

اتو بالهای گوناگونی ساخته بود ولی ما هیچکدام نتوانستیم پرواز کند ما وجود آنکه
ولی

- ۲ کتاب ما آنکه بی ریا است سخن می گوید کتاب ما وجودیکه بی ریا است ولی سخن
می گوید کتاب با وجود آنکه سخن می گوید ولی بی ریا است
- ۳ ویلر با وجود آنکه دستش شکسته بود کتابهای ریادی می خواند ویلر با وجودیکه
دستش. ولی ویلر با آنکه دستش شکسته بود کتابهای ریادی می خواند
- ۴ من با وجودیکه سرما خورده ام سر کارم حاضر شده ام من با آنکه سرما خورده ام سر
کار خود حاضر شده ام. من با وجود آنکه
- ۵ برادران «رایت» با وجودیکه به وسیلهٔ بال پرواز می کردند ولی به فکر ساختن ماشین
پرواز اعتقادند. ما وجود آنکه برادران «رایت» وسیلهٔ. ولی...

تمرین چهارم و ششم

الف -

- ۱ آقای رئیس راهش دور است. با وجود این / با این وجود سر وقت به اداره می آید
- ۲ همکارم کور است. با وجود این، مرد پُرکاریست.
- ۳ انسان به گُرّه ماه رفته است. با این وجود، باز هم تلاش می کند به گُرّات دورتر برود
- ۴ من سرما خورده ام. با وجود این، کارم را تعطیل نکرده ام.
- ۵ ویلر استخوان دستش شکسته بود. با این وجود / با وجود این، پیوسته کتاب
می خواند.

ب -

- ۱ پدرم با وجود پیری هنوز مُحکم راه می رود.
- ۲ بابک با وجود بچگی چیزهای ریادی می فهمد.

انجام نمی‌داد.

۶. اگر او به حرفهای پدرش گوش می‌داد / داده بود می‌دانست با چه کسی دوستی کند.
۷. چنانچه ویلبر در این مدت بیکار شسته بود نمی‌توانست چند کتاب راجع به آزمایشهای اُتو بخواند.
۸. اگر ارویل به برادر خود کمک نکرده بود او / برادرش نمی‌توانست بالهایی برای پرواز بی‌خطر بسازد.
۹. چنانچه آن دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز بیفتاده بودند اولین هواپیما پس از سه سال آماده پرواز نمی‌شد.
۱۰. اگر آن روز باد شدیدی نوریده بود / نمی‌وزید اُتو می‌توانست به سلامت فرود آید.

تمرین چهل و پنجم

الف -

۱. اگر چه ویلبر مجبور شد چند سال در خانه بماند ولی او در این مدت بیکار نشست. هر چند که محبوب شد چند سال در خانه بماند ولی در این مدت بیکار نشست.
۲. هر چند که / اگر چه انسان از رمانهای قدیم می‌خواست از ابرها بالاتر رود ولی / اما فقط در حدود هشتاد سال پیش به این آرزو رسید.
۳. اگر چه / هر چند که او بالهای محکمی ساخته بود ولی / اما ناد بالهایش را درهم شکست.

۴. اگر چه من همه دوستانم را به شام دعوت کرده بودم ولی بعضی از آنها بیامدید.
۵. هر چند که اُتو صدها بار در آسمان پرواز کرد اما موفق شد که هواپیما بسازد.

ب -

۱. با وجودیکه اُتو بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچکدام نتوانست پرواز کند. با آنکه

۳. صرعلی به آهستگی لباسهای خود را از تن در آورد و آتش زد. صرعلی لباسهای خود را به آهستگی از تن در آورد و آتش رد صرعلی و به آهستگی آتش رد.
۴. مسافران به سلامت از قطار خارج شدند
۵. شما باید این کتاب را به دقت می‌خواندید
۶. این سیبا بیماران را به رایگان معالجه می‌کرد.
۷. روباه به برمی با خروس سخن می‌گفت روباه با خروس به برمی سخن می‌گفت
۸. هواپیما به آسانی روشن شد و به سرعت از زمین برخاست
۹. لطفاً خواب نامه مرا رود فرستید
۱۰. این کوتران دیر یا رود خسته خواهد شد

تمرین چهارم

الف -

از گهواره تا گور علم بحوی

مرد پیری که سالهای رسدگیش به هفتاد و هشت رسیده بود، در رحتحواب ناحوشی، آخرین دَمهای عمر را می‌گذراند حویشاش / اقوامش با چشمهای اشکبار بگران حال او بودند، هنگامی که / وقتی که نفسی وی به شماره افتاد، یاری عالم بر سالی او حاضر گشت و با عمی / عَصَه ی فراوان حال وی را پرسید مرد مریض / ناحوش با واره‌هائی نریده و کوتاه، از یارِ عالم خود تقاضا کرد که یکی از مسئله‌های علمی را که وقتی با او در میان گذاشته بود، دوباره بگوید عالم گفت ای یارِ عزیز، حالا در چیس وَصَیْبِ ناتوانی چه حای این سؤال است؟ ناحوش مریض با ساراحی خواب داد: کدام یک از این دو خوبتر است. این مسئله را بدام و در گدرم یا باداسته و نادان بعیرم؟ مرد عالم مسئله را دوباره گفت. بعداً / بعد از حای بلند شد و یارِ ناحوش / مریض را

۳. شما با وجود کار زیاد / داشتن کار زیاد / این همه کار چطور می‌توانید به سینما بروید؟
۴. کتاب با وجود بی‌زبانی سخن می‌گوید.
۵. بشر با وجود راه یافتن به فضاهاى دوردست هنوز غلتِ بسیاری از چیزها را نمی‌داند.

تمرین چهاردهم

۱. او با امیدواری به کار و آرمایش پرداخت
۲. از آن پس بالهای محکمتری صاحب و دهها بار با موفقیت در آسمان پرواز کرد
۳. باد بالهای قهرمانِ پرواز را با خشوب در هم شکست. باد با خشوب ..
۴. مردم با بی‌صبری منتظر دیدنِ این کار عجیب بودند
۵. دانشمندان با تلاش و کوشش سیار دستگاهی برای مسافرت به فضاهاى دو ساختند.
۶. من با خونسردی به حرفهای او گوش می‌دادم.
۷. چرا شما هر روز با عجله از خانه بیرون می‌روید؟
۸. موش با تعجب کبوتران را در دام دید.
۹. صیاد با ناامیدی به دنبال کبوتران می‌دوید.
۱۰. روباه با عصبانیت از فریب دادنِ خروس دس برداشت. روباه با عصبانیت دس از فریب دادی خروس برداشت.

تمرین چهاردهم

۱. هواپیما پس از ۳۸ دقیقه پرواز به آرامی / به نرمی به زمین نشست.
۲. یکی از بچه‌ها هنگام بازی به شدت به زمین خورده است.

- عالم به کتاب عشق می‌وررد»، یعنی از کتاب بیش از حد حوشش می‌آید
- ۳ سلام، فُدرَب / فُوب / توانائی، و نه دسب آوردن بیرو حوشحتی بررگی اسب
- ۴ او می‌گفت «شکسب برای من موجبِ سگ اسب»
- ۵ هفتاد و پنج درصدِ داشجویان حاضر بودند و فقط ۲۵ درصدِ آنان در کلاس غایب بودند

تمرین پنجاهم

- ۱ بحسبِ / اوّلین کسی که با نال پروار کرد، نامش «اتو» بود او اهلِ آلمان بود / او آلمانی بود نام / اسم اوّلین کسی که با نال پروار کرد «اتو» بود او
- ۲ فکر / آرویی پروار درد استانه‌ای / اُسْطوره‌هایِ بعضی ارمشته‌ها آمده اسب / دیده می‌شود
- ۳ او در ناله‌های پرندگان دَقَب / مُطالعه کرده بود، و پس از چندین سال کار و آرمایش سراحام / بالآخره ناله‌های پررگی ماسدِ ناله‌های پرندگان ساحب
- ۴ یک روز / روری که بادِ آرامی / ملایمی می‌ورید، بر نالای / برقرارِ / نالای تَبه‌ای رف، و ناله‌ها را بر شاه‌هایِ خود نَسَب و خود را / خودش را در هوا / در فضا رَها کرد، و آرام / نه آرامی نه رمب فرود آمد
- ۵ اوّلین / بحسبِ پروار «اتو» با موفِیْبِ / پیرویی کامل احام شد.
- ۶ یک روز هنگامِ پروار بادِ شَدیدی / تُندی ناله‌های او را در هم شکست، و در نتیجه قهرمانِ پروار کشته شد
- ۷ او چند کتاب / کتابهایی درباره‌ی داستانِ ردگی و آرمایشهای «اتو» خواند
- ۸ بله، «ویلبر» هم ماسد «اتو» با نال پروار کرد
- ۹ «ویلبر» بحسبِ کسی بود که برای اوّلین بار با هواپیما پروار کرد.
- ۱۰ دوستان «ویلبر» و «ارویل» اولین پروار هواپیما را تماشا کردند

تَرَک کرد هور چد گامی دور شده بود که شیون از مرلِ مریص بلند شد و فتی که هنگامی که مُصطَرِب / بنگران / پریشان بر گشت، مریص چشم از دنیا بسته بود / مریص مُرده بود

مردی که در لحظهٔ مردن هم / همچین تشنهٔ یادگیری و کسبِ علم بود، اسوریحان بیروسی یکی از بررگترین ریاضی‌دانها و فیلسوفهای ایرانی است وی از سرافراریهای / سربلدیه‌های ایران به حساب می‌آید / به شمار می‌آید تمام عُمرِ اسوریحان در تألیف و پژوهش گذشت تا سال ۴۲۷ هجری که ۶۵ سال از رسدگیش می‌گذشت صد و سیزده حلد کتاب نوشته بود. این کتابها راجع به مسائل مختلف مابین ستاره‌شناسی، طب، ریاضیات، تاریخ، جغرافی، داروشناسی، رسمها و سنتهای ملت‌های گوناگون، و داشهای دیگر است با وجودیکه / با آنکه / هر چند که در حدودِ هزار سال از دُورهٔ / زمانِ اسوریحان می‌گذرد، اغلب نوشته‌ها و کتابهای او از لحاظِ اندیشهٔ جدید / نومی‌نماید به طر می‌رسد که فکر و روشِ پژوهشِ او در مسئله‌های علمی به فکر و روشِ عالمانِ امروز بیشتر نزدیک بوده تا به روش و اندیشهٔ عالمانِ عصرِ / دورهٔ خود همواره / همیشه به علتِ حادثه‌ها / پدیده‌ها فکر می‌کرد و به پژوهش و مطالعه و کشفِ چیزهای مجهولِ عشق می‌ورزید. راجع به دیبهای مختلف و سنتهای مللِ گوناگون پژوهش می‌کرد و اطلاعاتی را که به دست می‌آورد، به شکلی کتاب می‌نوشت دشمنِ سَرسختِ نادانی و دوستدار علم و بیش بود. از این جهت در قرنهای گذشته کمتر می‌توان سرائی وی ماندی یافت.

ب -

۱. «نفرت داشتن» به معنی بد آمدن / دوست داشتنی بیش از حد است مثلاً «او از کتاب

نفرت دارد»، یعنی او از کتاب بیش از اندازه بدش می‌آید

۲. «عشق ورزیدن» به معنی خوش آمدن / دوست داشتنی بیش از اندازه است مثلاً «آد:

ب - ۱ دانش موجب سرافراری است ۲ سرماحوردگی یک بیماری خطرناک
 بیست. ۳. او زندگی خوشحالی دارد ۴ آقای وریر به پُرسشهای خبرنگاران پاسخ
 داد ۵. ناراحتی من این است که کم می‌دانم ۶ فراگیری زبان به وقت و حوصله نیاز
 دارد. ۷ ستاره‌شناسی یک علم است ۸ علم پزشکی به نشر خدمت کرده است ۹
 کتابهای ریاضی دربارهٔ داروشناسی نوشته شده است ۱۰ روشی عداوردن را باید به
 بچه‌ها یاد داد ۱۱ بینشی او دربارهٔ زندگی و جهان بسیار محدود است

تمرین پنجاه و سوم

موصوف	صفت	موصوف	صفت
مرد	پیر	علوم	دیگر
لحظات	واپسین (صفت نسبی)	چیرهای	ناشاخته (اسم مفعول)
چشمان	اشکبار (اسم فاعل مرکب)	ملتهای	گوناگون
دوستی	دانشمند (صفت مرکب)	قرون	گذشته (اسم مفعول)
اندوهی	بسیار	مسائل	علمی (صفت نسبی)
مرد	بیمار	مرد	داشمد
کلماتی	بُریده (اسم مفعول)	ریاضی دانان	بررگترین (صفت برترین)
کلماتی	کوتاه	۴۲۷	هجری (صفت سبی)
دوست	گرامی	مِلَل	محتلف
دوست	بیمار	داشمدان	امروز
فیلسوفان	ایرانی (صفت سبی)	ادیان	محتلف
مسائل	گوناگون	دشمن	سرسخت

۱۱. پرواز آزمایشی هواپیما ۳۸ دقیقه طول کشید / به طول انجامید. مدت پرواز آزمایشی هواپیما ۳۸ دقیقه بود.

۱۲. چون / زیرا هواپیما از زمین بلند شد / برخاست، ۳۸ دقیقه پرواز کرد، و سپس / بعد به سلامت به زمین / بر زمین نشست و ویلبر با افتخار / با سرافرازی / با سر بلندی از آن خارج شد / بیرون آمد.

۱۳. با تأسیس نخستین کارخانه هواپیماسازی به وسیلهٔ ترادران «رایب»، بشر / اسان آسمان را به دست آورد / آسمان به اختیار اسان درآمد.

۱۴. بله، دانشمندان باز هم برای رسیدن / راه یافتن به فضاهاى دور دست و کُره‌های دیگر تلاش می‌کنند / کوشش می‌کنند.

۱۵. سعدی دربارهٔ انسان گفته است: انسان می‌تواند نه حائی برسد که چیری حردار را نبیند. بین که مکانِ انسان پمدر بالاست اسان می‌تواند به خدا برسد و فقط او را ببیند. جای انسان واقعاً چقدر بالاست!

تمرین پنجاه و یکم

۱. بیمار ... یکی از مسئله‌های علمی را ... ۲. اسوریحان .. دربارهٔ رسمها و سنتهای ملت‌های ... ۳. وین ... علم‌های ... ۴. همواره به علت‌های ... ۵. در چند حادثه‌های ... ۶. ابوریحان .. دین‌های ... ۷. دانشمندی قری‌های ... ۸. بیمار. لحظه‌های ... ۹. بیمار با کلمه‌های ... ۱۰. ابوریحان ... افتخارهای

تمرین پنجاه و دوم

الف — به چشمان اشکبار (قید حالت)، با اندوهی سیار (قید حالت)، با ساراحتى (قید حالت)؛ نادانسته و جاهل (قید حالت)؛ سراسیمه (قید حالت)، تازه (قید چگونگی).

۲. وقتی که پائیر تمام شود / به پایان برسد، سرمایِ رَمستان آغاز می‌شود.
- ۳ کشاورزان از برف و ناراض فایده / سود / مَفْعَت می‌برند
- ۴ وقتی که رَمستان به پایان برسد / تمام شود اَفْتاب درحشان آعار / شروع می‌شود.
۵. عیدِ بورورِ ایرایانِ رورِ اوّلِ بهار است
۶. همه جا پُر از بوی بهار می‌شود و عَجْه‌ها نار می‌شوند.
- ۷ بعد از بهار فصلِ تابستان است.
۸. جائی که درحَتِ انگور ریاد است تاکستان نام دارد.
۹. در فصلِ تابستان انگور به دست می‌آید
۱۰. فصلها برای راحتی و آسایشی اسان / شَرّ به وجود آمده‌اند.
۱۱. این شعر ۷ بیت و ۱۴ مصراع دارد
- ۱۲ «شود» در بیتِ اول، «آید» در بیتِ دوّم، «—ان» در بیتِ سوّم، «شود» در بیتِ چهارم، «—آر» در بیتِ پنجم، «—ستان» در بیتِ ششم، و «—آست» در بیتِ هفتم تکرار شده است

تمرین پنجاه و ششم

الف —

وقتی که/ هنگامی که فصلِ پائیر شروع می‌شود، مدرسه‌ها در همه جا باز می‌شوند
 هنگامی که پائیر به آخر می‌رسد، فصلِ سرمایِ رَمستان می‌آید گاهی برف و گاهی ساران
 می‌آید تا کشاورزان از آن سود/ مَفْعَت ببرند وقتی که رَمستان می‌گذرد/ به پایان می‌رسد عید
 می‌آید و هنگامِ تایدین/ تایشی حورشید می‌شود. همه جا از بوی بهار پُر می‌شود و عَجْه
 گل در گُلستان نار می‌شود. پس از آن تابستانِ ادک ادک می‌آید و تاکستان پُر از انگور
 می‌شود. فصلها شانه‌ای از مهربانیِ خدا و برای راحتی و آسایشی ما هستند

تمرین پنجاه و چهارم

۱. مرد بیمار اوریحان بیروی بود
۲. حیر، حالِ مرد بیمار بدتر شد مرد بیمار در گذشت بیمار چشم ار جهان فروسب
۳. بیمار ۷۸ سال داشت.
۴. او ار دوستش حواست / حواش کرد که یک مسئله علمی برای او بگوید.
۵. حیر، دوستش رفته بود دوستش بیمار را ترک کرده بود.
۶. حیر، او تشنه داش / علم بود او تشنه یادگرفتن و کسب علم / داش بود
۷. حیر، اوریحان ریاصیدان و فیلسوف بود
۸. ابوریحان داش را دوست داشت و ار حهل و نادانی بدش می آمد
۹. ابوریحان در سال ۳۶۲ هجری متولد شد / به دنیا آمد (ریرا در سال ۴۲۷، شصب و پنج ساله بود)
۱۰. کتابهای او درباره علوم / موضوعات گوناگون / مختلف مانند / ار قبیل ستاره شناسی، پزشکی، ریاصیات، تاریخ، جغرافی، داروشناسی، رسوم و سنتهای ملل و غیره است.
۱۱. خیر، با آنکه حدودِ هرا ر سال ار زمانِ ابوریحان می گذرد هور بیشتر کتابهای او تاره / حدید به نظر می رسد
۱۲. روش تحقیق او به روشی دانشمندانِ امروز بردیکتر بوده / بیشتر بردیک بوده تا به روشی دانشمندانِ عصرِ / زمانِ حود او. او همواره / همیشه / پیوسته به علتِ پدیده ها فکر می کرد / می اندیشید.

تمرین پنجاه و پنجم

۱. مدرسه ها روز اوّل پائیز بار می شود.

لاک پشت .. ساک . ولی هنگامی که / موفعی که .. سروصدای .. به پایان
نمی‌رسد ... داد زد ...

ب -

۱. زندگی با جنگ و دَعوا ناگوار و ناخوشایند است
۲. از این خبرِ خوشایند سیار خوشحال شدم
۳. کمی برف و باران موجب کمی محصولِ کشاورزی است
۴. دوری تو برای ما مطوع / خوشایند است
۵. اگر چه او آدمی ناموفق بود ولی همیشه شاد / خوشحال به نظر می‌آمد / می‌رسید.

تمرین پنجاه و هشتم

۱. ما دو سرِ این چوب را می‌گیریم به شرطِ آنکه تو هم وسطِ آن را بگیری.
۲. هر مشکلی را می‌توان حل کرد به شرطِ اینکه فکرِ کید و تصمیم بگیری.
۳. هر سه به سلامت پرواز می‌کنیم / خواهیم کرد به شرطِ آنکه تو چیزی به کسی نگوئی
۴. امسال گندم و جو و، به طورِ کلی، محصولِ کشاورزی فراوان است / خواهد بود
به شرطِ اینکه برف و باران زیاد باشد
۵. مرعابها به حای دیگری نخواهند رفت / نمی‌روند به شرطِ آنکه آبِ آنگیر خشک
شود
۶. شما می‌توانید / خواهید توانست زندگی خوبی داشته باشید به شرطِ اینکه با هم
دوست باشید.

۷. کار نشد ندارد به شرطِ آنکه ناامید نشوید و دس از کوشش نکشید
۸. او آدم خوبی است به شرطِ اینکه حشمت‌گین شود.
۹. هیچ مشکلی را نمی‌توان حل کرد مگر به . همکاری متحد شویم و صمیمانه به هم

ب -

۱. اکنون هنگام آغاز شدنِ فصلِ پائیز است.
۲. اکنون وقتِ بار شدنِ مدرسه‌ها و دانشگاه‌هاست
۳. اکنون هنگام به پایان رسیدنِ پائیز و شروع شدنِ زمستان است.
۴. اکنون وقتِ فایده بُردنِ دهقان از برف و باران است.
۵. اکنون وقتِ آمدنِ عید نوروز و تاییدنِ خورشید است.
۶. اکنون هنگام پُر شدنِ همه جا از بوی بهار است.
۷. اکنون وقتِ شِکفتنِ غُچه‌ها و گلها در گلزارهاست.
۸. اکنون هنگام آمدنِ تابستان و پُر شدنِ ناکستانها از انگور است.
۹. اکنون هنگام آرامش و آسایشِ مردم است...

تمرین پنجاه و هفتم

الف -

دو مرغابی . در برکه‌ای ارقصا ساگریر . وداعِ سرد اینستُور یارِ
گرامی .. در آیدۀ نزدیک بی‌آب اگر چه رها کردن ... ناخوشاید ... اما عِلاجی ...
حرفها به شدت / شدیداً عمگین در عذابِ حدائی / فرای . دُشوار .. یارِ مَدَدکار
ترک کید .

شما که یارِ من هستید عِلاجی پاستُخ . ماهم از فرای تو سیار افسرده / ملول ...
بدونِ تو ولی .. سحت . چون فکرِ سحت اندوهگین
مرغابها اندیشیدید سپس / بعد از آن . سیز .. قبول کسی .. از شادی ..
می‌کم . مرغابها .. نوک . بیرمیان در وقتِ / موقعِ مرعابها وقتیکه / همیکه
بر فراز ... و به مَسخَرگی .

۱. لاک پشت در حالیکه از سخنان مرغابی سخت اندوهگین شده بود گفت: من از دوری شما در رنج هستم.

۲. مرغابیها که ناراحت بودند گفتند: ما مجبوریم ایضا را ترک کنیم.

۳. مرغابیها که با لاک پشت با صلح و صفا ریدگی می کردند تصمیم گرفتند به جای دیگری بروند

۴. مرغابیها که ترک لاک پشت برایشان ناگوار بود با او خداحافظی کردند.

در حالیکه ترک لاک پشت برای مرغابیها ناگوار بود با او خداحافظی کردند

۵. دهقان فداکار در حالیکه از سرما می لرزید لباسهای خود را از تن درآورد.

۶. صمرعلی که چراغ در دست داشت به طرف قطار می دوید.

۷. مرغابیها در حالیکه دو سر چوب را با نوک خود گرفته بودند به پرواز درآمدند.

۸. خروس که از روباه می ترسید به بالای درخت پرید.

۹. ابوریحان که آخرین لحظات عمرش را می گذرانید هوز تشنه داش بود.

۱۰. دوست ابوریحان در حالیکه بسیار عمگین بود حال ابوریحان را می پرسید.

۱۱. بیمار در حالیکه نمی توانست حرف نزد یک مسئله علمی را از دوستش سؤال

کرد.

تمرین شصت و یکم

الف -

درس ۲: از آزادی و بازی در آسمان لذت می بردند. برای رفع خستگی روی درختی

نشستند. دوستان خود را هم صدا کردند تا از این دانه ها بخورند. بال گشود تا پرواز کند.

کوتران دیگر بال گشودند تا پرواز کنند. هریک برای رهائی خود می کوشید. موش از

کمک کیم

۱۰ شما یک دوست خوب بستید مگر آنکه به دوستانان کمک کنید و ما آنها مهربان

باشید

۱۱ در مسافرت به ما حوش نمی‌گردد/ خواهد گذشت مگر اینکه تو هم با ما بیانی

۱۲ آنها ردگی جوشی خواهد داشت مگر آنکه یارِ غمخوارِ یکدیگر باشد.

۱۳ رضا در کارش موفق نمی‌شود/ خواهد شد مگر اینکه به حرفهای پدرش گوش بدهد.

۱۴ [حالِ بیمار حوب نمی‌شه مگه اینکه ایش حوب مواطب نگین]

۱۵. ما نمی‌توانیم به سلامت پرواز کنیم مگر آنکه تو دهان را سدی

تعرین پنجاه و نهم

۱. مگر اینکه فکر کند در غیر این صورت خواهد توانست/ نمی‌تواند مُشکِلشان را

حل کند.

۲ مگر آنکه ما از تحریباتِ یکدیگر استفاده کنیم والاّ اِشتهای زیاد خواهیم کرد.

۳. مگر اینکه از او مَعْدِرَت نخواهید در غیر این صورت او شما را نمی‌بخشد/ خواهد

بخشید

۴ مگر آنکه پولِ مرا به من بدهد والاّ از او به دادگاه شکایت می‌کنم/ خواهیم کرد

۵ مگر اینکه راه بار باشد. در غیر این صورت نمی‌توانیم به مسافرت خود ادامه دهیم

۶. اِصاف بیست که این حیوان بی‌گناه را اَدَبت کنید.

۷ پدر و مادرت به تو کمک کرده‌اند، سابر این، اِصاف بیست که تو به آنها کمک نکنی

۸ همه مشغول کار و فَعَالِیت هستند، سابر این، اِصاف بیست که ما بیکار بشویم.

۹ اِصاف بیست که زبان فارسی را یاد بگیرم، چون ادبیات بسیار زیبایی دارد.

۱۰. او به شما خوبی کرده است، اِصاف نیست که شما به او بدی کنید.

تعرین شصت و نهم

الف -

- ۱ مردم هم آنها را نه یکدیگر شان می دادند و هم نه آنها می حدیدند
- ۲ هم تُردنِ لاک پش مشکل بود و هم تنها گذاشتن او
- ۳ مرعایها و لاک پش هم با صلح و صفا ریدگی می کردند و هم با یکدیگر دوسِ بر دیک بودند

- ۴ لاک پش هم از خشک شدنِ آگیر ناراحت بود و هم از رفتنِ مرعایها
- ۵ مرعایها هم آب را دوس داشتند و هم از لاک پش خوششان می آمد

ب -

- ۱ به رمین خوردن همان بود و شکستنِ استخوان پایش همان
- ۲ چُرت ردن همان بود و تصادف کردن همان
- ۳ سَکته کردن همان بود و مُردن همان
- ۴ نه وسطِ حیایان دویدن همان بود و نه ماشین تصادف کردن همان
- ۵ فروریختنِ کوه همان بود و مسدود شدنِ راه آهن همان

تعرین شصت و سوم

- ۱ تو که نال بداری می توانی پرواز کنی
- ۲ تو که جوان هستی چرا ایقدر می حواسی؟
- ۳ شما که پول ندارید چطور می توانید حانه نه این بررگی را بحرید؟
- ۴ من که ۵۶ سال از عمرم می گذرد هور دلیلی سیاری از پدیده ها را نمی دالم
- ۵ او که فرانسه نمی داند چگونه می تواند فرانسه حرف ببرد؟
- ۶ آنها که فکر نمی کند همیشه گرفتارِ اشتهاها و خود هستند

صدای بال کبوتران بیدار شد. موش برای بریدن بندهای پای طوقی پیش رفت با هم قرار گذاشتند که دیگر اشتباه خود را تکرار نکنند تا در دام صیّادان گرفتار نشوند.

درس ۴: صمر علی هر شب از کنار راه آه می گذشت تا به خانه اش برسد. از این اندیشه سخت مضطرب شد. از اندیشه حادثه خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت لرزید. در جستجوی چاره ای بود تا بتواند حال مسافران را نجات دهد. من این کار را برای رضای خدا و نجات شما هموطنانم انجام داده ام

درس ۵: بیاید از تجربیات هم استفاده کنیم تا گرفتار حیلها، روزی خروس ار لانه خود بیرون آمد و برای گردش به صحرا رفت. خروس از این همه زیبایی و طراوت به شوق آمد. روماء... به طرفش دوید تا او را شکار کند. روماء... فرار کرد تا پناهگاهی برای خود پیدا کند.

درس ۷: انسان برای رسیدن به این آرزو... از شادی در پوست نمی گنجید. جدی بعد این دو برادر به فکر ساختن ماشین برای پرواز افتادند. آنها دوستان... تا اولین پرواز آنها را تماشا کنند. قلب دو برادر از شادی و هیجان می تپید

درس ۸: مرد بیمار... خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را... بارگوید. بیشتر نوشته ها و... از جهت فکر تازه می نماید. از این لحاظ در قرون...

درس ۹: برای خدا حافظی بیش لاک پشت رفتند. لاک پشت از این سخنان سخت اندوهگین شد. من، هم از کمی آب در رنج هستم و... ما نیز از دوری تو بسیار دلنگ می شویم. لاک پشت از اندیشه تنهایی به شدت غمگین شده بود. لاک پشت از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

ب -

با صلح و آرامش. به ناچار. با ناراحتی. سخت. به شدت. به این ترتیب. با تمسخر.

تمرین شصت و پنجم

و برای آنکه آب آنگیز سار و شادمان را بر آب آنگیز خشک حشمت می‌شد، و
عاشقها می‌توانستند درون آب ریختن کنند

۱۰۰. مرعاینها را رفتی به حیای دیگر حمید جان میدید - حیران از کمابیش شمار
سب میدید و دوری او مرعایها را دور

از آنکه شمشاد از مرغایها خواهرش کرد بدست به برادر جمعشان رسید
در آنسگاه او را چون شد بختی است که می برد او را به درون مرغایها
بسیار ناگوار سمج بود

۱. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و روز و دوستان ۴۰ ر
 ۲. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۳. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۴. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۵. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۶. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۷. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۸. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۹. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه
 ۱۰. بیست و یک روز در هر ماه از عقده و شب و یک روز در هر ماه

«لاک پشت در جواب آنها گفت هر سه کلمه را با هم ترکیب می‌دهم و آن حل کرد.» هیچ کاری نشد ندارد»

۶۰. به وسیلهٔ یک چوب لاک‌پشت را به آسمان بردند. بدین ترتیب کمر غایبها دوسر
چوب را با هم قرار نوک خود گرفتند و لاک‌پشت وسط چوب را / آن را سادهاش
گرفت

۱۱ مردم به آنها می‌حدیدند و می‌گفتند نیاک‌پشت نسل هوسا پرورار کرده است

۱۱ لاک پشت در جواب مردم / آنها گفته، «ما کور شود هر آنکه نتواند دید»

۱. حیر، لاک پشت به محض اینکه دهانش را باز کرد از بالا به رمی افتاد و مُرد. دهان باز کردن همان بود و به رمی افتادن همان.

۷. ما که فارسی می‌خواهیم تو است از ادبیاتِ ربای آن لذت بریم.
۸. آقای دکتر صفا که شما او را می‌شناسید تاره از پاکستان برگشته است
۹. پدرم که مردی مؤمن بود همیشه مرا نصیحت می‌کرد که درس بخوانم
۱۰. دوست من که آدمی فداکار است مردم را بیشتر از خودش دوست دارد.

تمرین شصت و چهارم

الف -

- درس ۲: با فرمانِ من همه با هم به پرواز درآید.
- درس ۷: بالهای گوناگونی صاحب ولی با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند. اتو هنگامی که آرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد او با کمک برادرِ خود بالهایی ساخت که با آن می‌شد از بلندی به سلامت فرود آمد. اسان نتوانست به وسیلهٔ آن در کرهٔ ماه فرود آید.
- درس ۸: مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه...
- درس ۹: مرا هم با خود ببرید. هر مشکلی را می‌توان با فکر کردن حل کرد. ما تو را هم با خود می‌بریم مادو سر این چوب را با منقار خود می‌گیریم، و تو هم وسط آن را با دهانت بگیر هر سه با هم پرواز خواهیم کرد.

ب -

۱. شما به من قول دادید که هر کار گفتم انجام بدهید.
۲. او به شما اطمینان می‌دهد که هر چه لازم داشتید به شما خواهد داد.
۳. من به ایشان قول می‌دهم هر جا که دستور دادند بروم.
۴. تو محور هستی هر موقع که لازم بود بیائی.
۵. آنها به من گفتند هر چه خواستم می‌توانم بویسم.

ب -

سعدھا (بعد)، ریاضیات (ریاضی)، علوم (علم)، داشمندان (داشمد)،
 کیمیاگران (کیمیاگر)، فلزات (فلز)، آرمایشها (آرمایش)، چشمها (چشم)، مدتها (مدت)،
 بیماران (بیمار)، امیران (امیر)، بیمارستانها (بیمارستان)، کتابها (کتاب)، رانها (ران)،
 سالها (سال)، استادان (استاد)، دانشگاهها (دانشگاه)، موارد (مُورد)، کشفیات (کشف)،
 معاجر (مَفحَر)

ب -

فرا گرفتن به دست آوردن تبدیل کردن مُتلاشدن مراجعه کردن اَثر کردن صَرَف
 کردن نارگشتی تأسیس کردن. دعوب کردن ترجمه شدن. تدریس کردن درگذشتی

۱. راری گذشته از تدریسی پرشکی، بیماران را بیر درمان می کرد راری علاوه بر درمانِ
 بیماران، دانشی پرشکی را بیر تدریس می کرد
۲. راری علاوه بر علاقه فراوان به علم، به کیمیاگری بیر علاقه سیار داشت وی گذشته
 از علاقه سیار به کیمیاگری، به علم بیر علاقه فراوان داشت
۳. راری علاوه بر تأسیس بیمارستانی در شهر ری، برای معالجه بیماران به دربار امیران
 بیر می رفت راری گذشته از رفتن به دربار امیران برای معالجه بیماران، بیمارستانی
 در شهر ری بیر تأسیس کرد.
۴. راری گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستانِ شهر ری، در حدود ۲۵۰ کتاب بیر
 نوشته است. راری علاوه بر اداره بیمارستانِ شهر ری و مُداوای بیماران، در حدود
 ۲۵۰ کتاب بیر نوشته است.

الف -

تقریباً هزار سال قبل، زندگی می‌کرد. به اسم راری شهرت یافت او
 مادیق به تحصیل دانش اشتیاق بسیار ستاره‌شناسی و اغلب داشهای رورگار خود
 را در رمان - وایی یاد گرفت رورگار .. او هم میل فراوان.
 راری. هدف مختلف. در نتیجه. به ناچار به طبیی طیب برای مداوای
 درمانی در ایطور

این حرف اِ ران به بعد به کسب علم طَب رورگار دانش زندگی بسیار
 پیدا کرد بعداً برگشت مُعالجه مریضها علم طَب
 چون. طیب رورگار مُعالجه / درمانی
 راری علاوه بر درمانی / مُعالجه تعریاً اغلب. علم طب مشهورترین
 بیگانه معروف دیا درس می‌داده‌اند
 اَلْکُل . کار بُرد بسیاری
 این طیب بلندپایه که از افتخارات . مُتولد شده بود، چشم از جهان فروست

ب -

- ۱ راری مردی کُود و بی‌دقت بود
۲. الکل هرگز از کشفیات بی‌اهمیت به شمار نرفته است
- ۳ گاهی به هدیان می‌گفت محصولات داخلی / بومی را مصرف کنید
۴. این مقاله به وسیله یک نویسنده گُمّام نوشته شده است
۵. رسانه‌های گروهی باید واژه‌های بومی را به کار نبرند

(حمله‌های ریر فقط به عنوان مثال داده شده‌اند)

دیروز او را دیدم هنوز هوا سرد است من هرگز دروغ نمی‌گویم او گاهی به دیدن من می‌آید هر وقت که او را دیدم خوشحال به نظر می‌رسید این موضوع را یکی به او گفتند پدر من هیچوقت به کسی بدی نکرد ساعت ۲/۵ بعد از ظهر شما را می‌بینم او دیر به سر کار خود می‌رود جنگ به رودی به پایان خواهد رسید از اینجا به کجا خواهید رفت سال گذشته دوست شما را در تهران دیدم خانه من نزدیک جنگل است لطفاً دور از بحره سشیید به خانه خود خوش آمدید یک درخت بزرگ بالای آن تپه بود پائین کوه چند خانه روستائی دیده می‌شد یک ساعت دیواری روی دیوار بود گر نه ای از ریر میر به من نگاه می‌کرد

- ۱ شما به حرف مرا قول دارید و نه حرف پدرتان را
- ۲ من به خانه به این برنگی را دوست دارم و نه خانه به آن کوچکی را
- ۳ این کفشها به نه درد من می‌خورند و نه به درد شما
- ۴ کیمیاگری به نه درد راری خورد و نه به درد کیمیاگران
- ۵ این موضوع به نه من مربوط است و نه به شما
- ۶ آزمایشهای تعدی راری به نه کیمیاگری مربوط بود و نه به حادثه‌گری
- ۷ این سیبا به از ستاره‌شناسی خوشش می‌آمد و نه از کیمیاگری

تمرین هفتادم

- ۱ این کتاب به زبانهای دیگر ترجمه خواهد شد
- ۲ فلز آب دیگر به طلا تبدیل شدند

۵ او علاوه بر ریائی، خوش بیان نیز هست و گذشته از خوش نیایی، ریا نیز هست
 ۶ انوریجان بیروبی علاوه بر تحقیق در ستاره‌شناسی و داروشناسی، دربارهٔ رسوم و
 سنتهای مللی گوناگون نیز کتاب موسسه است. انوریجان گذشته از شوشی کستان
 دربارهٔ رسوم و سنتهای مللی گوناگون، در ستاره‌شناسی و داروشناسی نیز تحقیق
 کرده است

۷ وریش علاوه بر سرودن ساحتش بدن و نوی کردن اراده، موجب شادی روان نیز
 می‌شود.

۸ فریده گذشته از دایهٔ حاکم‌ش، در ادارهٔ پست و تلگراف نیز کار می‌کرد فریده علاوه
 بر کار در ادارهٔ پست و تلگراف، خانه‌اش را نیز اداره می‌کرد
 ۹ پیرافشین گذشته از علاوه بر این کتاب، کتابهای دیگری نیز از هم نوشته است
 ۱۰ آنا شما علاوه بر این پسر، پسر دیگری هم از او دارند؟

تمرین شصت و نهم

الف -

از زمانهای سیار قدیم، در آسمان، بالابر، از اسرها، به ماه روشن و ستارگان
 درخشان، بر پشپ عقابها، بر آن، بیش از صدسال پیش، چندی سال، سراحام، روری،
 بر فرار تبه، بر دوش، در فضا، هنگامی که، به رمین، در پوسپ خود، از آن پس، در
 آسمان، روری، هنگام، ناگهان، هنگام، چند سال، در خانه، در این مدت، به دستش، پس
 از، از بلندی، چندی بعد، سه سال، هنگامی که، به دشتی، سراحام، از رمین، ۳۸ دهیمه،
 سپس، از آن، از آن روز، بیش از هشتاد و چند سال، امروز، در اندک زمانی، از این
 سوی رمین، به سوی دیگر، پس از، در کرهٔ ماه، به فضاها دور دست، کره‌های دیگر، به

حانی

- ۷ رازی به سمیابگری علاقه سر پیدا کرد
- ۸ بر دیک به هزار سال پیش، رازی در شهر ری به دنیا آمد
- ۹ پزشک برای مُدوایی چشمه رازی با صد سیکه طلا از او گرفت
- ۱۰ رازی در پزشکی شهرت فراوان به دست آورد
- ۱۱ او ستاره‌شناسی و ریاضیات و بیشتر علوم زمان خود را یاد گرفت
- ۱۲ رازی گذشته از درمان بیماران در حدود ۲۵۰ کتاب نوشته است
- ۱۳ کتابهای رازی را استادان بزرگ سالها تدریس کرده‌اند
- ۱۴ رازی بسیار دقیق و کجکاو بود و به علم علاقه فراوان داشت
- ۱۵ در زمان او دانشمندان به کیمیاگری اشتغال داشتند

تمرین هفتاد و دوم

- ۱ مُحَمَّد بن رَکریای رازی در شهر ری به دنیا آمد / متولد شد
- ۲ برای اینکه روز و شب آزمایش کیمیاگری می‌کرد
- ۳ حیر او توانست فلزات را به طلا تبدیل کند.
- ۴ زیرا در آن زمان همه دانشمندان کیمیاگری می‌کردند
- ۵ آنها می‌خواستند ماده‌ای پیدا کنند که با آن فلزات را به طلا تبدیل نمایند / کنند
- ۶ بلکه او ریاضیات را هم در حواشی فرا گرفت / یاد گرفت
- ۷ معروفترین کتاب او حاوی نام داشت و درباره علم پزشکی بود
- ۸ اَلْکُل را رازی برای اولین بار به دست آورد
- ۹ شهرتِ رازی در علم صفت / پزشکی بود
- ۱۰ او برای درمان / مداه ای / معالجه چشمهایش با صد سیکه طلا داد
- ۱۱ برای اینکه سخن / حرف یک پزشک در او بسیار اثر کرد

۳. به این نوع فعل، مجهولِ غیرمستقیم می‌گویید
۴. راری برای معالجهٔ بیماران به دربار امیران دعوت می‌شد
۵. کتابهای راری سالها تدریس می‌شده‌اند
۶. متأسفانه به این موضوع بسیار مهمّ توجّه شد
۷. در حدودِ هزار سالِ قبل، الکل کشف شد
۸. راری به چشم درد مبتلا شد
۹. به پرشکِ حوب زیاد مراجعه می‌شود
۱۰. مدّت‌ها از عمرِ راری صرفِ تحصیلِ پزشکی شد
۱۱. در حدودِ هزار سالِ پیش، در شهر ری بیمارستانی تأسیس شد که در آن بیماران درمان می‌شدند
۱۲. این حمله‌ها باید بازویسی شوند
۱۳. از قدیم گفته‌اند
۱۴. از الکل در پزشکی استفاده می‌شود.
۱۵. بیمارستانِ شهر ری به خوبی اداره می‌شد

تمرین هفتادویکم

۱. معروفترین کتابِ راری، حاوی نام دارد
۲. راری بررگترین پرشکِ زمانِ خود شناخته شده بود.
۳. الکل امروز موردِ استعمالِ فراوان در پزشکی و صنعت دارد
۴. آرامگاه این پرشک و دانشمندِ بلند پایه در شهر ری است.
۵. رازی به بغداد، که در آن زمان مرکز علم بود، رفت
۶. کیمیا این است به آنچه که تو در جُستجویِ آن هستی

- ۲ این حرف کاملاً مادرست / غلط است که سربار ترسو شکست می خورد
- ۳ حقیقتاً حوشحالم که پیشهاد او را رد کردید
- ۴ مادری که بچه اش را گم کرده بود از ناراحتی گریه می کرد
- ۵ این پاداش کسی است که به دیگران ستم می کند
- ۶ گجشکها خیلی آهسته / یواش به پرواز درآمدند
- ۷ کسی که اراده ضعیف دارد هیچوف / هرگز پیروز نمی شود
- ۸ تفرقه موجب شکست است

پ -

اگر ما همه با هم متحد باشیم، هر کاری را می توانیم انجام دهیم
 ما برای دفاع از وطن هرگونه فداکاری می کنیم، حتی اگر به قیمت جانمان تمام شود.
 اگر حرف حق را قبول کرد که دیگر دعوا نداریم
 ولی اگر پدیدرف، رورگارش را سیاه می کنیم
 اگر بخواهی به ما ستم کنی، ما آرام نمی شبیم

تمرین هفتاد و چهارم

الف - (این حمله ها فقط به عنوان مثال داده شده اند)

دیروز او را اتفاقاً در حیاط دیدم او معمولاً ساعت هفت صبح از خانه بیرون می رود.
 هرچه می گویم فوراً انجام دهید تقریباً هفتاد درصد از جمعیت ایران باسوادی او واقعاً
 دوستی فداکار و از خود گذشته بود من او را کاملاً می شناختم. ایس حیوان حقیقتاً
 خطرناک است او ظاهراً سالم به نظر می آمد این کار اصولاً غلط است من اصلاً چنین
 حرفی نبرده ام

۱۲ برای اینکه بعد از رمان راری مرکز علم بود

۱۳ حیر او یک بیمارستان در شهر ری صاحب / تأسیس کرد

۱۴ راری علم پزشکی را در بیمارستان شهر ری تدریس می کرد / درس می داد

۱۵ او بیمار را هم در بیمارستان شهر ری و هم در دار امیران مُعالجه / مداوا / درمان می کرد

تمرین هفتاد و سوم

الف -

راهِ مَوْقِیت یک گروه می ریسند بیروندی / قدرتمدی بر می ریسد و
آب محورد و نه لانه آشیانه ویران کرد بر

گنخشکها خیلی کاکلی تمام یاران هوشمستر و شجاعت مواظب کیم
کاملاً صحیح مواظب کیم قدرتمد صحیح است که نایکدنگر ما آماده ایم
نهای اکنون بحسب سخن گویم سخن پذیرفت براف فول نکرد پرید
پرواز کرد توحه نکرد باشع بیرویم / قدرتم بسیار چون رور . صحیح است
که قدرت فراوان ماساک فیل که ارسحهای عَصَاسی ویران می کنم
ناتوان . زورمند کاکلی نمی پذیرد نرد نارگشت یاران حاصر ماهمه
حاصریم به سرعت . وفل را تالبِ بلافاصله گنخشکها به سوی به محصر
ایکه عَصَاسی گریختند تعیب کرد . شگامی که دستور حمله داد فوراً
معارهای حقیقتاً ناگاه کوشش کرد .

گنخشکها مَوْقِیت مُحاراب بیرویم / قدرتم سزای

ب -

۱ از قدیم گفته اند . آباد کردن مشکل است ولی حراب کردن آسان

- ۱۰ گنجشکان نارها ناراحب شده بودند
- ۱۱ باید ثابت شود که رپرِ نارِ رور نمی‌رویم
- ۱۲ به او ثابت شد که اشتباه می‌کند
- ۱۲ نمی‌دانم این کار یکی انجام خواهد شد
- ۱۴ مُشکَلِ به این بررگی چطُور حل می‌شود؟
- ۱۵ شما ممکن است به حانه آفای دکتر صفا دعوت شوید

تمرین هفتادوششم

فعلهای لازمِ زندگی می‌کردید (زندگی کردن)، سرَوَد (رفتن)، سردیک شد (سردیک شدن)، ناراحب شدید (ناراحت شدن)، شستند (شستن)، مشورت کردند (مشورت کردن)، بود (بودن)، نگهداری کنیم (نگهداری کردن)، دفاع کنیم (دفاع کردن)، مارره کد (مارره کردن)، ناشیم (بودن)، هداکاری نکنیم (هداکاری کردن)، تمام شود (تمام شدن)، حرف برنم (حرف رد)، پر رد (پر رد)، رفب (رفتن)، اعتنا نکرد (اعتنا کردن)، می‌رسد (رسیدن)، ستم کی (ستم کردن)، می‌شسیم (شستن)، مارره می‌کنیم (مبارزه کردن)، شده بود (شدن)، می‌آیم (آمدن)، گستاخی کد (گستاخی کردن)، برگشتن (برگشتن) دارد می‌آید (آمدن)، پروار می‌کنیم (پروار کردن)، حمله کرد (حمله کردن)، فرار کردند (فرار کردن)، بریرید (ریختن)، ریختند (ریختن)، افتاد (افتادن)، سعی کرد (سعی کردن)، بیرون بیاید (بیرون آمدن)

فعلهای متعدی: می‌خواست (خواستن)، شوند (هوشیدن)، کج کرد (کج کردن)، حراب کرد (خراب کردن)، یله کرد (له کردن)، کُشد (کردن)، دور کنیم (دور کردن)، گفتند (گفتن)، انجام دهیم (انجام دادن)، قول کرد (قول کردن)، پذیرفت (پذیرفتن)، سیاه

۱. همینکه گنجشکها لانه‌های حراب شده خود را دیدند بسیار ناراحت شدند
۲. فیل همیکه به رودخانه رسید آب فراوانی نوشید.
۳. همیکه فیل به آشیانه گنجشکان رسید چند تا حوجه گنجشک را زیرپایش کُشت
۴. گنجشکان همیکه حوجه‌های کشته شده را دیدند تصمیم گرفتند با فیل مبارزه کند.
۵. همیکه گنجشکها خطر را احساس کردند آماده دفاع از وطن شدند
۶. کاکلی همیکه دید که فیل حرف حق را نمی‌پذیرد مرد یارانش نارگشت
۷. همیکه فیل به گودال بردیک شد کاکلی فرمان حمله داد.
۸. فیل همیکه از گنجشکها شکست خورد بره‌ای کشید و ناگاه در گودال افتاد
۹. فیل ستمگر و رورگو همیکه گنجشکها را دید خشمگین شد و به طرف آنها دوید
۱۰. گنجشکان همیکه فیل را شکست دادند سرود پیروزی خواندند

تعرین هفتادوپنجم

۱. لانه چند گنجشک حراب شد.

۲. وطن ما باید با قدرت تمام / تمام قدرت حفظ شود

۳. دشمن باید از خانه و وطن دور شود

۴. بچه‌های ما باید به خوبی نگهداری شوند

۵. از میهر ما باید به شدت دفاع شود

۶. حرف حق باید قبول شود

۷. به گنجشکها حمله شده است

۸. فیل رورگو تبیه خواهد شد

۹. رورگار فیل متحاور سیاه شد

۵ درست است که فیل خیلی تلاش کرد ولی نتوانست از گودال بیرون بیاید.

۶ درست است که بیر بجّه باهوشی است ولی حافظه اش ضعیف است

۷ درست است که همه اکتیو سید است ولی آرام نیست بالخصوص

۸ درست است که چشمها هم ضعیف است ولی ، غریب که خیلی می تواند بخوابد

۹ درست است که شام دیگر برقص نیستند ولی چند روز باید استراحت کنند

۱۰ درست است که ما بکندگی در خواب می شناسیم ولی می توانیم به همه اعتماد کنیم

تمرین هفتادونهم

۱- ا- ب

۱ من تو را سیه می کنم تا دیگر بروی نگوئی

۲ گمشده ها به فیل حمله کردند. دیگر فیل خانه های آنها را حراب نکند

۳ ما آدم رورگو و ستمگر باید متاثره کرد. دیگر حرف نکند رور نگوید

۴ باید ما هم متحد شویم تا دیگر هرکسی نتواند به ما ستم کند

۵ ما باید هوشیار باشیم تا دیگر گرفتار اشتباه نشویم

ب -

۱ هر جا که دستور بدهد می رود/ خواهد رفت هر جا که دستور دادند رفت

۲ هر چه او خواهد/ می خواهد من می دهم/ خواهم داد هر چه که او خواست من دادم

۳ هر چه که شما فرمان بدهید این مرد انجام می دهد/ خواهد داد هر چه که فرمان دادید

این مرد انجام داد

۴ هر وقت شما را می بینم/ بیم خوشحال می شوم/ خواهم شد

۵ هر چه من بگویم/ می گویم او می پذیرد/ خواهد پذیرفت هر چه من گفتم او پذیرفت.

می‌کنیم (سیاه کردن)، پیدا کرد (پیدا کردن)، در میان گذاشت (در میان گذاشتن)، بخواهد (خواستن)، می‌کنم (کردن)، خراب می‌کنم (خراب کردن)، دید (دیدن)، ثابت کنیم (ثابت کردن)، فرمان بدهی (فرمان دادن)، می‌باید (دیدن)، می‌کشایم (کشایدن)، گفتم (گفتن)، مال کرد (دسال کردن)، درآورید (درآوردن)، کور کردند (کور کردن)، خواندند (خواندن)

تمرین هفتاد و هفتم

(این جمله‌ها به عنوان مثال داده شده‌اند)

فردا کتاب را برایتان می‌آورم این پالتو را از کجا خریدید؟ او عدايش را خورده است صدای شما را می‌شنیدم. او هیچکس را نمی‌شناسد شما معمولاً چه رورسامه‌ای را می‌خوانید برادر شما مرا هرگز ندیده است خانه‌تان را چند فروختید؟ دست‌های‌تان را ب‌آب و صابون بشوئید. او شما را به ناهار دعوت خواهد کرد لطفاً چند قدم خلوتر بپائید من هر روز ساعتِ هفت و نیم صبح به اداره می‌روم شما معمولاً چه ساعتی می‌خوانید؟ نامه شما به دست من برسیده است با سیگار که دشمن شماست مبارزه کنید چرا ایستاده‌اید؟ او روی همین صندلی نشسته بود.

تمرین هفتاد و هشتم

۱. درست است که همه باید از وطن دفاع کنیم ولی این فیل بسیار رورمند و ستمگر است.

۲. درست است که شما قدرت دارید ولی نمی‌توانید هر کاری که دلتان خواست بکنید

۳. درست است که فیل ممکن است حشم‌گین شود ولی من محورم با او صحبت نکنم.

۴. درست است که چند حوچه گنحشک کشته شدند ولی فیل هم رورگارش سیاه شد

۲. فیل لبِ رودخانه رفت تا آب نوشد/ بخورد
۳. حیر، فیل از حرفهای کاکلی خشمگین/ عَصَانی شد
۴. کاکلی به فیل گفت اگر خواهی به ما ستم کنی ما آرام نمی‌شیم و ما تو مارده می‌کنیم. درس است که تو رورت زیاد است اما شاید به دیگران رور بگوئی
۵. فیل به کاکلی گفت همین حالا می‌آیم و حانه‌های شما را حراب می‌کم
۶. گنجشکان می‌خواستند به فیل ثابت کنند که رپرِ بارِ رور و ستم نمی‌رود
۷. فیل با حُرطومش به گنجشکها حمله کرد
۸. آنها می‌خواستند فیل را تا لبِ / کنارِ گودِ - بکشاند
۹. آنها همه با هم بر سرِ فیل ریختند و با نوحه‌ی تیرشان او را کور کردند
۱۰. اگر گنجشکهای ضعیف با هم متحد می‌توانستند حتی یک شیر ترساک را بکشند

تمرین هشتادودوم

الف -

۱. اندیشه‌ها و رفتار بچگانه او نه بُر از دوی و استعداد بود، پیوسته اُلگویی بچه‌های همسایه او بود
۲. باعجه‌بان در بچگی شعلی پدرش را یاد گرفت، ولی در جستجوی کاری بود که برای جامعه سودمندتر باشد
۳. او به درستی فهمیده بود که آدمهای ناشوا و گنگ محروم‌ترین اسبابها هستند.
۴. باعجه‌بان در آغاز/ اوّل در شهر مَرشد مرل کرد. بعداً به تبریز رفت و در آنجا کودکانی تأسیس کرد
۵. او به کُمکِ فکرِ توانا و هوشی سیار و سعی/ تلاشی مداوم/ دامه‌دار توانست الفبائی

تمرین هشتادم

۱. من ار کشورم دفاع می‌کنم حتی اگر نه فیمبِ ریدِگیم تمام شود
۲. کاکلی ار همهٔ دوستان خود باهوشتر و دلیرتر بود
۳. یک روز فیل می‌خواست لبِ رودخانه برود و آب بنوشد
۴. اگر شما حرفِ حق را قبول کنید دیگر دعوا نداریم
۵. اگر تو نه ما ستم نکنی ما آرام می‌شیم
۶. من نه او ثابت می‌کنم که اینجا حایِ رورگوئی بس
۷. گشکها بر سرِ فیل ریختند و چشمهای او را کور کردند
۸. این محازاتِ کسی است که نه دیگران رور می‌گوید/ نگوید
۹. فیل نعره‌ای کشید و ناگهان در گودال افتاد
۱۰. کاکلی روی شاحهٔ درختی نشست و با فیل حرف زد
۱۱. فیل همین حالا می‌آید و خانه‌های ما را حراب می‌کند
۱۲. یک دسته گشک و یک فیل در صحرائیِ ریدگی می‌کردند
۱۳. گشکهایِ ناراحت نشستند و با هم مشورت کردند. گشکهایِ ناراح با هم نشستند و مشورت کردند
۱۴. ما باید حقیقتاً از حانه و بچه‌هایِ خود نگهداری کنیم
۱۵. اگر ما با هم متحد شویم می‌توانیم هر کاری را انجام دهیم اگر ما با هم متحد می‌شدیم می‌توانستیم هر کاری را انجام دهیم اگر ما با هم متحد شده بودیم می‌توانستیم هر کاری را انجام دهیم.

تمرین هشتادویکم

۱. برای اینکه فیل لانه‌هایشان را حراب کرده بود و بچه‌هایشان را کشته بود

(اس جمله‌ها فقط برای مثال داده شده‌اند)

در باعجه حانه ما گل مروان اسب دانش‌آموران باید دفترچه‌های خود را پاکیزه نگه دارند آقای مدیر نام مرید او را در کتابچه‌ای نوشت از اتاق خواب من دریچه‌ای به حیاط باز می‌شود. این قالیچه قشنگ را چند خریده‌اید؟ او پولهایش را در صندوقچه‌ای می‌گذاشت.

این تریچه‌ها را! کیلوثی ۱۵۰ ریال خریده‌ام. پیارچه از سربهای مفید اسب مورچه‌ها به صورت اجتماع ردگی می‌کشد تریاچه ارومیه در استان آذربایجان غرسی است. او دخترکی ریبا و مهران بود. روبه‌روی در ورودی پارک اتاکی رونامه‌فروش قرار دارد. مَرعکِ ریائی روی شاحه درختی نشسته بود حوانک تمیز و موذبی جلو آمد و سلام کرد مادری دستِ پسرکِ خود را گرفته بود، ساهم قدم می‌رودند طفلک خیلی گرفتار است، باید گُمکش کنیم

ب -

۱. عشق نمی‌وررید. ۲. دور بیاید اخت. ۳. بیه‌ار سعی‌ماندم ۴. ... سرپا نکرد
۵. ... به پایا، بر سایدید ۶. یاد نگرفته بود ۷. دل نست، ایم. ۸. ادامه بدهم. ...
- نیامدم. ۹. ... نپیشانده است. ۱۰. دایر بحرده بودید. ۱۱. ... شنیده بودم ۱۲. ...
- نستند ۱۳. ... به احام نخواهم رساند. ۱۴. ... نگه نخواهد داشت. ۱۵. ... قبول نشود نخواهم داد

برای اسواد کردن بچه‌های کَرولال اِبداع کند/ نماید

۶ در نظر او تمام بچه‌ها، خواه مُرفّه و خواه فقیر، چه تَندرُوس و چه معلول، تَرانَر بودند.

۷ روش تدریس باعچه‌ها از پیشرفته‌ترین سَبک‌های تعلیم و تربیت به شمار می‌رود

۸. قبل از باعچه‌ها، کَرولال‌ها تا در کوچه و بازار حیران بودند و به درگوشه خانه‌ها به

رندگی سناء/ ناریکِ خود فکر می‌کردند

۹. همواره/ همیشه در فکر افراد بدبخت/ سیاه‌بخت و درمانده/ ناتوان بود و بالاخره

موفق شد دبیای تیره آنها را روشن کند

۱۰. باعچه‌ها به حرفه شریف آموزاری علاقمند شد. چون اعتقاد داشت که مورگار

منزل شمع می‌سوزد و به دیگران روشنی/ نور می‌بخشد

ب -

۱۱ پدرش او را به کارهای مفید و ارزشمند تشویق می‌کرد

۱۲. چون شک یک دانش‌آموز بی‌استعداد و تسل در امتحان رد می‌شود

۱۳ شما رنگهای تیره را بیشتر از رنگهای روشن دوست دارید؟

۱۴ او به سختی می‌تواند از چیری دل بکند.

۱۵ آیا کشور شما از کشورهای عقب مانده است یا از کشورهای پیشرفته؟

۱۶. او فردی ثروتمند ولی بی‌استعداد است

۱۷ مردم کشورهای عقب مانده اغلب بی‌سوادم.

۱۸ باید به شما بگویم که پسران در درسهای خود عقب رفته است و من از او ناراضی

هستم.

۱۹. او هیچگاه/ هیچوقت سعی نمی‌کرد به دیگران ضرر/ زیان برساند

۲۰. آیا رفتار او به نظر شما غیرطبیعی است؟

۱. تنها میوه‌ای / چیزی که او دوست دارد گلابی است.
۲. شبها، تنها کسی که بیدار می‌ماند من بودم.
۳. جَبَّارِ باغچه‌بان تنها حرفه‌ای که دوست داشت مُعَلِّمی بود.
۴. تنها شاگردی که قبول نشده است / رد شده اسب محمود است.
۵. تنها کسی که من در آن شهر می‌شناختم آقای حبیبی بود.
۶. تنها کسی که غذا نخورده است برادر شمعاست.
۷. تنها چبری که او به پلیس گفت نام خانوادگیش بود.
۸. تنها کاری که ما می‌توانیم نکنیم رانندگی است.
۹. تنها جانی / شهری که آنها دوست دارند شهر خودشان است.
۱۰. تنها اسمی که استاد ما نمی‌دانست اسم من بود.
۱۱. تنها چیزی که او از من خواست کرد این بود که مقاله‌اش را بخوانم.
تنها چبری که او از من خواست کرد خواند مقاله‌اش بود.
۱۲. تنها چیزی که کودکانِ کرولال دلشان می‌خواهد این است که حرف ببرند.
تنها چیزی که کودکانِ کرولال دلشان می‌خواهد حرف زدن است.
۱۳. تنها آرزویی که من دارم این است که پسر ازدواج کند.
تنها آرزویی که من دارم ازدواجِ پسر است.
۱۴. تنها کاری که من می‌توانم بکنم این است که کتاب بنویسم و درس بنهم.
تنها کاری که من می‌توانم بکنم کتاب نوشتن و درس دادن است.
۱۵. تنها چیزی که جَبَّارِ باغچه‌بان می‌خواست این بود که به مردم کمک کند.
تنها چیزی که جَبَّارِ باغچه‌بان می‌خواست کمک کردن به مردم بود.

- اگر هیچکس از کارمندان هیچکس نه اداره برفته است، چرا ما برویم؟
۲. اگر کودکانی که ولال حرف ردن یاد گرفته‌اند، چرا این کودک یاد نگرفته است؟
اگر هیچکس از کودکانی که ولال حرف ردن یاد نگرفته است، چرا این کودک یاد نگرفته است؟
۳. اگر تمام کرولالها باسواد شده باشند، چرا برادر کرولال من باسواد شده است؟
اگر هیچکس از کرولالها باسواد شده باشد، چرا برادر کرولال من باسواد شده است؟
۴. اگر همه حیوانات به خدمت سرکاری می‌روند، چرا شما نمی‌روید؟
اگر هیچکس از حیوانات به خدمت سرکاری نمی‌رود، چرا شما نمی‌روید؟
۵. اگر تمام شاگردان در امتحان قبول شده‌اند، چرا حس شده است؟
اگر هیچکس از شاگردان در امتحان قبول شده است؟ چرا حس شده است؟
۶. اگر دانشجویان در کلاس سیگار می‌کشند، چرا استاد می‌کشد؟
اگر دانشجویان در کلاس سیگار می‌کشند، چرا استاد می‌کشد؟
۷. اگر پسر من در مسابقه پیروز شده باشد، چرا به او جایزه بدهم؟
اگر پسر من در مسابقه پیروز شده باشد، چرا به او جایزه بدهم؟
۸. اگر دواي سرطان کشف شده باشد، چرا این بیمار معالجه نشود؟
اگر دواي سرطان کشف نشده باشد، چرا این بیمار معالجه بشود؟
۹. اگر سیگار خوب است، چرا شما نمی‌کشید؟
اگر سیگار خوب نیست، چرا شما می‌کشید؟
۱۰. اگر همه مردم به او کمک کرده‌اند، چرا دوستانش نکند؟
اگر هیچکس به او کمک نکرده است، چرا دوستانش بکنند؟

۵ مگر نه این است که پدر بهترین دوستِ فرزند است، پس چرا تو به حرفهای پدرت
تَوَحُّه نکردی؟

۶ مگر پدرِ باعجه‌مان مدادهای او را شکست و دور بیاداحت؟

۷ مگر مدرسه‌هایِ دیگر این کودک را می‌پذیرد؟

۸ مگر کودکانِ کرولال از محروم‌ترین افرادِ اجتماع هستند؟

۹ مگر باعجه‌مان الصای کر، لالها را اختراع نکرد؟

۱۰ مگر تا آن هنگام کسی دربارهٔ کودکانِ کرولال فکر کرده بود؟

تمرین هشتاد و هشتم

۱ راه تازه‌ای برای نجات کودکانِ کرولال پیدا شده است.

۲ آن شعر بر روی دیوار نوشته شد

۳ محسنِ کودکستان در حدودِ شصت سالِ پیش دایر شد.

۴ شما برای شعلِ آموزگاری انتخاب خواهید شد

۵ چند کودکِ کرولال بر درِ مدرسه پذیرفته شدند

۶ درِ بچه‌ای از امید به دیبایِ بیرَهٗ کرولالها بار شد.

۷ علاوه بر کودکستان، مدرسه‌ای بزرگ و ربا برای کودکانِ کرولال تأسیس شد

۸ با این کار خدا هم راضی شده است

۹ این کارِ بزرگ با دستِ خالی انجام شده است

۱۰ دردِ آن کودکِ بی‌گناه در نگاهش خوانده می‌شد

تمرین هشتاد و نهم

۱ باعجه‌مان دورهٔ مکتب را به پایان رساند / رسانید

تمرین هشتاد و هشتم

۱ به تنها استعداد کروالها پرورش می‌یافت بلکه زندگی آنها بیر ما هگام مرگ به بهبودگی می‌گشت

۲ باچه‌مان به تنها به مردم خدمت کرد بلکه خدا را بیر از خود حشود ساخت

۳ کروالها به تنها باسواد شدند بلکه حرف ردن را بیر یاد گرفتند

۴ باچه‌مان به تنها به کودکانِ بامدار بلکه به کودکانِ لال هم درس می‌داد

۵ قبلِ ستمگر به تنها لانه چند گم‌خشک را ویران کرد بلکه چند حوچه گم‌خشک را هم کشت

۶ دکتر احمدی به تنها یک پزشکِ خوب بلکه اسامیِ فداکار بیر هست

۷ همکارِ من به تنها فعال بلکه مهربان بیر هست

۸ شما به تنها به من کمک کردید بلکه خان مرا بیر نجات دادید

۹ راری به تنها بیمارستان شهر ری را اداره می‌کرد بلکه بیماراران را بیر معالجه می‌نمود

۱۰ معلّم من نه تنها مرد داشمندی اس بلکه بویسده‌ای توانا نیز هست

تمرین هشتاد و نهم

۱ مگر به این است که فریده مادرِ این بچه است، پس چرا احساسِ مسئولیت نمی‌کند؟

۲ مگر به این اس که در مُشکلی را ما فکر کردن می‌توان حل کرد، پس چرا شما رای

حلاً مُشکلِ خود مکر نمی‌کنید؟

۳ مگر به آیر اس که کوشش کلیدِ پیروزی اس، پس چرا شما همیشه در خانه

نشسته‌اید؟

۴ مگر به این است که آقای حمیدی رئیسِ این اداره اس، پس چرا هر روز دیر به اداره

می‌آید؟

۲۰. امسال میوه هم فراوان است و هم ارزان امسال میوه نه فراوان است و نه ارزان.
۲۱. بعضی از شاگردان هم خوب درس می‌خواند و هم خوب ناری می‌کند. بعضی از شاگردان نه خوب درس می‌خواند و نه خوب ناری می‌کند
۲۲. دکتر صفا هم بیمارستان را خوب اداره می‌کند و هم بیماران را معالجه می‌کند و هم کتاب می‌نویسد دکتر صفا نه بیمارستان را خوب اداره می‌کند و نه بیماران را معالجه می‌کند و نه کتاب می‌نویسد

تمرین نودم

۱. پدر ناعجه‌مان بَناء بود. شعل پدر ناعجه‌مان نَتائی بود
۲. خیر، او نَعاشی را دوست نداشت او از نَعاشی بدش می‌آمد / خوشش نمی‌آمد
۳. برای اینکه / ریرا که او نَعاشی را کاری عَنَت و بی‌فایده می‌داس
۴. نام پدر ناعجه‌مان استاد عسکری نَتا بود
۵. او در حُسْتَحوی کار / نه دسال کار نه ایروان رف
۶. شعل او در رَمستان قَتادی بود او در رَمستان نه کار قَتادی می‌پرداحب.
۷. حیر، او حرفه / شعل نَتائی را دوست نمی‌داشت
۸. بالآخره / سرانجام نه کار آموزگاری علاقه پیدا کرد
۹. برای اینکه می‌خواست فعالیت‌های فرهنگی را در کشور / میهن خودش دسال کند / ادامه دهد
۱۰. اولین کودکستان را در ایران حَتار ناعجه‌مان تَأسیس کرد / دایر کرد
۱۱. برای اینکه کودکان / بچه‌ها / اطفال ادر آنجا نگه می‌داشت برای اینکه کودکستان حای اطفال اس.
۱۲. ناعجه‌مان برای اولین بار در ایران نه فکر کُرولالها افتاد

- ۲ معلّم شاگردان را روی زمین می‌نشاند / می‌نشاند
- ۳ کودکان کرولال زندگی را به بیهودگی می‌گذرانند / می‌گذرايدند
- ۴ من رورهای بسیاری را در کارِ اختراعِ الفا گذرايدم / گذردم
- ۵ شما این کار را به آسانی به انجام رسانده‌ايد / رسانیده‌ايد
- ۶ راری با تأسیس بیمارستان شهر ری به مردم بهره‌ فراوان رسانيد / رساند
- ۷ ناعجه‌بان به اندیشه‌هایش / به اندیشه‌های خود جامهٔ عمل پوشاند / پوشايد
- ۸ مادر بچه‌ها را سَرِ ساعِبِ نُه می‌خواناند
- ۹ او مدتی از عُمرِ خود را در زندان خواهد گذرايد / گذراند
- ۱۰ آموزگاران معمولاً شاگردان را از رد شدن در امتحان می‌ترساند
- ۱۱ همهٔ بچه‌ها خواه با استعداد و خواه کم‌استعداد، باید بتواند به مدرسه برود
- ۱۲ تمام افراد، خواه سالم و خواه ناقص، می‌تواند در جامعه مفید باشد.
- ۱۳ همهٔ مردم، خواه ثروتمند و خواه فقیر، در مقابل قانون مساوی هستند
- ۱۴ تمام مهمانان، خواه پیر و خواه جوان، از مهمانی لذت بردند.
- ۱۵ در نظر یک پزشک همهٔ بیماران، خواه قدرتمند و خواه ضعیف، یکسانند
- ۱۶ رضا هم شوهر پروین است و هم پسر عمهٔ او. رضا به شوهر پروین است و به پسر عمهٔ او
- ۱۷ شما هم همکار خوبی برای من هستید و هم پدر مهربانی برای بچه‌هایتان شما نه همکار خوبی برای من هستید و نه پدر مهربانی برای بچه‌هایتان
- ۱۸ من سال آینده هم به چیس می‌روم و هم به ژاپون. من سال آینده نه به چیس می‌روم و نه به ژاپون
- ۱۹ این بچه هم شیر می‌خورد و هم می‌تواند بخواند. این بچه نه شیر می‌خورد و نه می‌تواند بخواند.

تمرین نود و سوم

۱. آماده کرده بودم، آماده کرده بودی، آماده کرده بود، آماده کرده بودیم، آماده کرده بودید، آماده کرده بودند.

آماده نکرده بودم، آماده نکرده بودی، آماده نکرده بود، آماده نکرده بودیم، آماده نکرده بودید، آماده نکرده بودند.

۲. احساس کرده باشم، احساس کرده باشی، احساس کرده باشد، احساس کرده باشیم، احساس کرده باشید، احساس کرده باشند
احساس نکرده باشم، احساس نکرده باشی، احساس نکرده باشد، احساس نکرده باشیم، احساس نکرده باشید، احساس نکرده باشند

تمرین نود و چهارم

۱. تشکر می‌کنم، تشکر می‌کشی، تشکر می‌کند، تشکر می‌کنیم، تشکر می‌کنید، تشکر می‌کنند.

تشکر نمی‌کنم، تشکر نمی‌کشی، تشکر نمی‌کند، تشکر نمی‌کنیم، تشکر نمی‌کنید، تشکر نمی‌کنند

۲. دارم نگاه می‌کنم، داری نگاه می‌کشی، دارد نگاه می‌کند، داریم نگاه می‌کنیم، دارید نگاه می‌کنید، دارند نگاه می‌کنند.

تمرین نود و پنجم

۱. توبّه بکنم، توبّه بکنی، توبّه بکند، توبّه بکنیم، توبّه بکنید، توبّه بکنند

توبّه نکنم، توبّه نکنی، توبّه نکند، توبّه نکنیم، توبّه نکنید، توبّه نکنند

۲. فراموش خواهم کرد، فراموش خواهی کرد، فراموش خواهد کرد، فراموش خواهیم کرد، فراموش خواهید کرد، فراموش خواهند کرد

۱۳ او می‌خواست به همه / تمام کودکان حتی کودکانِ گنگِ خواندن و نوشتن را یاد بدهد / بیاموزد

۱۴ ناگه‌هاں الهای کرو لاله‌ها را اختراع کرد

۱۵ کودکانِ کرو لالِ خواندن و نوشتن و حرفِ ردن را یاد گرفتند / آموختند

تمرین نودویکم

۱ دعوت کردم، دعوت کردی، دعوت کرد، دعوت کردیم، دعوت کردید، دعوت کردند.

دعوت نکردم، دعوت نکردی، دعوت نکرد، دعوت نکردیم، دعوت نکردید، دعوت نکردند

۲ یاد می‌گرفتم، یاد می‌گرفتی، یاد می‌گرفت، یاد می‌گرفتیم، یاد می‌گرفتید، یاد می‌گرفتند.
یاد نمی‌گرفتم، یاد نمی‌گرفتی، یاد نمی‌گرفت، یاد نمی‌گرفتیم، یاد نمی‌گرفتید، یاد نمی‌گرفتند.

تمرین نودودوم

۱. داشتم بر می‌گشتم، داشتی بر می‌گشتی، داشت بر می‌گشت، داشتیم بر می‌گشتیم، داشتید بر می‌گشتید، داشتند بر می‌گشتند

۲ به پایان رسانده‌ام، به پایان رسانده‌ای، به پایان رسانده است، به پایان رسانیده‌ایم، به پایان رسانیده‌اید، به پایان رسانیده‌اند

به پایان نرسانده‌ام، به پایان نرسانده‌ای، به پایان نرسانده است، به پایان نرسانیده‌ایم، به پایان نرسانیده‌اید، به پایان نرسانیده‌اند

تمرین نودوهفتم

۱. او که به ساعتش نگاه می‌کرد، گفت «هور بیم ساعت وف داریم»
۲. شما که تازه به این شهر آمده‌اید، باید حانه‌ای برای خودتان احاره کنید
۳. شاگردی که درس نمی‌خواند، بدون شک در امتحان مُوقِّع خواهد شد
۴. آنها که فارسی خوب می‌داند، می‌تواند از اشعارِ حافظِ لِذِّبْ ببرد
۵. من که در ردگی سختی کشیده‌ام، از مُشکلات نمی‌ترسم
۶. شما که نا دشواریها حگیده‌اید، چرا باید اُمیدتان را از دس بدهید؟
۷. باعچه‌مان که با سختیها بررگ شده بود، دلش می‌خواست به دیگران خدمت کند
۸. مردی که نا شما حرف می‌زد، یک پسِرِ لال دارد
۹. گنجشکان که حانه‌هایشان حراب شده بود، به فیل ستمگر حمله کردند
۱۰. کشوری که بعبِ فراوان دارد نباید مَرْدُمش فقیر باشند

تمرین نودوهشتم

۱. به من پیشهادِ کُمک شده است
۲. به من گفته شد که این بچه کرولال است
۳. به او قول داده شده است که پسرش در مدرسه پذیرفته خواهد شد
۴. این بچه خوب تربیب شده است
۵. از آنها حواسته شد که به حانه‌شان بروند
۶. از من تشکر شده است
۷. این کتاب برای خارجیان نوشته شده بود
۸. کارِ او دیرور شروع شد
۹. نشانی حانه او به پلیس داده شده است

کرد، فراموش خواهید کرد، فراموش خواهند کرد.

فراموش نخواهم کرد، فراموش نخواهی کرد، فراموش نخواهد کرد، فراموش

نخواهیم کرد، فراموش نخواهید کرد، فراموش نخواهند کرد

۳. دعوت مکن / کی یاد بگیر برگرد. به پایان برسان آماده کن / مکن.

دعوت بکنید / کنید یاد بگیرید. برگردید. به پایان برسانید آماده کنید / نکنید

احساس مکن / کن. تشکر کن / مکن نگاه کن / بکن. توحه کن / مکن. فراموش کن /

مکن

احساس بکنید / کنید تشکر کنید / نکنید نگاه کنید / نکنید توحه کنید / نکنید.

فراموش کنید / نکنید

تمرین نودوششم

۱. کاشکی سیل خانه‌ها را حراب نکرده بود / نمی‌کرد.

۲. کاش او دعوت مرا می‌پذیرفت / پذیرد.

۳. ایکاش مردم با هم مهربان بودند / باشد.

۴. ایکاش او به من دروغ نگفته بود / نمی‌گفت.

۵. کاش آنها خواهش مرا انجام می‌دادند / بدهند.

۶. کاشکی پدر او در تصادف کشته نمی‌شد / شده بود.

۷. ایکاش همه مردم می‌تواستند / نتواند حوشبح باشد

۸. کاش برادرم همه پولش را بیهوده خرج نمی‌کرد / نکرده بود

۹. ایکاش شما او را می‌شناختید / شناسید

۱۰. کاشکی آنها حرف مرا ناور می‌کردند / نکنند

- اگر بیماران به موقع به پزشک مراجعه می‌کردند، معالجه می‌شدند
- ۵ اگر تو رود به خانه برگردی. با هم عدا می‌خوریم / خواهیم خورد
- اگر تو رود به خانه بر می‌گشتی / برگشته بودی. با هم عدا می‌خوردیم
- ۶ اگر به کودکان فقیر تَوْحَه نشود، پیشرفت زیادی می‌کند / خواهد کرد
- اگر به کودکان فقیر تَوْحَه می‌شد، پیشرفت زیادی می‌کردند
- ۷ اگر کودکان را خوب تربیت نکنیم / کنیم، آنها افراد مفیدی برای اجتماع می‌شوند / خواهد شد
- اگر کودکان را خوب تربیت می‌کردیم / کرده بودیم، آنها افراد مفیدی برای اجتماع می‌شدند
- ۸ اگر مردم با هم مُتَّحِد باشند، هیچ دشمنی بر آنها پیروز نمی‌شود / خواهد شد
- اگر مردم با هم مُتَّحِد بودند، هیچ دشمنی بر آنها پیروز نمی‌شد
- ۹ اگر نانک به من وام بدهد، می‌توانم خانه‌ای برای خودم بخرم
- اگر نانک به من وام می‌داد، می‌توانستم خانه‌ای برای خودم بخرم
- ۱۰ اگر شما دو بیست و پنجاه تومان به او فرص بدهید، خوشحال می‌شود
- اگر شما بیست و پنجاه تومان به او فرص می‌دادید، خوشحال می‌شد

۱۰. نام او هرگز فراموش نخواهد شد.

تمرین نودونهم

۱. او گفت که شبها، وقتی که همه می‌خوابیده‌اند، او بیدار می‌مانده است.
۲. او گفت که اندیشه‌هایش را به صورت شعر در آورده است.
۳. او گفت که پدرش بتائی ماهر بوده است.
۴. او گفت که تا آخر عمر دست از فعالیت‌های فرهنگی نخواهد کشید.
۵. او گفت که شاگردان روی زمین می‌نشسته‌اند و درس می‌خوانده‌اند.
۶. او گفت که پسرش دلش می‌خواهد به مدرسه برود.
۷. او گفت چند روز است که علی را ندیده است.
۸. او گفت که دیروز حالِ مادرش خوب بوده است.
۹. او گفت که علی حرف‌های او را / حرف‌هایش را باور نمی‌کند.
۱۰. او گفت که در آن هنگام هنوز مدرسه به سبک امروزی تأسیس نشده بوده است.

تمرین صدم

۱. اگر سربازان خوب بجنگند، بر دشمن پیروز می‌شوند / خواهند شد.
۲. اگر سربازان خوب می‌جنگیدند / جنگیده بودند، بر دشمن پیروز می‌شدند.
۳. اگر شما به موقع بیایید، می‌توانیم کمی با هم صحبت کنیم.
۴. اگر شما به موقع می‌آمدید / آمده بودید، می‌توانستیم کمی با هم صحبت کنیم.
۵. اگر او دیر نیاید، می‌تواند با قطار ساعت ۵ برود.
۶. اگر او دیر نمی‌آید / نیامده بود، می‌توانست با قطار ساعت ۵ برود.
۷. اگر بیماران به موقع به پزشک مراجعه کنند، معالجه می‌شوند / خواهند شد.

واژه‌نامه

فارسی - انگلیسی

آ

experiment	رِمایِس	village	اِبادی
tentative	اِرمایِس	pond	اَکْجِر
easy	اِسان	fire	اَنَس
ease	اِسامی	last	اَحَرِین
rest, comfort	اِساس	manners	آداب (جمع اُذَب)
evident	اِسیکار	human being	اَدَمی
nest	اِسیاه	humanity	اَدَمِب
start, beginning	اِعار	A northern province in Iran	اَدْرِباِیحان
aware	اِگاه	quiet	اَرَام
instrument	اَلَب	peace, comfort	اَرَامِتس
ready	اماده	tomb	اَرامگاه
teaching, instruction	اَمورِس	calmness	اَرامی
teacher	اَمورِگار	wish, desire	اِررو
teaching	اَمورِگاری	yes	اَری
like that	اَنطُور	injury, harm	اَرار

interjections	أَصْوَات (حَمَعِ صُوت)	expert, skilled	مُتَد
in principle	أَصُولاً	talent	مُتَعَدَاد
information	إِطْلَاع	application	مُتَعَمَال
pieces of	إِطْلَاعَات (حَمَعِ إِطْلَاع)	utilization	مُتَعَادَة
information		myth, fable	سَطُورَة
objection, protest	إِعْتِرَاص	deplorable	مُصَاك
confidence	إِعْتِمَاد	short present	سَمِ فَاعِلِي كُوتَاه
pride, honour	إِفْتِحَار	participle	
individuals	أَفْرَاد (حَمَعِ فَرْد)	compound present	سَمِ فَاعِلِي مُرَكَّب
legend	أَفْسَاة	participle	
legendary	أَفْسَاةَاي	compound noun	سَمِ مُرَكَّب
depressed	أَفْسُرْدَة	verbal noun	سَمِ مَصْدَر
thoughts	أَفْكَار (حَمَعِ فِكْر)	captured, captive	أَسِير
relatives	أَقْوَام (حَمَعِ قَوْم)	mistake	اِئْتِنَاه
although	أَكْرَحَة	partnership	اِشْتِرَاك
of course	أَلْتَنَه	eagerness	اِشْتِيَاو
alcohol	أَلْكُل	poems	أَشْعَار (حَمَعِ سِعْر)
example	أَلْكَو	tearful	أَشْكَار
modern	إِمْرُورِي	idiom	إِصْطِلَاح
possibility	إِمْكَان	idioms	إِصْطِلَاحَات (حَمَعِ إِصْطِلَاح)
spelling	إِمْلَاء	idiomatic	إِصْطِلَاحِي
hope	أُمِيد	at all, originally	أَصْلًا

invention	إِخْتِرَاع	that much, so much	أَنْقَدَر
control	إِحتِيار	then	آنگاه
management, office	إِدَارَه	song, singing	آوار
manner	آدَب	slowly	آهسته
literary	آدَبی	slowness	آهستگی
literature	آدِبیَات	iron	آهن
religions	آدیان (جمع دین)	ironsmith	آهنگر
will	إِرَادَه	made of iron	آهنی
height	إِرْتِفاع	like iron	آهنین
valuable	ارِشْمَند	sign	آیت
A city in the north of Iran	أُرُومیه	first, beginning	اِیْنِدا
thereafter	أَر آن پس / ار آن بَعْد	initiation	اِیْنِکار
as follows	أَز اِین قَرار	creation	اِیْداع
including, such as	أَر جُمْلَه	eyebrow, parentheses	أَبْرُو
in respect of	أَر حَہْتِ	unity	اِئتِحاد
self-sacrifice	أَز حُودِ کُذْشِنگی	alliance, agreement, happening	اِیْتِفاق
devoted, self-sacrificing	أَر حُودِ کُذْشِته	by chance, incidentally	اِیْتِفاقاً
such as	أَر قَیلِ	reliance	اِیْتِکاء
from olden times	أَر قَدِیم	atomic	اُئُمی
by chance	أَر قَضَا	society	اِجْتِماع
in respect of	أَر لِحاظِ	probability	اِحْتِمال
captivity	إِسارَہ	foolish	أَحْقیق

some	تَرَحِي	in spite of	باوجودِ
patience	تُردماری	in spite of the	باوجودِ آنکہ / ایسکہ
blessing	تَرکَت	fact that	
pond	برکہ	nevertheless	باوجودِ این
naked	برہہ	in spite of the fact that	باوجودِ یکہ
discontinuous	تُریدہ	belief	باور
bed	بِستر	believable	باورِ گردنی
relatives	نَسِیگان	ingenious	ماہر
cheerful	بِشاش	intelligent	ماہوش
human being mankind	نَسَر	except	یَحْزُ
humanity	نَسَرِیت	childish	بَچگانہ
barrel	نُشکہ	steam	نُخار
later on	نَعْدھا	unfortunately	نَدبَحْتانہ
immediately	بِلافاصلہ	misfortune	نَدبَحْتی
high in position	نُلدپایہ	pessimistic	نَدبیں
height	نُلدی	disagreeable to the taste	نَدمزہ
building	نَتانی	body	نَدن
rope	نَد	like this	نَدیں گونہ
Jews	نَسِ اسرائیل	on	نَر
rose – garden	نوستان	equal	نَرابر
native	نومی	as the result of	نَرآنر
price	نہا	brotherly	نَرادرانہ

station	ایستگاه	hopefulness	امیدواری
if only!	ایکاس	emir	امیر
like this	ایطوّر	expectation	ایطّار
this much	ایمّدر	doing, performance	أجام

organ أندام

little by little أَدَکْ أَدَکْ

ب

in spite of the fact that با آنکه a little أَدَکی

talented با استعداد sorrow أَدوه

in spite of the fact that با اینکه sad أَدوهگیں

nevertheless با این وُحود sorrowful, sad أَدوهاک

aware باختر thought أَدیسه

burden بار Man, mankind إسان

again, more بارهَم humanity إسانیّت

useful باسود God willing إشاء الله

cause باعیت justice إصاف

gardener باعان tip إعام

flower – bed باعچه as if, as though إگار

wing بال the first أَوّلی

bed – side بالین parents, guardians (جمع وَلَیّ) أُولیاء

roof بام first أَوّلیں

morning بامداد importance أَهَمّیّت

profitable با مَفَعَت stop ایست

patient	بُرْ حُوصِلَه	foreign, foreigner	بیگانہ
full of danger	بُرْ حَظَر	innocent	بی گناہ
question	بُرْ سِیش	futile	بی نتیجہ
interogative	بُرْ سِیشی	insight	بیش
enthusiastic	بُرْ شُور	miserable	بینوا
harmful	بُرْ صَرَر	indigence	بینوائی
flying, bird	بَرَنَدَه	well – off	بی بیار
flying, flight	بَرَوَار	good for nothing	بی ہنر
training	بَرَوِش	futility	بیہودگی
distressed	بَرِشان	futile	بیہودہ
misery	بَرِشانِ حالی		
medicine	پَرِشکی		
research	بَرُوِش	reward	پاداش
suffix	پَسَوَد	torn	پارہ
diminutive suffix	پَسَوَدِ تَصْغِیر	answer	پاسُح
shelter	پَنّاہگاہ	footnote	پانویشت
the fifth	پَنْحُمی	end	پایان
advice, guidance	پَد	fatherly	پَدْرانہ
wise	پَدداں	visible	پَدیدار
hidden	پَنّاہ	phenomenon	پَدیدہ
skin	پوست	dispersed	پَرّا کدہ
wide	بَہی	laden with fruits	بُرْ بار

having no alternative	بہ ماچار	easily	بہ آسانی
desert	بیابان	in this manner	بہ ایسے ترتیب
worthless	بی آرِش	in place of	بہ جہای
untalented	بی استعداد	in search of	بہ حُسنخوی
unimportant	بی اہمیت	in search of, following	بہ دُسال
badly off	بی بصاعت	for	نہر
verse	بیت	benefit	نہرہ
inanimate	بی حال	because of	بہ سبب
indigent	بی جبر	hardly	بہ سختی
poverty	بی جبری	in other words	بہ سُخچِ دیگر
unaware	بی حَر	quickly	بہ سُرْع
safe	بی خطر	safely	بہ سلامت
in vain, for nothing	بی خود	heaven	بہ شب
speechless	بی رِناں	severely	بہ شدت
harmless	بی ریاں	provided that	بہ شرطِ آنکہ
foolish	بی شعور	by chance	بہ طورِ اتفاقی
impatience	بی صبری	naturally	بہ طورِ طبعی
impatient	بی طاقت	in general	بہ طورِ کُلّی
useless	بی فایده	independently	بہ طورِ مُستقل
idle	بی کار	completely	بہ کُلّی
idleness	بی کاری	as soon as	بہ مَحَصّ ایکہ
having no relatives or friends	بی کس	in time, at the right time	بہ مَوع

ث	ثابت	struggle	لاش
fixed, unchanged	ثابت	trap	نله
wealthy	ثروتمند	watching	نماشنا
ج		all	تمام
		ridicule	نمسخُر
place, position	حا	body	نَن
magic	حادو	healthy	نَدُرْسَب
magician, sorcerer	حادوگر	indigent	ننگدست
sorcery	حادوگری	poverty	ننگدستی
garment	حامه	lonely	تنها
soul, life	جان	loneliness	تنهائی
animate	حاندار	tennis	تَنیس
animal	حانور	powerful	توانا
ignorant	حاهل	ability	توانائی
prize, reward	حایزه	rich	توانگر
separate	حدا	attention	تَوَاحُه
separation	حدائی	heap	توده
new	حدید	bottom	تَه
particle	حُرء	dark	تیره
trivial	حُرئی	unlucky, unfortunate	تیره نَحَب
details	حُرئیات (حَمعِ حُرئی)	sharp	تیز
search	جُستجو		

endearment	تَحْبِيب	spring onion	پیازچه
studying	تَحْصِيل	apparent	پیدا
academic	تَحْصِیلِی	victorious	پیروزی
research	تَحْقِیق	victory	پیروزی
tolerance	تَحْمُل	forward, ahead	پیش
teaching	تَدْرِیس	advanced	پیشرفته
training	تَرْبِیَّت	proposal	پیشهاد
arrangement	تَرْتِیب	prefix	پیشوند
frightening	تَرَسَناک	prophet	پیغمبر
timid	تَرَسُو	figure, body	پیکر
new and fresh	تَرَوَنارَه	continuous	پی‌گیر
decision	تَصْمِیم	always, connected	پیوسته

picture تصویر

political demonstration تظاهرات

teaching تعلیم

repair – shop (for car) تعمیرگاه

change تغییر

difference تفاوت

disunion, separation تفرقه

nearly, almost تقریباً

fault, guilt نقص

shake تکان

ت

تا in order that, as soon as

تا حدودی to some extent

تازه new, fresh

تأسف regret

تاکستان vineyard

تألیف compilation

تأیید confirmation

تجربه experience

deceit	خُدعه	movement	حَرَكَتْ
service	حِدْمَتْ	right, just	حَقَّ
A province in the east of Iran	حُرَّاسَانْ	salary	حَقْوُ
wise	حِرْدَمَدْ	trick	حَقِّهْ
trunk	حُرْطُومْ	deceitful	حَقِّهْمَا
cock	حُرُوسْ	truth	تَقِیْقْ
autumn	حَرَّانْ	truely	حَقِّقْمَا
anger	حَسَمْ	attack	حَمَاءْ
satisfied	حُسُودْ	incidents, events (اَجْمَعِ حَادِثَهْ)	حَوَادِثْ
satisfaction, consent	حُسُودِیْ	neighbourhood	حَوَالِیْ
violence	حُسُوتْ	yard, garden	بِیَاطْ
enemy	حَصْمْ	wandering	حِیرَارْ
hostility	حُصُومَتْ	trick	حِیْهْ
line, script	حَطَّ	deceitful	حِیْلهْ
addressing	خِطَابْ	خ	
danger	خَطَرْ		
dangerous	خَطَرِنَاکْ	outside, abroad	خَارِجْ
disgrace	حِفَتْ	foreigner, foreign	خَارِجِیْ
summary	حُلَاصَهْ	empty	خَالِیْ
pilot	خَلَّانْ	silent	خَاوَسْ
smiling	خِندَانْ	farewell	خُدا خَاوَشْطِیْ
dormitory	خَوَانِگاهْ	God	خُداوَدْ

like this, as such, such a	جُنَيْن	crate	جَمْعَه
like, similar	جُو (اَدَبِي)	geography	حُغْرَابَا
stick	جَوِيْدَسَنِي	drawing attention	حَلَبِ تَوْحَه
made of wood	جَوِيِي	gathering, plural	حَمَع
wooden	جَوِيِن	population	حَمَعِيَّت
when	جُوْن (اَدَبِي)	fight, war	جَنَگ
China	جِيِن	forest	حَنَگَل

ح

incident, event	حَادِثَه	stream	جَو
ready, present	حَاضِر	youth	جَوَاسِي
memory	حَافِظَه	young sparrow	جَوِجَه گُجَشِك
ruler	حَاكِم	world	حَهَان
condition, state	حَالَت	ignorance	حَهَل
certainly	حَتْمَاً	hell	جَهَنَّمَ

ج

certain, sure	حَتْمِي	remedy	جَارَه
even	حَتَّى (= حَتَّا)	filth	جِرَك
limit	حَدّ	sore eyes	جَشَم دَرَد
nearly, about	حُدُوداً	how?	جِگُونَه؟
heat, temperature	حَرَارَت	circumstance	جِگُونِيگِي
letter, word	حَرَف	so, much, very	جَنَدَان
profession	حِرْفَه	some time later	جَنَدِي بَعْد

quarrel	دَعَوَا	helpless	دَرْمَانده
notebook	دَفْتَرِجِه	against	دَرْمُقَابِلِ
care, precision	دَقَّتْ	distress	دَرْمَايِدِگِی
exact	دَقِیق	consequently	دَرَنَتِیجِه
dollar	دُلَّار	as the result of	دَرَنَتِیجَه
annoyed	دِلَنَگ	inside	دَرَوْن
brave	دِلِیر	in any case	دَرَهَرِ حَال
reason	دَلِیل	just in this circumstance	دَرَهَمِینِ حَال
moment	دَم	lake	دَرِیَاچِه
world	دُنْیا	The Caspian Sea	دَرِیَايِ حَرَر
cycle, round	دُور	window	دَرِیجِه
remote	دورِأَفْتاده	within reach	دَسْتَرَس
period, era	دُورَان	apparatus, plant	دَسْتِگَاه
all round	دُورِتَا دُور	manuscript	دَسْتِ نَوِیس
remote, far away	دورِ دَسْت	order, grammar	دَسْتُور
remote and long	دور و دِرَار	grammarian	دَسْتُورِ نَوِیس
time, age, review	دُورِه	swarm, group	دَسْتِه
separation	دوری	plain	دَسْت
friendly	دوستانه	enemy	دُشْمَن
lover	دوستدار	enmity	دُشْمَنِی
lovable	دوست دَاسْتَنِی	difficult	دُشْوَار
shoulder	دوش	difficulty	دُشْوَارِی

trap	دام	reader	خواننده
continuous, long	دامنه‌دار	goodness	خوبی
knowingly	داسته	selfish	خودخواه
knowledge	دایس	selfishness	خودخواهی
student	دایس‌آموز	pleasant	خوشایند
acquiring knowledge	دایس‌اندوزی	happiness	خوشبختی
grain	دانه	talking attractively	خوس‌بیان
income	درآمد	optimistic	خوش‌بین
in this case	در این صورت	fair-spoken	خوش‌زبان
court	دربار	talking attractively	خوش‌صفت
captured	درسد	happiness	خوشی
in its own right	در حای خود	indifferent, calm	خوسرد
in the process of	در حال	indifference	خوسردی
while	در حالیکه	bloody	خوبی
bright	در حسان	bloody	خوبین
pain, ache	درد	relative	خویش (= حیش)
afflicted	دردمند		
painful	دردناک		
studious	درسحوان	internal	داخلی
otherwise	در غیر این صورت	court of justice	دادگاه
passing away, death	درگذشت	ownership	دارندگی
medical treatment	درمان	pharmacology	داروشناسی

د

star	سِتاره	pains, troubles (حَمَعِ رَحْمَت)	رَحْمَات
astronomy	سِتاره‌شِناسی	gold	زَر (اَدَبی)
oppression	سِتم	golden	زَرِّین
oppressor	سِتمگر	charcoal	زُعال
oppression	سِتمگری	strength	رور
hardship	سَحَنی	bully, strong	رورمَد
speech	سُخْرایی	loss, injure	زیان
head, end, top	سَر	harmful	ریان‌آور
confused	سَر‌اسیمه		
honour, pride	سَر‌آفراری	ژ	
shame	سَر‌آفکندگی	Japan	زاپون
at last	سَر‌آحام	formidable, angry	ژیان
per head	سَر‌انه		
burden	سَر‌بار	س	
green	سَر‌سَر	silent	ساکِت
obstinate	سَر‌سَحَت	per year, annually	سالانه
cancer	سَر‌طان	anniversary	سال‌گَرَد
story of life	سَر‌گُذشت	healthy, safe	سالم
wandering	سَر‌گردان	A town in the south of Tehran	ساوه
busy	سَر‌گرم	cause	سَبَب
exam	سَر‌مَشَق	style	سَبک
song	سُرود	then	سِبَس

consent	رِضا	village	دِه
consent	رِضايَت	farmer	دِهقان
friendship	رِفاقت	spectacular	دِيدَنِي
elimination	رَع	religion	دين
suffering	رَح		
variously coloured	رَنگ و وارَنگ	ذ	
coloured	رَنگِي	maize	دُرَت
coloured	رَنگين	mind	دِهَن
spirit, soul	رَوان		
fox	رواه	ر	
daily	روانه	relationship	رابطه
time, days	روبرِگار	comfort, convenience	راحتِي
manner, method	رَوِش	satisfied	راضِي
method of research	رَوِشِ تَحقيق	way, remedy	راه
briskness	رُوق	railway	راه_آهن
rescued	رَها	solution	راه_حلّ
release, rescue	رهائي	guidance	راهسائي
mathematics	رياضيات	bed	رَحِيخواب
mathematician	رياضي_دان	mass media	رَسانهاي_گروهي
		custom	رَسم
	ز	customs	رُسوم (حَمعِ رَسم)
expressive	رَنايدار	ripe	رَسيده

shape, face

صَوْرَت

enthusiasm

شُور

hunter

صَيَاد

strong desire, ecstasy

شُوق

fame

شُهْرَت

martyr

شَهِيد

loss, harm

ضَايِعَة

lion

تَمِير

loss

صَرَر

sweet-spoken

تَمِيرِيں سَخَس

weakness

صَف

wailing

نُيُور

weak

صَعِيف

ص

ط

arch

طَائ

early morning

صُحُغَاه

medicine

طِبَّة

patience

صَر

nature

طَع

companionship

صُحْبَة

natural

طَبِيعِي

field

صَحْرَا

freshness

طَرَاوَن

correct

صَحِيح

rising (sun)

طُلُوع

sound

صِدَا

long

طَوَلَاي

pleasantness

صَفَا

participial adjective

صِفَة وَاقِلِي

page

صَفْحَة

sincerely

صَمِيحَة

appearance

طَاهِر

small box

صَدُو فَتَة

apparently

طَاهِرَا

industry

صَنَعَة

container

طَرَف

interjection

صُور

ظ

mightly	شَسانه	noise	سَروِصِدا
hastily	شِتابان	quick, quickly	سَریع
brave	شُجاع	retribution	مِيزا
severity, intensity	شِدَّت	happy, prosperous	سَعَادَتَمَنَد
intense, hard	شَدید	happily	سَعَادَتَمَندانه
intensively	شَدیداً	ceiling	سَقَف
condition	شرَط	coin	سِکِّه
start	شُرُوع	armour	سِلَاح
noble	شَرِیف	safety, health	سَلَامَت
flame	شُعله	tradition	سُنَّت
jackal	شُعَال	direction	سَو
occupation, business	شُغْل	whistle	سَوْت
doubt	شُکّ	benefit, profit	سود
hunter	شِکارچی	useful	سودمَد
fallour, defeat	شِکست	burning	سوزان
breakage	شِکستگی	miserable	سِباهِ نَخت
shape	شِکَل		
patience	شِکیانی		
strange, wonderful	شِگِفت‌انگیز	branch	شاحه
candle	شَمع	joy	شادی
that can hear	شِنُوا	poet	شاعِر
hearer	شِنَوَنده	poetical	شاعِرانه

ش

deceit	فَرِيبَ	uproar	غَوْغا
space	فَصَا	gigantic	غول پيگَر
active	فَعَال	absence	غِيَبَت
activity	فَعَالِيَت	unnatural	عِيَرِ طَبِيعِي
future tense	فِعْلِي آيِدِه	indirect	عِيَرِ مُسْتَقِيم
causative verb	فِعْلِي سَتِي		
intransitive verb	فِعْلِي لَا رِم		

ف

transitive verb	فِعْلِي مُتَعَدِي	subject, doer	فَاعِل
poverty	فَقْر	lantern	فَاوَس
poorly	فَقِيرَانِه	profit	فَايِدِه
metal	فِطْرَ	devoted, self-sacrificing	فِدَاكَار
immediately	فُوراً	self-sacrifice	فِدَاكَارِي
judicious	فَهْمِيْدِه	above	فَرَاَز
elephant	فِيل	separation	فِرَاق
philosopher	فِيلَسُوف	learning	فِرَاغِيْرِي

ق

rule	قَاعِدِه	son/daughter	فَرَزَنْد
rug	قَالِيْچِه	command	فَرْمَان
law	قَاوُون	ruler	فَرْمَانَرَوَا
grave	قَر	airport	فُرُود گَاه
cemetery	قَرِيْستان	flaming	فُرُورَان
		culture	فَرَهَنْگ
		cultural	فَرَهَنْگِي

ع

Interest	عَلَاَقَه	unable	عاجِز
sign	عَلَامَت	emotional	عاطِلی
in addition to	عِلَاوَه بِر	wise	عاقِل
in addition to this,	عِلَاوَه بِرَاين	wisely	عاقِلانَه
furthermore		learned	عالِم
cause	عِلَل (حَمَعِ عِلَّت)	high in position, superior	عالی مقام
science	عِلْم	useless	عَبَث
scientific	عِلْمی	passing, crossing	عُبُور
life-time	عُمُر	stern, grim-faced	عَبُوس
action	عَمَل	strange, wonderful	عَجِيب
festival	عید	enmity	عِدَاوَت
glasses	عِینِک	suffering	عَذَاب

غ

unaware	غَاوِل	angry	عَصَبَانِيَت
absent	غَايِب	anger	عَصْر
roar	غُرُش	time, age	عَطَف
sunset	غُرُوب	conjunction	عُقَاب
sorrow, grief	غَم	eagle	عَقَب مانده
sympathetic	عَمَحُوار	undeveloped	عَكْس
sad	غَمگين	picture	عِلَاج
bud	غُنْجَه	remedy	عِلَاقِمَنَد
		interested	

childish	کودکانه	A province in the west of Iran	کُردِستان
kindergarten	کودکستان	sphere, globe	کُره
dull	کودَن	obtaining	کَسب
mountain	کوه	farmer	کِشاوَرز
alchemy	کیمیا	agriculture	کِشاوَرزی
alchemist	کیمیاگر	discovery	کَشَف
alchemy	کیمیاگری	prolonged	کَشیده
		trick	کَلک
		word	کَلِمه
		general	کَلی
step	گام	generalities	کَلِیَّات (جمعِ کَلی)
time, sometimes	گاه	of poor talent	کَمِ اِسْتِعْدَاد
plasterwork	گِجِ رُی	having little fruit	کَمِ بار
begging	گِدائی	shortage	کَمُود
apart from, in addition to	گُذشته اَر	scantiness	کَمی
honourable	گِرامی	rare	کَمِیاب
all round	گِردا گِرد	ambush	کَمین
walking	گِردِش	corner	کُنح
captured	گِرفتار	curious	کُنجکاو
captivity	گِرفتاری	blunt	کُنَد
sad (face)	گِریفته	doer	کُننده
group	گُروه	lane	کوچه
crying	گریان		

گ

cause adverb	قِيدِ عَلَتْ	power	قُدْرَت
adverb of place	قِيدِ مَكَان	powerful	قُدْرَتْمَد
instrumental adverb	قِيدِ وَسِيلَه	step	قَدَم
adverb of companionship	قِيدِ هَمْرَاه	ancient, old time	قَدِيم
adverbial	قِيدِی	debt	قَرَض
price	قِيمَت	century	قَرَن

قُرُون (حَمَع قُرُون)

ک

usage, application	کَرُورَد	talent	قَرِيحَه
factory	کارخانه	tale, story	قِصَه
worker	کارگر	drop	قَطْرَه
if only!	کاش	piece	قطعه
discoverer	کاشف	Caucasia	قَعْقَار
if only!	کاشکی	heart	قَلْب
A small piece of paper	کاعَد پاره	ball pointed pen	قَلَمِ خُودکار
perfect, complete, thorough	کامل	confectionery	قَنَادی
completely, thoroughly	کاملاً	strength	قُوَت
pigeon	کُوَتَر	strong	قَوی
booklet	کِتَابچه	champion, hero	قَهْرِمَان
bookish	کِتاسی	adverb	قِيد
which one?	کُدَامیک؟	adverb of manner	قِيدِ چگونگی
deaf	کَر	adverb of condition	قِيدِ حَالَت
		adverb of time	قِيدِ زَمَان

death	مَرگ	punishment	مُحَارَات
wages, reward	مُرد	series	مَحْمُوعَه
match	مُسَابِقَه	passive, unknown	مَجهُول
area	مَسَاحَت	indirect passive	مَجهُولِ غَیْرِ مُسْتَفِیْم
passenger service (train)	مُسَافِرَنَرِی	affection	مَحَبَّت
journey	مُسَافَرَت	needy	مُحْتَاح
independent	مُسْتَقِل	limited	مَحْدُود
mosque	مَسْجِد	deprived	مَحْرُوم
ridiculous	مَسْخَرَه	product	مَحْصُول
ridicule	مَسْخَرِگِی	firm, strong	مُحْكَم
responsible	مَسْئُول	brief	مُخْتَصَر
responsibility	مَسْئُولِیَت	various	مُخْتَلِف
Christian	مَسِیحِی	particular	مَخْصُوص
problem	مَسْأَلَه	medical treatment	مُدَاوَا
specified	مُسَخَّص	period	مُدَّت
torch	مَتَعَل	helpful	مَدَدْكَار
busy	مَشْغُول	related to, concerning	مَرْبُوط بَه
hard, problem	مُشْكِِل	hen, bird	مُرْع
problems	مُسْكِلات (اِجْمَعِ مُشْكِِل)	duck	مُرْعَاِی
famous	مَشْهُور	domestic fowl	مُرْع حَاِیْگِی
hem'stich	مِصْرَاع	well-off	مُرْفَه
harmful	مُضِر	center	مَرْكَز

naked	لُحَب	spread	گُسْتَرْدِه
shaking	لَر ران	speech	گُفتار
kindness	لُطَف	spoken	گُفتاری
spot	لَکَه	rose – garden	گُلزار
		rose – garden	گُلستان
		unknown	گُمَام

م

adventure	ماحِرَا	sparrow	گُنجشک
motherly	مادَرانه	dumb	گُنگ
matter	مادّه	pit	گُودال
machine	ماشین	grave	گور
like, equal	مانَد	cemetery	گورستان
skilled	ماهِر	earring	گوشواره
campaign	مُبارزه	corner	گوشه
aggressor	مُتَحَارِر	various	گوناگون
united	مُتَّحِد	sort, kind	گونه
synonym	مُتَرادِف	cradle	گهواره
antonym	مُتضاد		

ل

different	مُتَعادِلَت		
scattered	مُتَفَرِّق	tortoise	لاک پُشت
allied	مُتَّفِق	dumb	لال
text	مَتن	nest	لامه
like, equal	مِثَل	full – up	لَریز

ignorance	نادامی	success	مَوْفَقِیَّت
incorrect	ناڈُرُست	among, between, middle	مِیان
inconvenience	ناراحتی	relations, middle	مِیانہ
embarrassment		desire	مِیل
discontented, dissatisfied	ناراضی	home country	مِیہن
discontent, dissatisfaction	نارِضائی		
orange (colour)	نارنجی		
unknown	ناشناختہ	disturbance	ناآرامی
deaf	ناسنوا	unaware	ناآگاہ
invalid, imperfect	ناقص	hopeless, disappointed	ناامید
suddenly	ناگاہ	hopelessness	ناامیدی
having no alternative	ناگزیر	disappeared	نادید
unpleasant	ناگوار	unable, weak	ناآوان
suddenly	ناگہان	weakness	ناآوانی
uncongenial	نامتناسب	helpless, having no alternative	ناچار
surname	نام حایو ادگی	unjustified	ناحق
unpleasant	نامطوع	dissatisfied	ناخُسود
impossible	ناممکن	dissatisfaction	ناخُسودی
unkind	نامہرناں	unpleasant	ناخُوساَید
without harmony	ناہماہنگ	illness	ناخُوسی
result	نتیجہ	ignorant	نادان
prose	- نثر	unknowingly	نادانستہ

fed up	مَلُول	disturbed	مُصْطَرِب
national	مِلِّي	studying	مُطَالَعَه
possible	مُمْكِن	equivalent	مُعَادِل
country (state)	مَمْلَكَة	medical treatment	مُعَالِجَة
vocative	مُنَادَا	well-known, famous	مَعْرُوف
waiting	مُنْتَظِر	teacher	مُعَلِّم
view, spectacle	مَنْظَرَه	teaching	مُعَلِّمِي
reflected	مُنْعَكِس	invalid	مَعْلُول
benefit	مَنْفَعَة	known, evident, active (verb)	مَعْلُوم
beak	مِقَار	usually	مَعْمُولاً
instances, cases	مَوَارِد (حَمَعِ مَوْرِد)	spiritual	مَعْنَوِي
agreeing	مُوَافِق	meaning	مَعْنَى
cause	مُوجِب	glories	مَفَاخِر (حَمَعِ مَفَحَر)
polite	مُؤَدَّب	aim, purpose	مَقْصُود
politely	مُؤَدَّبَانَه	deceitful	مَكْثَار
instance, case	مَوْرِد	place, position	مَكَا ،
instance of	مَوْرِدِ اسْتِعْمَال	old Persian schools	مَكْتَب
application, usage		deceit	مَكْر
music	مُوسِيقِي	meeting	مُلَاقَاَت
missile	مُوشِك	mild	مُلَايِم
qualified noun	مُوصُوف	nation	مِلَّت
successful	مُوفِّق	nations	مِلَل (حَمَعِ مِلَل)

of the same name	هَمْ اِسْم	event	وَاِئِئِه
that very, the same	هَمَان	actual	وَإِئِئِی
just as	هَمَان طُور	otherwise	وَإِلَّا
just that much	هَمَان قَدَر	loan	وَام
similar	هَمَانْد (اَدْنِی)	furthermore	وَإِنِّیْ
concordant, agreeing	هَمَاهِگ	dread	وَحَسَبْ
in that manner	هَمَحُان (اَدْنِی)	frightened	وَحَسَبْرَدَه
also	هَمَحُئِی	farewell	وِدَاع
living in the same house	هَمَحَاه	means	وَسِیْلَه
companion	هَمَدَم	circumstance, condition	وَصَعِیْبْ
each other	هَمَدِیْگَر	home town	وَطْ
companion	هَمَرَاه	occurrence	وُقُوع
together with, with	هَمَرَاه	he, she	وِی (اَدْنِی)
of the same colour	هَمَرَنَگ	particular	وِیْرَه
speaking the same language	هَمَرَنَان		
contemporaneous	هَمَرَمَان	ه	
companion	هَمَضَحَبْ	aim	هَدَفْ
of the same opinion	هَمَعِیْدَه	anyone who	هَرَانِکَه (اَدْنِی)
of the same mind	هَمَعِکَر	although	هَرَجَدَکَه
fellow-student	هَمَعِکَلِاس	any kind	هَرِگُوَه
all, everybody	هَمِیْکِی	every one	هَرِیْک
having a common frontier	هَمَمَرَر	each other, also	هَم

look	بِگَاه	rescue	بِجَات
worried	بِگَران	astronomy	نُحوم
humid, damp	نَمّاك	string	نَح
shame	نَگ	first	نَحُسْتِین
light	نور	palm-grove	نَخْلِستان
writing	بُوشْتار	soft	نَرم
written	بُوشْتاری	dispute	بِرَاع
sort, kind	نُوع	vicinity	نَرْدِیکِی
beak, tip	نُوک	related to, to	نِسْتَن به
writer	نویسنده	sign	نِشانه
hidden	نِهفته	address, sign, indication	نِشانی
needy	نیارمند	impossibility	نَشْد
power	نیرو	down	نَسِیب
powerful, strong	نیرومند	advice	نَصِیْحَت
also, as well	نیر	like, equal	نَظیر
A city in the east (نیشابور)	نِشابور	kerosene oil	نَف
blue	نِیگُون (آذنی)	breath	نَفَس
		profit	نَفع
		stupid	نَهم
last	وَأَسَین (آذنی)	artist, protraitist	نَقّاش
over-turned, upside down	واژگون	painting, drawing	نَقّاشی
actually, really	واقِعاً	point	نُکته

و

مَصْدَرها

فارسی - انگلیسی

to invent	اِحتِرَاع کردن	to make habitable	آباد کردن
to manage, to run	اِداره کردن	to set fire (to)	آتش زدن
to continue	ادامه دادن	to quiet down	آرام گرفتن
to hurt, to tease	آذِن کردن	to wish	آرزو کردن
to make by heart	آزِر کردن	to be set free	آزاد کردن
o make by heart	اَرِحِط کردن	to hurt	آزار رساندن / رَسایدن (به)
to lose	آردَسب دادن	to begin	آغار کردن
to forget	آریاد نرُدن	to inform	آگاه کردن
to rest	اِسْتِراحت کردن	to make ready	آماده کردن
to make use of	(اِستِفاذه کردن)	to learn, to teach	آموختن
to make a mistake,	اِسْتِناه کردن	to sing	آواز خواندن
to be mistaken		to affect	اَثَر کردن
to add	اِصافه کردن	to rent	اِحاره کردن
to protest, to object (به)	اِعْتِراض کردن (به)	to be possible	اِحتمال داشتن
to trust	اِعْتِقاد کردن (به)	to feel	اِحساس کردن
to take notice of	اِعْتِبا کردن (به)	to ask after	اَحوال پرسیدن

ی

learning	یادگیری	synonymous	هم‌معنی
friend	یار	companion	هم‌نشین
help, assistance	یاری	companionship	هم‌نیشی
supporter	یاور	always	همواره
namely	یعنی	compatriot	هموطن
all at once	یکباره	this same	همین
each other	یکدیگر	in this manner	همین‌طور
alike, equal	یکسان	just this much	همین‌قدر
first	یکمین	as soon as	همی‌که
slowly	یواش	ingenious	هوشمند
the Jews	یهود	artistically	هوشمندانه
		time	هنگام
		intelligent	هوشمند
		aware	هوشیار
		dreadful	هولناک
		excitement	هیجان
		never	هیچگاه
		no, whatsoever	هیچگونه
		none	هیچیک

to appear	بَدیدار شُدَن	to slaughter	به حوَن کَشیدَن
to accept	بَدیرُفَتَن	to obtain	به دَسْت آوردن
to proceed	بَرِداختَن (به)	to benefit	بَهره رَسایدن (به)
to fly away	بَر زَدَن	to fall over	به رمی حُورَدَن
to fly	بَرِواز کَرَدَن	to be reckoned	به شُمار رَفَتَن
to be fostered	بَرورِش یافتَن	to get out of (نَفَس)	به شُماره اُفتادَن (نَفَس)
to fly	بَریدَن	breath	
to turn pale	بَریدَن (رَنگ)	to get into ecstasies	به شُوق آمَدَن
to investigate	بَزوهِش کردن	to last	به طوَل اَحامیدَن
to suppose, to imagine	پَداشَتَن	to begin to think	به فِکر اُفتادَن
to give advice	پَد دادَن	to be used	به کار رَفَتَن
to find	پیدا کردن	to reach a result	به نَتیجه رَسیدَن
to gain a victory (over)	بِرور شُدَن (بَر)	to seem	به نَظَر رَسیدَن
to progress	پیشَرَفَت کردن	to come into existence	به وُحود آمَدَن
to propose	پیشهاد کردن	to remember	به یاد آوردَن
to shine	تاییدَن	to state	بیان کَرَدَن
to found, to establish	تَأسیس کَرَدَن	to wake up	بیدار شُدَن
to turn into	تَدَیل کَرَدَن (به)	to wake	بیدار کَرَدَن
to congratulate	تَریک گُفتَن (به)	to sit idle	بیکار شِسَتَن
to beat (heart)	تَییدَن (قَلب)	to tear	پاره کردن
to research	تَحقیق کردن	to answer	پاسخ دادَن (به)
to train, to educate	تَریَت کردن	to end	پایان یافتَن

to make, to cause	تَرْبَا کردن	to dwell	إِقَامَتٌ گُزیدَن (دَر)
to pick up	تَرْجیدَن	to take an examination	إِمْتِحَان دَادَن
to rise, to get up	تَرْحَاسَتَن	to test, to try	امتحان کردن
to hit	تَرْحُورَد کردن (به)	to be possible	إِمْكَان دَاسَتَن
to rush at someone	تَرْسَرِکَسِی رِیحَتَن	to choose	إِیْتِحَاب کردن
to eliminate	تَرْطَرَف کردن	to expect	إِیْتِطَار دَاسَتَن
to choose, to select	تَرْگُزیدَن	to do, to fulfil	أَحَام دَادَن
to return	تَرْگَشَتَن	to think	أَدِیْشیدَن
to grow up	تَرْزُورگ شُدَن	to rain	مَاریدَن (باران)
to bring up	تَرْرُورگ کردن	to stop, to come to	مَارِیْستَادَن
to accomplish	بِه أَحَام رَسَائِدَن / رَسَانیدَن	a standstill	
		to prevent	مَار دَاسَتَن
to be accomplished	بِه احام رَسیدَن	to open	مَار کردن
to come to an end	بِه نَایَان آمدَن	to return	مَار کُشَتَن
to finish	بِه نَایَان رَسَائِدَن	to rewrite	مَارِیْویسی کردن
to reach to the end	بِه نَایَان رَسیدَن	to make literate	مَاسَوَاد کردن
to begin to	بِه نَایَان دَر آمدَن	to rise, to come up	مَالَا آمدَن
to be reckoned	بِه حِسَاب آمدَن	to flap (the wings)	مَال رَدَن
to take into account	بِه حِسَاب آوَرَدَن	to believe	مَآوَر کردن
to remember	بِه حَاطِر آوَرَدَن	to forgive	تَخْشیدَن
to memorize	بِه حَاطِر سِیْوَرَدَن	to do evil	نَدِی کردن (به)
to become angry	بِه حَظْم آمدَن	to persuade	تَر آن دَاسَتَن

to perceive, to find out	دَرِیَافْتَن	to get dry	خُشک شُدَن
to desist, to give up	دَسْتِ بَرداشتن (آر)	to please	حُسُودِ ساحت / کردن
to wave hand	دَسْتِ تَکان دادن	to draw a line	حَطّ کِشیدن
to leave off	دَسْتِ کِشیدن (ار)	to get rid of	حَلاصِ شُدَن (آز)
to order	دَسْتُور دادن	to do good	حُوی کردن (به)
to invite	دَعَوَتِ کردن	to shout	داد رَدَن
to defend	دِفاع کردن	to establish	دایر کردن
to take care	دِقَّتِ کردن	to come out	دَرآمدَن
to become attached	دِلِ نَسْتَن (به)	to tear up	دَراییدن (آذنی)
to become annoyed	دِلتَنگِ شُدَن	to bring out, to make up,	دَرآوردَن
to abandon	دِلِ کُذَن (ار)	to arrange	
to argue, to give reason	دَلیلِ آوَرَدَن	to pour out	دَرِدِ دِلِ کردن (با)
to follow, to chase	دُسالِ کردن	one's heart (to)	
to throw away	دورآنداختن / ریختن	to be suffering	دَر رَحِ بودَن
to banish	دور کردن	to make	دُرُست کردن
to make friends	دوستی کردن (با)	to study	دَرسِ حواندَن
to satisfy	راضی کردن	to pass away	دَرگُذشتَن
to walk	راه رَفْتَن	to cure, to give	دَرمان کردن
to guide	راهِمَانی کردن	medical treatment	
to refuse	رَد کردن	to put forward	دَرمیانِ گُداشتَن
to fail	رَد شدن (دَر)	to lie	دُرُوعِ گُفتَن
to light up	رُوسَانی نَخشیدن	to smash	دَرهَمِ شِگِستَن

to seek	جُسْتَن	to leave	تَرْک کردن
to attract	جَلَب کردن	to express	تَسْلِیَت گفتن (به)
to pluralize	جَمْع نَسْتَن	condolences	
to fight	جَنگیدَن	to encourage	تَشْوِیْق کردن
to inquire about	جوْیا شُدَن	to confirm	تَصْدِیق کردن
to inquire about	جوْیا گَشْتَن	to decide	تَعْصِیم گِرَفْتَن
to gnaw, to chew	حَویدَن	to imagine	تَصَوُّر کردن
to pick off	چیدَن	to feel surprised	تَعْجَب کردن (آز)
to guess	حَدَس زَدَن	to come to a standstill	تَعْطِیل شُدَن
to omit	حَذَف کردن	to pursue, to follow	تَعْقِیب کردن
to feel	حِسّ کردن	to divide	تَقْصِیم کردن
to protect, to preserve	حِفْظ کردن	to strive	تَلّاش کردن
to deserve, to have right	حَقّ داشتَن	to cost	تَعَام شُدَن
to solve	حَلّ کردن	to punish	تَنْبیه کردن
to attack	حَمْلَه کردن (به)	to notice, to pay attention	تَوَجُّه کردن
to become extinct	خاموش شُدَن	to explain, to qualify	تَوْصِیف کردن
to inform	خَبَر دادن (به)	to produce	تَوْلِید کردن
to be informed	خَبَر داشتَن (آز)	to prepare	تَهْیَیه کردن
to say good bye	خُداحافظی کردن (با، آز)	to prove	ثابِت کردن
to do service	خِدْمَت کردن (به)	to materialize	جامهٔ عَمَل پُوشاندَن (به)
to spend (money)	خَرَج کردن	to dare	جُرْأَت کردن
to eliminate fatigue	خستگی دَر کردن	to search, to seek	جُسْتَجُو کردن

to pass	قَول شدن (دَر)	to believe in	عَقیده داشتن (ه)
to accept, to agree	قَول کردن	to like	عَلاقه داشتن (ه)
to walk	قَدَم زدن	to be negligent	غَافل بودَن
to be due to	قَرار بودَن	to set (sun)	غُرُوب کردن
to be situated	قَرار داشتن	to be grieved	غُصّه حُورَدَن
to make an arrangement	قَرار گذاشتن	to care for	عَم کسی را حُورَدَن
to lend	قَرص دادن	some one	
to borrow	قَرص کردن	to make a profit	فایده بُردَن
to promise	قُول دادن (ه)	to run away	قَرار کردن (آر)
to make strong	قَوی کردن	to learn	قَرا گِرِفْتَن
to be concerned (ه)	کار/کاری داشتن (ه)	to forget	قَراموش کردن
with		to bring about	قَراهَم کردن
to work	کار کردن	to command	قَрман دادن (ه)
to be beaten	کُتک خُورَدَن	to close	قُرو سَستَن
to beat	کُتک رَدَن	to come down	قُرود آمَدَن
to bend, to turn	کَبح کردن	to bring down	قُرود آوَرَدَن
to pull, to draw	کِشانَدَن / کِشایدَن	to sink	قُرو رَفتَن
to discover	کَشف کردن	to fall down	قُرو رِیختَن
to suffer	کِشیدن	to shout	قَریاد زَدَن
to make blind	کور کردن	to deceive	قَریب دادن
to strive, to try	کُوشیدَن	to convince	قَایع کردن
to spend (time)	گُذرانیدن / گُذراندَن	to believe	قَول داشتن

to become	شُدَن	to approve	رویِ خُوش نشان دادن (به)
to begin	شُرُوع کردن	to happen	روی دادن
to cure	شفا دادن	to set free, to release,	رها کردن
to hunt	شکار کردن	to abandon	
to complain	شکایت کردن (از)	to take pains	رَحْمَتِ کشیدن
to be defeated	شکست خوردن	to fall over	رَمین خوردن
to defeat	شکست دادن	to live	زندگی کردن
to open (flower)	شکفتن (گل)	to bully	زور گفتن (به)
to blossom	شکوه کردن	to live	زیستن
to wait	صبر کردن	to settle	سامان بخشیدن
to talk	صُحبت کردن (با)	to lighten	سُک کردن
to call	صدا کردن	to thank	سپاسگزاری کردن (ار)
to conjugate	صَرَف کردن (فعل)	to deposit	سپردن
to spend (time)	صَرَف کردن (وقت)	to oppress	سِتم کردن (به)
to rise (sun)	طُلُوع کردن	to talk	سُخن گفتن
to last	طول کشیدن	to burst out	سَر دادن
to get used to	عادت کردن	to pay a short visit	سَرزدن (به)
to pass, to cross	عُبور کردن	to compose (poems)	سُرودن (شعر)
to love	عِشق وَرزیدن (به)	to make effort	سعی کردن
to hurry	عَجَله کردن	to ride	سوار شُدَن (بر)
to say	عَرَض کردن	to wreck, to blacken	سیاه کردن
to remain behind	عَقَب رَفتن	to hurry	سِتافتن

to overturn	واژگون شدن	to give advice	نصیحت کردن
to lend, to make a loan	وام دلزد	to roar	نعره کشیدن
to borrow	وام گرفتن	to hate	نفرت داشتن (ار)
to exist	وجود داشتن	to draw, to paint	نقاشی کردن
to mediate	وساطت کردن	to keep, to hold	نگاه داشتن
to fidget, to toss	[وول خوردن]	to look at	نگاه کردن (به)
to devastate	ویران کردن	to look, to see	نگریستن
to make a fancy to,	هوس کردن	to support,	نگهداری کردن
to aspire		to look after	
to teach	یاد دادن	to keep, to hold	نگه داشتن
to note down	یادداشت کردن	to appear, to seem	نمودن
to mention, to remember	یاد کردن	to drink	نوشیدن
to learn	یاد گرفتن	to need, to require	نیاز داشتن (به)
to find	یافتن	to persuade	وادار کردن
to be the same	یکی بودن	to persuade	واداشتن

to specify	مُشَخَّص کردن	to take a walk	گردش کردن
to consult	مَشَوْرَت کردن	to become	گردیدن
to consume	مَصْرَف کردن	to get captured	گیرفتار شدن
to be sure	مُطَمِّن بودن	to knot	گیره خورتن
to cure, to give	مُعَالَجِه کردن	to run away	گریختن
medical treatment		to be impudent	گستاخی کردن
to believe in	مُعْتَقِد بودن	to become	گشتن
to apologize	مَعذِرَت خواستن (آز)	to open	گشودن
to be revealed	مَعْلُوم شدن	to talk	گفتگو کردن (با)
to dwell	مَنْزِل کردن	to imagine	گمان کردن
to forbid	مَنْع کردن	to lose	گم کردن
to call to account	مُواخِذِه کردن	to listen	گوش دادن (به)
to take care of	مُواظِیَّت کردن	to be available	گیرآمدن
to succeed	مَوْفُق شدن	to require, to be needed	لازِم داشتن
to emigrate	مُهاجِرَت کردن	to enjoy	لَذت بُردن
to disappear	ناپدید شدن	to shake, to tremble	لرزیدن
to get annoyed	ناراحت شدن	to crush	له کردن
to name	نامیدن	to fight, to struggle	مبارزه کردن
to be rescued	نجات پیدا کردن	to get affected	مُبْتَلَا شدن (به)
to save	نجات دادن	to affect	مُبْتَلَا کردن
to get near -	نزدیک شدن (به)	to consult, to apply	مُراجعه کردن (به)
to show	بِشَان دادن	to block	مَسدود کردن

اصوات، واژه‌ها، عبارتها و جمله‌های اصطلاحی^۱

صفحه	اصطلاح
۳۶	آح ^۱
۳۵	آجی ^۱
۳۷	آنجا چه حَرّ است [اونجا چه حَرّه؟] آهای ^۱
۳۵	آی کُمک، کُمک ^۱
۱۳۳	آر تو حَرَکَت آر خدا تَرَک
۷۸	آر دیدارِ شما حُوسِحاَلَم
۸۵	آر شادی در بوسِ خود می گُمجید
۷۸	انگار
۷۹	ای دادو بیداد
۷۸	بِسیم ^۱
۳۶	به دَآدمِ پَرسید [پَرسین]

۱ - برای معنی و کار بُرد اصطلاحات به متن مُراجعه کند

۷۹	راست می‌گوئی [راس می‌گی]؟
۷۸	راست می‌گوئی [راس می‌گی].
۷۸	رسیدن به خیر!
۳۶	زود باش!
۱۸۳	طِفْلَکْ
۳۶	عَحْلَه کن!
۳۷	غِیشَن [عِیشون] رد.
۱۳۳	فِکِرْ خویست [خویه].
۱۳۳	فِکَرَش را نَکُن [فِکِرْ شُونُکُش].
۳۵	قَدَرَش را باید بدانیم [قَدَرِش رُو باید بدونیم].
۱۱۹	کار نَشُد ندارد [نداره].
۳۵	کانشکی
۳۷	لَعَنَتی!
۱۳۳	مَگَر چه شُدِه است [مَگِه چی شُدِه]؟
۳۵	مُوافِقید [مُوافِقین]؟
۳۶	نه حائِم!
۳۶	هَر چه رود تر بهتر
۳۶	هَر کار بگوئی [بگی] می‌کنیم
۳۶	می!
۱۵۳	هیچکس روزش به مَن نمی‌رسد [نمی‌رسه]
۳۷	هیچوقت شما را [رُو] فراموش نمی‌کنم
۳۷	[به هُو]
۲۹۵	

۳۶	[بی‌هودی و ول سُخورین].
۱۳۳	تا دیر شُدِه ..
۱۲۰	ناکور شود هر آنکه نتواند دید.
۳۶	تَقْصیرِ حُودِ ما سَت [حُودِ مونه]
۷۹	تو اِستِناه می کنی.
۳۶	حائمی حان!
۲۵	جایِ همه تنان [همه نون] حالی
۳۶	[حَطُوری؟]
۲۵	حَقْدَر!
	چه فُضُولِیها!
۱۳۲	چه می شود [می شه] کرد؟
۷۸	چه همه!
۱۳۳	خُدا بَزُرگِست [بُرُرگه]
۱۳۵	خُدایا به اُمیدِ تو!
۱۳۳	خُدا رَحِم کُنَد [کُنه]
۳۶	خُدایا کُمَکَم کُن!
۲۵	خُدایِ مَن!
۷۸	خُدایِ نَکَرده.
	خُودش است [خُودشه]
۷۸	خُوش می گُذَرَد [می گذره]؟
۷۹	دُشَمَن کُدامَست [کُدومه]؟!
۱۳۲	دُنیا را چه دیده ای [دُنیا رو چه دیدی]؟

Some notes on how to use the book as a self-tuition device

1 This book, which is the third in the AZFA series, has been designed for the intermediate Course. It is therefore appropriate for a learner who has successfully completed the Elementary books, namely AFZA 1 and 2.

2 The book is mostly in Persian as the learner, at this stage, is supposed to be able to read and write Persian without any need to a second language as a medium.

3 The book comprises 4 chapters, each consisting of 3 lessons. The reasonable length of time needed for studying the whole book is about 24 weeks, at a rate of 10-12 hours of regular work in a week.

4 At the beginning of each lesson, there is a text for reading. The student should read the text to himself once or twice and, then, listen to the tape and try to approximate his own pronunciation, with regard to the sounds and the place of stress and the intonation, to that on the tape.

5 The synonyms and antonyms are meant to strengthen the lexical supply of the learner. So, they must be heard from the tape one by one and be pronounced by the student several times.

6 The grammatical points have been explained in a simple Farsi in the shape of footnotes. These notes are to be studied carefully.

7 Do the exercises patiently according to the instructions given and, then, check your answers with the key at the end of the book.

8 Although attention has been centred upon the written language, but a number of colloquial texts have been included to reinforce the spoken language of the learner. These texts must be heard from the tape and be repeated by the student as many times as possible.

9 Try to memorize as many words and sentences as you can from each lesson.

10 It is noteworthy that the key to each exercise has been recorded on the tape instead of the exercise itself.